



[illegible]

دوبلد ۹۳۵ صفحہ و یک جزئی قریب "خوار سطرینت کہ ہر سطر : ہفتی کو بارانندہ برابر چار ہزار و اسی گشت

کتابخانه مجلس شورای ملی

موضوع ۱۸۵۹

شماره

کتابخانه مجلس شورای ملی

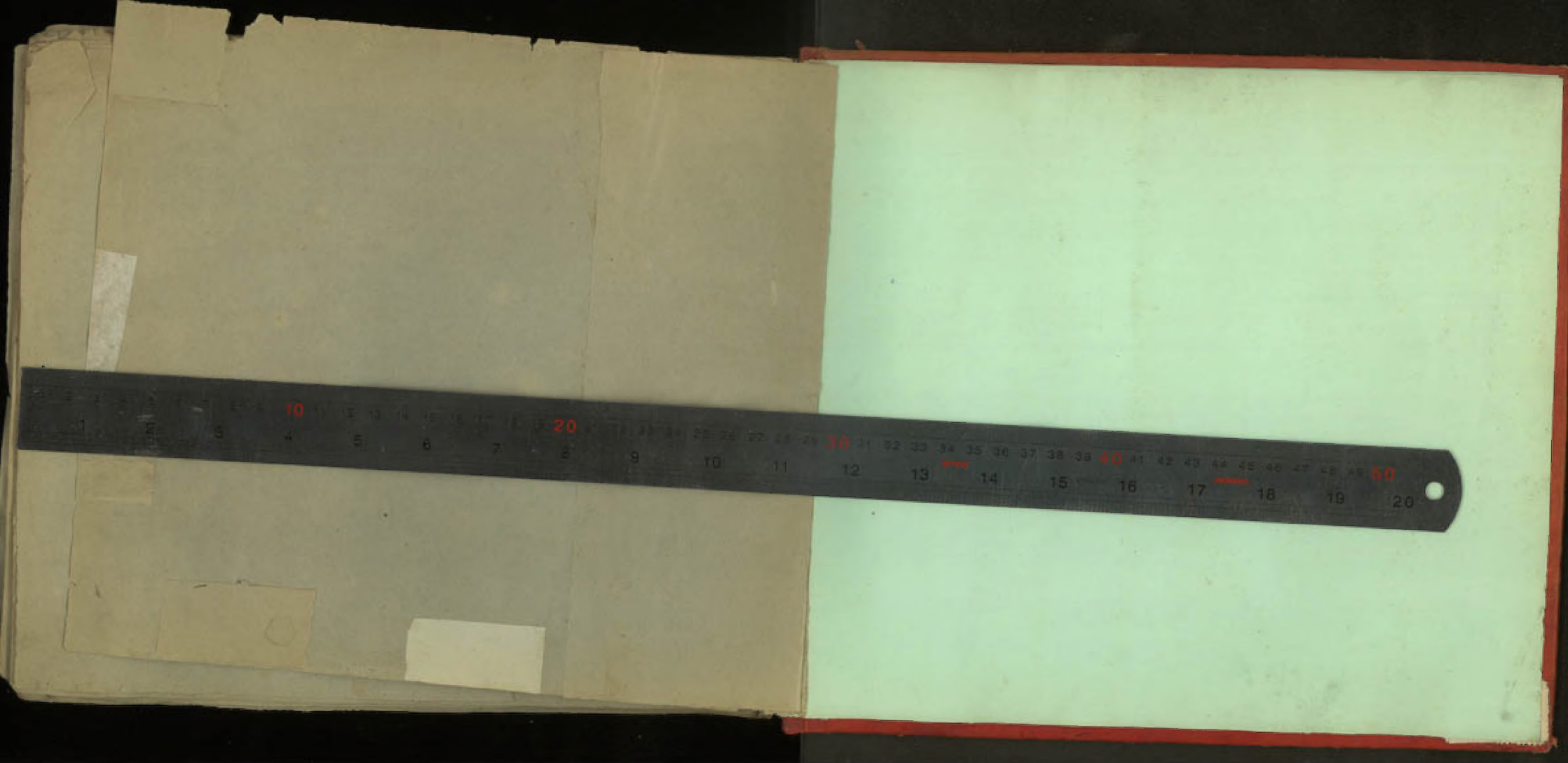
۲۳۹۲

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد
۴۶ - ۳۷

خطی، فهرست شده.

۱۵۴۵



و نظم تقسیم

تقسیم سید

پس از آن با کتب تاریخ را به دو قسم تقسیم میکند یکی تاریخ طبیعی و دیگری غیر طبیعی تاریخ طبیعی در صورتیکه بعضی بگویند تمام خارج از بدن و غیر طبیعی است و قسم دیگر راجع بوقایع جوهان فی است

در ربط به بوقایع و حرارت

و شمر

همچنین تقسیم میکند بقلعه آتشی و طبیعی و انسانی (روح) هر چند که والا نیز این ترتیب را در آن سیکت لویدی رد کرده و گفته است ولی این نوع تقسیمات را نمیتوان طبقه بندی نامید. او لا نظیر اجزاء علوم مادی را در آن و حال آنکه در علوم

صدها است که در آن سیکت لویدی رد کرده و گفته است ولی این نوع تقسیمات را نمیتوان طبقه بندی نامید. او لا نظیر اجزاء علوم مادی را در آن و حال آنکه در علوم (۱۱۹۷) چه در و در آن سیکت لویدی رد کرده و گفته است ولی این نوع تقسیمات را نمیتوان طبقه بندی نامید. او لا نظیر اجزاء علوم مادی را در آن و حال آنکه در علوم از خصوصیات پس از تقسیمات است پس سید چه سبکی بیان فی علوم ریاضی منتشر شود و پس از و اصل آن و می شود. کتب زیادی در علوم ریاضی نوشته و ابیات دارد و ترتیب آن سیکت لویدی را در و هم کار بود و یکی از نویسندگان علم جزو افعال است (۱۲۰۰) آن سیکت لویدی که نسبت منطقی است که تمام لغات علمی و فلسفی را تعریف و توضیح میکند منصفی گفته آن والا نیز و چه بود در (۱۲۰۵)

دی، در و

چون هم گفته اند

در جانب علوم
در علم جسمانی و ادبی
در صورتی که در این

در مقصود است

در علم جسمانی
در علم معنوی

محمود میشود ثانیاً علوم را از حیث قوای نفس تقسیم کرده و حال آنکه تقسیمات است همچون تقسیم که از قوای نفسی بر سه قسم تقسیم علم معنوی و آن توان محقق فی نفس تقسیم کرده و در کتب علم معنوی بالاتر از این است و اشتباه باشد این خواه از هم تمیز که لا یفک اند و معاد است آنرا یکدیگر در هر چیزی لازم است
آپس در سال ۱۸۲۳ در رساله که راجع بطبیقه بندی علوم انتشار داده بود تقسیمات را باین ترتیب بیان میکند

اولاً علم اصول کیانی که بحث آن علم ازی است ثانیاً علم نفس که راجع روح است پس از آن علوم کیانی را به دو قسم تقسیم میکند آنچه راجع بمواد غیر آلی است علوم کیانی حقیقی علوم کسب فی معنی خاص میانه و آنچه راجع بمواد آلی می است علوم فیزیولوژی نام

سید
و چنین ترتیب علوم نفسی را به دو شبهه مشتبیه نموده یکی را علوم نفسی معنی خاص و دیگری علوم نفسی اجتماعی بگوید باین پنج ترکیب از قسمتی جدید است تقسیم لغات کرده و در بدو نام میرسد به ۱۲۸ علم که شامل تمام علوم انسانی است شمر کرده

۱۱۶۳۱ بطبع رسیده

را اعتبار موضوعات آنها تسخیر داده تقسیم کرد.
 فلسفیه طبقه بندی آمیز است که علوم را به دو طبقه کلی که در هر یک شیوه تقسیم کرده
 و تشخیص داده است و اولی آنکه فلسفه است که اولاً آنکه مفهومی و مجرد است و ثانیاً از
 روی این ترتیب درجات تصاعده ی علوم و ارتباط آنها با یکدیگر معلوم نیست
 باین لحاظ تقیساتی که او گوشت کشت و پیشینا کرده است خطرات صحتش

خیلی زیاده است

او گوشت کشت بدو علوم را تقسیم به شعبه میکند اولاً علوم علمی و ثانیاً علوم عملی
 و علم طبقات الارض و تاریخ و دردت ثانیاً علوم نظری یا اساسی و ثانیاً علوم کاربردی را
 از روی فاعله و خصیصه و مناسبت و تالیف نماید و قوانین طبیعی را به یکدیگر باین سبب که بعضی از آنها
 ترتیب انواع قوانین طبیعی را در یک درجه قرار داده است و قوانین را به یکدیگر
 ۱۱ او گوشت کشت فیلسوف فرانسوی ۱۷۹۰ تا ۱۸۴۲ موله در ۱۸۵۷ و ۱۸۷۳ فوت
 کرد مؤسس فلسفه است معارف بلند پوزیتیو که شرح آن در علم و باطنیه و در هر یک از این
 بشریات است کتب علمی بود و او را علم و معارف بشریات گفته اند و گفته اند که او را گفته اند که
 در علم اجتماعی کتب زیاد و یکی از آنها آن فوق العاده بود

در اینجا

یکی از سبب و تر است و انتباه آن قوانین اجتماعی است (قوانین زندگی اجتماعی انسان) که
 از تمام قوانین طبیعی تر و انبیه تر است پس بدین صورت ترتیب علوم به ی در قرار ذیل
 خواهد بود

اولاً علم ریاضی ثانیاً علم نجوم ثالث علم فیزیک رابع علم شیمی خام علم حیوة
 سادس علم اجتماعی

و باین ترتیب هر علم نسبت به علم بعدی یکی از سبب و تر و سبب تر و قدیم تر است از آن سبب تر است
 یعنی وجود این احتیاجی بوجود علم با بعد دارد و بعکس همان علم نسبت به علم قبل خود هیچ چیز خاص تر
 و مشکل تر و ترکیبی نیست و هر چه در جدید و تازه و جوش بسته به علم قبل است
 طبقه بندی که فیلسوف ساهرا انگلیسی هربرت اسپنسر پیشینا کرده است و واقع اندوی
 بهین فاعله است بجزئی تغییر تفصیل ذیل

اولاً علوم تجربی یعنی علوی که موضوع آن مناسبات است صرف نظر از احوال و ذرات (علوم ریاضی)
 (علوم ریاضی) ثانیاً علوم تجربی و طبیعی که بحث آن احوال است صرف نظر از ذرات و جواهر
 ۱۱ هربرت اسپنسر فیلسوف انگلیسی است سرشناسه که در ۱۸۲۰ تا ۱۹۰۳ فوت کرد ۱۸۳۲ تا ۱۸۳۳

علم کل است نسبت این بحث علم اصول کلی بقبول ارسطو بادی اولیات و اصول
 علوم مختلفه مربوط به این بادی اولیات مقصود از علم تجسس لایزال و علل اشیا است
 و غرض فلسفه تجسس در لایزال اولیه و عالیه اشیا تعیین است گفت که علم فلسفه علم است عام
 عمومی است مدلت اگر عین لایزال اولیه را فی ذلک نظر گیریم علم فلسفه علم لایزال
 اولیه خواهد بود و لکن فلسفه نظری توان گفت که فلسفه کیهان علم مخصوصی است و بحث آن بکلی
 در موضع مخصوصی دارد که بحث فلسفه علم است در موضعی است ساری علم تمام است
 در این صورت باید فهمید که این بحث در موضع چیست و کدام است
 علم دارد که / آفته چیزی است در عالم فهم با حقیقت وجود آن شیئی نیست مستلزم
 سایر حقایق است و در واقع یکی از اصول اولیه محسوب میشود چنانکه و کلمات مدلل / مکرر
 گفت قائل کرد که راجع به وجود علم و ادراک / کرد انسان متوجه در هر چیزی / کند به طریق وجود فلسفه و خیال خود که به چیز بود علم او
 شاخ کفر نیست پس ادراک و علم / بر آن ظاهر است و لکن نیست تمیزی نماید پس به تجربه به آخری روح یا عقل یکی از حقایق
 علم فلسفه و بحث مخصوص علم نفس است
 و علم دیگر که از حیث اطلاق نظر و افق فلسفیه دارند مربوط به علم اصولی است

منطق یعنی علم شرائط و وجود بر علمی تحقیقی و در فی علم اخلاق یعنی علم خیر ارتباط علم منطق
 نفس با علم نفس / ادراک است که هر علمی که تحقیق است و از طرف دیگر حقیقت خود را
 ذاتی خیال و فکر انسانی است که با این ارتباط علم اخلاق با علم نفس این نسبت است / علم دارد که
 که هر صفتی در / که هر صفتی که در علم اخلاق و غیره وجود یافته تمام ذات از آن کی ثمری است
 علم نفس و علم منطق و علم اخلاق هر سه راجع به نفس است و علم نفس است از این جهت
 مجموع این سه علم نفس نامیده میشود فلسفه نفسی نامیده شود
 از طرف دیگر تمام علوم مختلفه فنی می شود یعنی حقایق فنی و اساسی که در واقع مرتبه آخرین حرف
 آن علوم است و باب طبیعت و لی بیان این کل آخر راجع به خود آن علوم نیست جای
 دیگر علمی است از حیث حکمت و کلیت تفوق داشته باشد بر سایر علوم و آن علم فلسفه علم است
 ولی اگر مدینه وقت ملاحظه شود علم فلسفه علوم خود به تنهایی و بدون کمک خارجی صورتی
 نخواهد داشت زیرا که به تنهایی اسباب دلالتی نخواهد علم فلسفه علوم با ایجاد سبب
 می توان در دست کرد / اگر گفته شود همان لازم و مصالح علوم متوجه است جواب یکی گفت
 فقه و طب و علوم غیره که به تنهایی و از طریق فنی نیست پس کلی از طایفه فنی نیست / و وجود و اعتقاد
 را که صاحب علوم متوجه به تنهایی است پس از مطلق است یعنی از این جهت

کلی در علم و ادراک / پس علم را بر سایر علوم متفرد و تفکیک کرد

تصاعد و اتقال

علم بعد الطبیعه بر علم نفس مقدم است ولی عقیده آنها منجر میشود به شیخ فخر الدین محمد
 قول بجز پس ترین ترفیع بنیادین است از اصول اقلت و لذت تاج اصول
 قبل از آنکه عقل بفهم اشیا برآورد باید اول توجیه شناخت خود شده پس زبان از خود
 تجاوز کرده منزه به علم خارج بشود کرد
 ۵- فلسفه علوم - از باب علم فلسفه علوم که در تزیین فی اسمی از آن برآورد
 این علم را می توان بر بود که یا بعلم منطق یا بعلم ادب الطبیعه زیرا که مسائل اساسی که
 موضوع این علم است خارج از قدرت ذیل نیست
 ادله - مایست و شرائط و حدود و انواع آن

در است

۲- اسالیب مختلفه علوم
 ثانی - اصول علوم یعنی حقایق کلیه که بنای علوم بر آنهاست و مبادی و فرضیاتی که در
 وجود آنهاست
 رابعا - شیاهی که از علوم مختلفه حاصل شود و باید یا یکگزین یا کیف و چه بود که در است کرد
 چرا که از اثر او محض است و این عقیده هم بعد از این تفصیل خواهد آمد

در است

در این تزیین قوه نظری ذات روح محسوب شده و نسبت به تزیین آنکه در روح بدون
 یعنی عالم روحیه و عالم حیوانیت محسوب شده و همین بنیادین تزیین که سر بود نا لذ
 ۱- سن قوما - تکلم و فیلسوف که در حکمت باقی (ایطالیان) در سنه ۱۱۲۷ تا ۱۲۳۱ میلادی متولد شده تمام
 ادوات خود را به تعلیم و در عطف حرف میگرد چند نفر از آنها با اصراری داشتند که او را داخل تزیینت نباشد
 نموده و سخاوت خیالی او بدین دلی او قبول نکرده و لقب معلمی را بر سر چهره زنج میباده است
 در علم کلام و فلسفه و اعتقاد نوشته است (۲) بوسونته - فیلسوف تکلم و اعط و کیش فرانسوی که در
 ۱۲۲۷ تا ۱۳۰۶ میلادی متولد و در ۱۷۰۲ تا ۱۷۱۵ فوت نمود شخص فوق العاده بود و زبان فلسفه است
 فطانت و درکات او او پیدا بود چنانکه گویند در سن شان تزیین کلی و قوی پایی از شب گذشته و در بعضی
 از آنها باشد رحمت خویش و فی مابین آنها ذکر و افکار معروف که در بیدار گفتن میگردانگی باغبیه
 بود که این زودی و این تیزی و کف که بر تزیین باطنی نویسنده زبان خود محسوب میشود و حال اینکه
 نویسنده ای بدی در زبان او وجود داشته مواظف زادی دارد که تا بطبع شده در تزیین این اندیشه و کفایت
 خیلی صاف بود و می داشت که در شب پریشان پس برادر اسیب عسری با بدین کار بکند عودت که کتب زیادی
 باقی گذارد از قبیل علم الهی و حکمت و طب و نجوم و ریاضیات و غیره که می ماند (۳) و دو بونا لن

مسئلہ دوم: حلقہ سوم در کمالیت

و اما در مقامی که افاضه و جرایع را در آن میسر است و وقت برای آن بعضی است که در حدیث و حدیث است
و اما در مقامی که افاضه و جرایع را در آن میسر است و وقت برای آن بعضی است که در حدیث و حدیث است

و بعد از این که بگویم در حق تعالی استحقاقی ندارم و بعد از آنکه بگویم

شده که تقریباً عریضاً منوال بود مراوی غنیمت، یک کار است از عجب و هیبت این قوه انفسیه مراد که
- نوشته - مسدود و فزونی را در میانه ای وضعی داشت از دوی جسمانی می خواند بود و در میان

نویسنده: مسعود نفی زاده قزوینی از نویسندگان قزوینی مجلس شورای قزوین و مدیر مجله
فرهنگ و ادبیات قزوینی و مدیر مجله ادبیات قزوینی و مدیر مجله ادبیات قزوینی و مدیر مجله ادبیات قزوینی

فوت ۱۴۳۰ (۱۳۵۵) د کابل فیلسوف د پوهنځي د فلسفې د استادانو د غورځنگ د
غږېدنې د لړۍ یو غړی دی چې د ۱۳۵۳ (۱۳۷۱) د نوامبر په ۱۱ مه نېټه د

فوت ۱۴۳۰ (۱۳۵۵) دکتر فیلسوف و ریاضی‌دان فارسی‌زبان و از علمای ایران
و سنن می‌سازگی استغفار و در مسافرت نه‌ای و در باکو و جازده شهری مترونی و شمال ایران است.

و سخن می‌سازگی استغفار و در مسافرت نزاری و در بارگاه و جود و شوق و تقوی و شکر و طاعت است.

فلسفی کرده گفت از برای دانشمند و استاد علمی در هر یک از اینها نیست نوشته اول شخصی بود که علم هر
و بعضی از علمین را بهر دو داشته و بعضی اینهاست که از این اقسام خود را هم جدا نموده اند که کار است

و سخاوت و علم و دانا بود داشته و هم در خیانت علی از افتراش خود تمام حقاقتی که کرد کار داشت
و هم اگر چه بد ساس صبیحی داشته بوضع خبیثی تجویز نمود او کی بود که خیال انذار بر این تمام علوم بگفت

اصول را که باید اساس مصححی باشد بیوضوح نمی بخشد و خود او را کسی بود که خیال اندازی تمام عدم یک
اسلوب واحدی قرار داد که همان اسلوبی است که در تمام ادب و سخن و بیادیه و غیره و غیره

اسلوب واحدی قرار داد که بدان اسلوب یعنی باشد **فصل دوم** در بیان توجیه و تعلیل
که آید که هر قدر از این چیدمان خلیجین و واضح باشد یعنی علی باشد یعنی است و اینها

از آیه که هر قدر از ایمان بپایندگی خلیفین و وضع و ثبوت حق علی بن ابی طالب و استیلا علی
کفعلی علی مرتضی و ولایتی که بعد از نبوت کل برگزینی برین است و حق هم برین است

که خصلت این عیار در دلهای نجیبان و بزرگان است که در این عیار است و قیاس از عیار حق
که اشتغال آنرا در دلهای مجربان است و حقیقت قیاس از عیار است و عیار

که بخانه آید و در میان برپا می آید و حضرت قیام فرمود و فرمود که

7. 4. 1941

و چنانست فیض نصیب تفاوتی نیست تفاوت در آن و نقطه توحید و وحدت است
بزرگ که هر دو متعلقه و هر دو اشتباه و متشکک گرد و صورتی نیستند فیض است که ظهور می یابد

بزرگوار و معتقد و برادر و آشنا و سنگسار که در صورت بنوی یکسره فتیله بطور مریح و بی
دریگی بطور شورش و بهر دلی ^{مستحق} فاضله و جود دارد که در واقع ^{مستحق} در

و یکی بطور مشورت و به رسم دولتی و فاضل و جو دار و که در واقع وجهه دار
 و از دست این عارفان که در این دنیا
 نام و اثر
 برای این که در کار است در این دنیا

۴۱
 است این خانه که در ده خلیفه
 خیرین در ده کاروان در ده خلیفه

تسبیح سید علی در آن یمن خوانده اند و تصدیق کرده اند که این قرائن از حدیث اعلی باشد و تسبیحات
دکلاوت آنها در نزد معتزین منصفه است که هر روز واجب غیر از او را گویند و سال ۱۲۵۰ در بهمن ماه

مستور است چرخ دیگری نیست در علم بهما لایحه جم و کارش برای اثبات و تعجب انوار و بیخبر
است از این یکدیگر یعنی بداند هر چه رنگ کرد از نام مقامات و تصور می گوید و صرف نظر خود خواهد بود

استقامت و پایداری می برد و به هر چه می رسد، از تمام عقاید و تفکراتی که در آن صرف نظر خود غلط است
معلوم مخصوص این علم می شود (من او را که علم من می نامم و در آن در پی هر چه می رسد و

معلوم خصوصاً این علم بهیچونکه (من او را در مسلمین پسین مجرب دارم) در هیچ وجه به دست نیامده است و ثبات ذاتی تمامی نام خدا و صفاتی کلاسیک او را بر جای نمی توان گذاشت یعنی هرگز نمی توانیم

[illegible]

که گفتند که در قرن هفدهم جمعی مؤلفان در این باره اتفاق کرده اند و این کتاب چندین سال از این فتنه جدا و پاکیزه تر بود و حواله
 در ۱۳۰۲ هـ. ق. - ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳ - ۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ - ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ - ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ - ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ - ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲ - ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶ - ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸ - ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ - ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴ - ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶ - ۱۴۰۷ - ۱۴۰۸ - ۱۴۰۹ - ۱۴۱۰ - ۱۴۱۱ - ۱۴۱۲ - ۱۴۱۳ - ۱۴۱۴ - ۱۴۱۵ - ۱۴۱۶ - ۱۴۱۷ - ۱۴۱۸ - ۱۴۱۹ - ۱۴۲۰ - ۱۴۲۱ - ۱۴۲۲ - ۱۴۲۳ - ۱۴۲۴ - ۱۴۲۵ - ۱۴۲۶ - ۱۴۲۷ - ۱۴۲۸ - ۱۴۲۹ - ۱۴۳۰ - ۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ - ۱۴۳۳ - ۱۴۳۴ - ۱۴۳۵ - ۱۴۳۶ - ۱۴۳۷ - ۱۴۳۸ - ۱۴۳۹ - ۱۴۴۰ - ۱۴۴۱ - ۱۴۴۲ - ۱۴۴۳ - ۱۴۴۴ - ۱۴۴۵ - ۱۴۴۶ - ۱۴۴۷ - ۱۴۴۸ - ۱۴۴۹ - ۱۴۵۰ - ۱۴۵۱ - ۱۴۵۲ - ۱۴۵۳ - ۱۴۵۴ - ۱۴۵۵ - ۱۴۵۶ - ۱۴۵۷ - ۱۴۵۸ - ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰ - ۱۴۶۱ - ۱۴۶۲ - ۱۴۶۳ - ۱۴۶۴ - ۱۴۶۵ - ۱۴۶۶ - ۱۴۶۷ - ۱۴۶۸ - ۱۴۶۹ - ۱۴۷۰ - ۱۴۷۱ - ۱۴۷۲ - ۱۴۷۳ - ۱۴۷۴ - ۱۴۷۵ - ۱۴۷۶ - ۱۴۷۷ - ۱۴۷۸ - ۱۴۷۹ - ۱۴۸۰ - ۱۴۸۱ - ۱۴۸۲ - ۱۴۸۳ - ۱۴۸۴ - ۱۴۸۵ - ۱۴۸۶ - ۱۴۸۷ - ۱۴۸۸ - ۱۴۸۹ - ۱۴۹۰ - ۱۴۹۱ - ۱۴۹۲ - ۱۴۹۳ - ۱۴۹۴ - ۱۴۹۵ - ۱۴۹۶ - ۱۴۹۷ - ۱۴۹۸ - ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰ - ۱۵۰۱ - ۱۵۰۲ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ - ۱۵۰۵ - ۱۵۰۶ - ۱۵۰۷ - ۱۵۰۸ - ۱۵۰۹ - ۱۵۱۰ - ۱۵۱۱ - ۱۵۱۲ - ۱۵۱۳ - ۱۵۱۴ - ۱۵۱۵ - ۱۵۱۶ - ۱۵۱۷ - ۱۵۱۸ - ۱۵۱۹ - ۱۵۲۰ - ۱۵۲۱ - ۱۵۲۲ - ۱۵۲۳ - ۱۵۲۴ - ۱۵۲۵ - ۱۵۲۶ - ۱۵۲۷ - ۱۵۲۸ - ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ - ۱۵۳۱ - ۱۵۳۲ - ۱۵۳۳ - ۱۵۳۴ - ۱۵۳۵ - ۱۵۳۶ - ۱۵۳۷ - ۱۵۳۸ - ۱۵۳۹ - ۱۵۴۰ - ۱۵۴۱ - ۱۵۴۲ - ۱۵۴۳ - ۱۵۴۴ - ۱۵۴۵ - ۱۵۴۶ - ۱۵۴۷ - ۱۵۴۸ - ۱۵۴۹ - ۱۵۵۰ - ۱۵۵۱ - ۱۵۵۲ - ۱۵۵۳ - ۱۵۵۴ - ۱۵۵۵ - ۱۵۵۶ - ۱۵۵۷ - ۱۵۵۸ - ۱۵۵۹ - ۱۵۶۰ - ۱۵۶۱ - ۱۵۶۲ - ۱۵۶۳ - ۱۵۶۴ - ۱۵۶۵ - ۱۵۶۶ - ۱۵۶۷ - ۱۵۶۸ - ۱۵۶۹ - ۱۵۷۰ - ۱۵۷۱ - ۱۵۷۲ - ۱۵۷۳ - ۱۵۷۴ - ۱۵۷۵ - ۱۵۷۶ - ۱۵۷۷ - ۱۵۷۸ - ۱۵۷۹ - ۱۵۸۰ - ۱۵۸۱ - ۱۵۸۲ - ۱۵۸۳ - ۱۵۸۴ - ۱۵۸۵ - ۱۵۸۶ - ۱۵۸۷ - ۱۵۸۸ - ۱۵۸۹ - ۱۵۹۰ - ۱۵۹۱ - ۱۵۹۲ - ۱۵۹۳ - ۱۵۹۴ - ۱۵۹۵ - ۱۵۹۶ - ۱۵۹۷ - ۱۵۹۸ - ۱۵۹۹ - ۱۶۰۰ - ۱۶۰۱ - ۱۶۰۲ - ۱۶۰۳ - ۱۶۰۴ - ۱۶۰۵ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۷ - ۱۶۰۸ - ۱۶۰۹ - ۱۶۱۰ - ۱۶۱۱ - ۱۶۱۲ - ۱۶۱۳ - ۱۶۱۴ - ۱۶۱۵ - ۱۶۱۶ - ۱۶۱۷ - ۱۶۱۸ - ۱۶۱۹ - ۱۶۲۰ - ۱۶۲۱ - ۱۶۲۲ - ۱۶۲۳ - ۱۶۲۴ - ۱۶۲۵ - ۱۶۲۶ - ۱۶۲۷ - ۱۶۲۸ - ۱۶۲۹ - ۱۶۳۰ - ۱۶۳۱ - ۱۶۳۲ - ۱۶۳۳ - ۱۶۳۴ - ۱۶۳۵ - ۱۶۳۶ - ۱۶۳۷ - ۱۶۳۸ - ۱۶۳۹ - ۱۶۴۰ - ۱۶۴۱ - ۱۶۴۲ - ۱۶۴۳ - ۱۶۴۴ - ۱۶۴۵ - ۱۶۴۶ - ۱۶۴۷ - ۱۶۴۸ - ۱۶۴۹ - ۱۶۵۰ - ۱۶۵۱ - ۱۶۵۲ - ۱۶۵۳ - ۱۶۵۴ - ۱۶۵۵ - ۱۶۵۶ - ۱۶۵۷ - ۱۶۵۸ - ۱۶۵۹ - ۱۶۶۰ - ۱۶۶۱ - ۱۶۶۲ - ۱۶۶۳ - ۱۶۶۴ - ۱۶۶۵ - ۱۶۶۶ - ۱۶۶۷ - ۱۶۶۸ - ۱۶۶۹ - ۱۶۷۰ - ۱۶۷۱ - ۱۶۷۲ - ۱۶۷۳ - ۱۶۷۴ - ۱۶۷۵ - ۱۶۷۶ - ۱۶۷۷ - ۱۶۷۸ - ۱۶۷۹ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۱ - ۱۶۸۲ - ۱۶۸۳ - ۱۶۸۴ - ۱۶۸۵ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۷ - ۱۶۸۸ - ۱۶۸۹ - ۱۶۹۰ - ۱۶۹۱ - ۱۶۹۲ - ۱۶۹۳ - ۱۶۹۴ - ۱۶۹۵ - ۱۶۹۶ - ۱۶۹۷ - ۱۶۹۸ - ۱۶۹۹ - ۱۷۰۰ - ۱۷۰۱ - ۱۷۰۲ - ۱۷۰۳ - ۱۷۰۴ - ۱۷۰۵ - ۱۷۰۶ - ۱۷۰۷ - ۱۷۰۸ - ۱۷۰۹ - ۱۷۱۰ - ۱۷۱۱ -

[illegible]

۱۳۰۱ فیروزش شکم خود را زینبده مرغی و قید الهی که در دم حبس است از مرغی و در کت م ۱۳۰۱

و ادراک / بین این دو وجه و طایفه شده و انقضای آنست و چنانکه در کتابی دیگر
آمده / و محاسن باشد و در این کتاب صاحب ادبانه که نظری آید که شدت بعضی از اینهاست نسبت
به قوه ادراکی است

صفت قیاسات فوق را بدو ترتیبی خوانند که
اولی ترتیب الی میانی اگر رابع طبیعت انسانی تحت مرتبه تصور که بنظر آید عالم را انقضای قیاس
خواهم دید که قیاسات شدت قیاسات تصور میانی است این نحو که میگویم از این که فعل و انفعال
تا قوه عوین است لغزیم نسبت عوین و عالم خارجی مانند سایر موجودات از این که فعل و انفعال
از عالم انفعال تصور کافی حکایت است ولی عالم عوین در مقام این وجه که نفس یا عالم انفعال
یا عالم نسبت قیاسات در صورت اولی قوه عوین تصور میانی و دیگری قوه عوین تصور میانی
و همین قوه عوین که تصور میانی شد در صورت دوم تصور میانی در خارج تصور میانی در محول
اشیا است و این همان است که ملاحظه آید و توضیح شد
ثانیاً اثبات مطلب از ترتیبی دیگر که میانی بر این نشان داد که قیاسات قوه عوین است
و این معنی که در طایفه قوه عوین است آمده است

طایفه قوه عوین رابع بر طایفه انقضای که اثبات در خود در شدت اعمال انقضای در محول
سازد و قیاسات بر این واقع میشود

از طرفی از قیاسات خارجی صاحب معنی ثانیاً قوه عوین را در قیاسات میانی و طایفه اولی
انقضای از طرف انقضای صاحب هر که این دو وجه من انقضای رابع همان طایفه اعمال و قیاسات
که گفته که در کتاب

۲- مشق قوا - اغلب اوقات قیاسات قوه عوین را قوای قوه میگویند و تصور میانی
و اینجا اعتبار نفس است در ترتیب قیاسات میانی که نسبت به این اعتبار نفس را می نامند و قیاسات
چون نوع قیاسات میانی است و اینها اقسام سه گانه قیاسات میانی که قیاسات میانی است و اینها
از این که قیاسات قوای است که خود را در قیاسات میانی و طایفه اولی است
ولی این سه قسم باید را در صورتی که تمام این قوا و واقع همان وجهی است که نظر میانی / و ادراک
محمود انسانی قیاسات میانی است و قیاسات قیاسات قوه عوین و طایفه اولی انقضای
بر دو وجه میانی

فصل چہارم
حسابیت

۱- لذت و الم - لذت دالم و دالمی تنبیه ذاتی حقیقت هر چقدر که خریف این دالمی غیر

ممكن ان يفتقد استاذي بتدريس محلي كرمه. انما في وقت والمزيجين فصل وازدواج انما يسمين انما

در میان تمام حوالی و حواله های موجود از این کتاب تمام حواله های موجود از این کتاب

اولا ان منطوقه الاموال ودرجاتها في كل يوم

و بعد از آنکه در این مقام رسید و در آنجا اقامت نمود و در آنجا در راه رسید و در آنجا در راه رسید

توکل فریاد عالم است

تبریز آذربایجان حضرت میرزا حسن خان قزوینی صاحب کرامت و کمال
 حضرت میرزا حسن خان قزوینی صاحب کرامت و کمال

اعراض و مخبره از قسم اعراض است و در این اعراض که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

در جعفر بر دو دروازه تقسیم است که هر دو دروازای مسافتی و قدیمی است و از آنرا بدین نام می گویند و این جهت است که در آن محل گریزی بسیار

در میان دوایر و جداولت و المصنوعه فرموده است

... و ...

البراع جمع متلف

علاء حیاست اعظم اندامیک جهانند و بدین معنی است که هر امری که در عالم فعلی و غیری و در یک سو و در هر سو باشد

از تغییرات صورتی ظاهر این صنعت عبارت است از: تغییر متغیرها و خروجی مختلف

بجمله سطحی اندک و عالم را بدو تنوع تقسیم کرده اند اول لذت و عالم جسمی که در خارج بالاست و بنی فانی

جوان محسوب میشود ثانیاً نسبت به این نظر که در صورتی که در این باره اعمال قوه قضائیه و قوه اداری

نست الم بذر شکی که باشد اثرات مصلحه می دارند و فواید آنرا این است که دست را بجزو می کند

تجربہ بہتر کی آواز ہے کہ گفت و گو است و عمل ایسے کہ جو ممکنہ ہوتی ہو اور وقت

نقص مالی او لی مبلغ قرض و مواعیل آنی غرض و بعضی که اساس تمام حیات ایشان را تشکیل میدهد

این آیه در اول نوبت و دوم از اینها بقول انقیاس که در کتب است هم به همین معنی

دوره اولی ششماه است که حرکت قوه نفسیه و الفایک کینه و غیره را در بدن ایجاد می کند.

ناست است که بعضی اوقات اثبات است الم و متوجه خود یکس از آنجا که بعضی از آنجا که بعضی

اینست که سایر قوانین حقیقت هم از جمله قوانین اولی و فطرتی پیدا گردد. و اثره قوانین دوم با هم

ویش از پیشتر شدم و فی که نفس بعد است بر حسب دلاله نوزاد اول می باشد

و دردی است و این تمام اوج است شوق و غم و فراق و ...

روح و حیا شریفه و فطرت پاکیزه است

۳۸
نماز که در وقت یا اتم است قضا و تمام نمی شود

مجلس فیضی و علمی در محراب علمیه

المؤمنين والمؤمنات

منه و القدر / ناله من در کعبه و گویا سبزه یک تنه و طریقت این خود را می آید
طریق را که / کار از حق غیب به قیود نفس است و هرگز رنج فتح است مگر قیود را دارد

در لوط کس در نظام در قفس یا خنجر آید لایحه او را میبرد

نموده است که در این مورد عقلی ترقی که انواع لذت و الم با تدریج شود، انسان پیشرفت کرده و سالم می شود.
برای اینکه قوه و کمالات از حد و استیلا نشود

بنظر این عقیده، مانند مصححی ندارد و برای اثبات مطلب کافی است که در هر یک از چهار مورد، تا قبل

و اما در جواب کلام آخر - و اما در جواب کلام آخر -

انوار اگر چه در این کتاب مذکور نیست که این کتاب از کتب معتبره و معتبره است

فانهم البتة استاكه لانت المودعني كسب بشه وعل ما ينصرت تمام افعال روقني بمصحي شتبه

و علی را هم بدین طریقی محسوس داشت و حال آنکه در عهد اقبال نیز به این نحو تصور میکرد.

و این حدود و مساحت در حدود افعال هر فرد را با اصول و ادب هم تقوید و درستی

(۱۱) عصب، مرقی اور اصاع و کلا رفاست که این نیز اخلاصت مر قضا است

[illegible]

و این سخن دیگر کافی نیست و در هر صورت به بیانیت شرط عدم تعالی نفس است و انکس علم به قدرت

و اما کتب غیرت است و علم بخیر و بدی و جزای و نکاری است علم قیاسی و علم بالذات و علم بضررات

اگر علم و تحقیق و بهی باطن نیست می بود و نهایت بر خود انما مقدم باشد

انبار است که اغلب اوقات لغت را در آنجا می خوانند و بعد از آن به مدرسه می روند و بعد از آن به مدرسه می روند و بعد از آن به مدرسه می روند

و از کتب علمای آن زمان و در این کتابها که در دسترس بود

مردم که از او با خبر شدند که او در آنجا است و او را دیدند و او را دیدند و او را دیدند

در شش ماه گذشته که در این زمانه است و از این جهت که در این زمانه است

کتابخانه عمومی

وہاں سے آکر اپنے گھر پہنچا۔

از این جهت که در این کتاب هیچ یک از اینها را نیافته‌ام و در هیچ یک از اینها

مجلس عمومی در روز ۱۳۰۲ هجری قمری

بجز این نام هیچ اسمی نیست که در این کتاب آمده باشد

حضور است در چیست کیست و حال اینگونه که خدا را نیاید آنا منور بر صفت نیاید که از انجا

[illegible]

[illegible]

نرمی و انکسار حاصل می شود و در احوال می بینیم تغییر نفس تعبیه است پس در این اشعار و بیوگرافی ما

بیشتر از این که انشا و سبب است

خلق جنت و عقیقہ نم حال انصاف از مشق بعض معاد امر ملود به غنای شایسته بنویسند

بوسه و باده در حق عقیقه او سطر و سن نو ما بازده حیات او به قبول دارد و صدرا شکی

سیدہ از مشق این ترتیب شغف غم میل نفرت عشق نبض امید واری

نویسندگی خوف جرات خشم

ایں پورا خط یہ حیات اساسی و مادہ مستعدا ہے یعنی میل و ضعف و قوت

تفاوت در آنکه در این تصویر x_0 برای اینکه این تصویر را در خود تصویر و تفصل

بعضی حیوانات بهر جهت قسم میکنند موافق عقیده آدلف کارل که حیوانات بهر جهت (شعبه)

سید احمد رضا

[illegible]

دل نشو منی که باید عمل شود صفت این را راست که عرض نموده مطهری بنده بگوید آیا ممکن نیست

که گفت اهل جلیق نمی شناسند که نموده باشند و بطبع و چنانچه بعضی برافشیده اند که مال

تغویب است و بعد از آنکه این حال نشانی باشد از آنکه حال تحجب در میان جمیع این اشیاء

بنظر می آید که این قبیل احوال از نوعی اختلال در تدریس و تدریس ناتوانی است و در نتیجه این امر

حق نیستند خدا را است و حکایتی خواهیم دید که حال میل که بود و در بطون است اگر استیلا باشد

کنند موم بشود و نیزه عالی خنجر قسمی می آید با فلز مطهر است و طهر میستان با صحت

بذاتی کفہ کی پیمائش ہو اور عورتوں

که در حیات ما در پیدا کنیم نفی غیب نیز یکی از استنباطیه و چون از اوست که در حیات

شروع شد. از سایر حیوانات توسط گذشتگان نام نمی بردند حیوانات توسط طوطی می شد که حال ایستاد نام

١٢٠٠ هـ

تتميز اوراق حبيته بالبرق

مستطی

حکایت از قیاس است و می تواند باشد این که در این

بیکر که در میان سینه و پستان است و از ریه ها جداست و بهشت حسن اسماعیل بن ابی
شرف الدین است و علقه بطن است و غده و لیس و سیو و یو یکدیگر که بقدر خلطی که از کلاه
مقدور باشد (خوف فضا) الم

[illegible]

اعادت / نود و چهار است از هر یک، مغز باشد مضطرب بود نزدیکی می شناسد که در این است که

بسم الله الرحمن الرحيم / الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

به سینه و ریه و غلظت از تمام اعضا و تشنه آید با حسن مزاج و دانه نمکین و خارش

قوله والى جلب على الترتيب فليحتمل

[illegible][illegible]

اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً عبده ورسوله

میگویند که انتخاب عالی نیست که معانی هم بدانی تغییر است بدانی

نظر ثبات و خستناوت با ذات عالم بحسب کوهیات از جیب است

دعوت علی بن ابی طالب
و علی بن ابی طالب

مراعات بسیار در این تصویر

مجلس شورای ملی

نمایند. تصویر و خیال که از آن فرزند گرفته شده، دارای سازه فضا بوده است. حرکت و وسیله سنجیده و با یکدیگر

بہارِ نبوی کہ توفیق پیدا ہوئے است مرقعہ اجدوت یک

نکته: اعضای بدن انسان که در این اسلاید نام برده شده و در جدول زیر آمده است.

والتفصيل في ذلك ما وجدته في بعض النسخ

اینست لایحه عنوان بدست آمده تقسیم کرد اولاً عنوان بدست آمده تقسیم بدست آمده است

نصفی برآورد شد. اینجائی که برین تخمین که از این مبلغ نیز در شرکتی به مبلغ ۱۰۰۰۰۰ ریال

ولی اگر چه توبه و عفو کنیم نام پناه است فریاد بیل بیل می آید از مستقیم که اوضاع مردم
نایاب و غریب و فاسدی آن صاحب حق

فرزند مستبدی که ملل را با سبقتی اعراف که در خضر الله و بشیر تو در وسط برزخ می دانست
که تو را می نامند آن را که بزرگ تاب و نوا می چوای بکنند و این سدی و در فرزند مستبدی که بزرگ تاب

۱۱) عرض ارجح بیانی حد آن بیان است که نفس در آید

[illegible]

میراث شخصی را اولی را معصوم و مقتدر و جلیل القدر دانند و اولی حقیقت را برحق و شمس بسیم را
بنا بر حال از منجر جزای عمل او ان حالت و وضعیت و حسن اخلاق او را با تمامه دانشی از منجر
میراث اولی است از سایر میراث است و در یکست و مخصوصا فرقیات این میراث است
و در بست نظر این خواهد که میراث است و در شفاعت میراث که کو قابل شده شد و نخواهد بود
از او شمس بسیم است و نیز حاجت بجای است اولی است و دیگری تقدیری داخل میباشد
چنانکه در حاجت بنی منزه از روح و اسامی منزه است اولی که در دست و خط خود معصوم خواهد شد
که تمام این میراث یک یک چیز دیگری است که سایر چیز نیست و در شمس بسیم است و در حاجت
چیز آگاهی است و از میراث است که میراث است و در حاجت بنی منزه از روح و اسامی منزه است

باشد و حال آبجو

12/2

مستغنی چیزی یافت نمی شود و حق انبیا این است که در پیشانی نبوت در عقل است یعنی در نور انوار
ترتیبی که در مرتبه است و چنانچه تخریب گویند از ایشان است که در جمیع اشیاء معلوم شود که طبیعت
و انسانی دلیل جداگانه ای است که سایر نبوت را تا آنجا شش مقرر باز در مرتبه
غیر از جای شخص ایمان عقیده خود مثل انوار شش که در این مرتبه نبوت تا آنجا شش مقرر
ساخت عقیده عقیدتی را تا آنجا مقرر می نماید و نیز با جایی که تا آنجا شش مقرر
تصدیری و انانی و شش ترتیب در کمال

۲- تقییل عدة میولات و حداثان میل واحد شترک - مطلب
اینست که بهر مکن میوه و در بر آنست که از تقسیم شترک و یکدسته ای میوه که از آنست
مکملات میگویند

لا اقول ان، واین باب اضافی که هست بقدر نام زیاد است از اولت نفس خدیو میرزا
یعنی از نفس بجز نفس و عشق نام بر او را، خفایا
سراش میرزا که از شوق کشف آن در بگریه و با آواز است که در او شمع میرزا در اویخته است

$$L(1, 9) = 11, L(2, 9) = 13, \dots, L(10, 9) = 18$$
[illegible]

امول لا يتصرفون حقيقته امرای است

10

مجموعه ادبیات

26

21

21/10/1917

24

برای نفس مادی است که بیش از میراث است و همان خود را می برد و چنانچه
که در بنی برود میگوید چنانچه تر از آن است که در هیچ میراث است هر چه بود برای نفس
شخصی خود که است مادی و عاقل او پس آید بن خود و شخص و شخص مادی است و چنانچه
تفاوت دیگر اینکه برای نفس شخص مادی است که است و چنانچه که میل شده است
با حال انسانی برای استعداد و رشد خود و نه برای قهر و اجبار و نه برای نجات

12

1 2

10

مردم را نفسی بود و خود نیز بکمی باقی بر نفسی بر سر ریاضات اهل کفری قوت و دفعه
ناید بخور و بیکند و در غیبت و بی شکوفی قیامت در محو متقی باشد
اول چو یکدیده فیدایان است که برای نفس بجز قوت و بجز نبش شده و در قیامت قوت و فیدایان
مقدمه از طبیعت نام بیکند میانی از ریاضات است بجز قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت
تحریک نفسی و آخری جامع بقضیات و اوضاع خارجیات باقی می که استنباطی و اولی قوت
بجز از قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت
از طبیعت و در قیامت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت
تجرباتی و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت
و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت
که بیکدیگر و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت و اولی قوت

54

2

500

انواع امور نفسی است انواع هیولانی و انواع جسمانی و حیوانی
 نفسی و مادی و آنی تمام امور نفسی را می توان تقسیم کرد به بعضی عقلی و بعضی حسی
 و وجودی و بعضی مادی و بعضی حیوانی و بعضی نباتی و بعضی معدنی و بعضی
 که در افعال و عوالم جانم از امور نفسی است بدون برای نفس هیچ کاره ای ممکن نیست
 ۴- شایسته و در خالت آن را امور - پس در صورتیکه بعضی امور
 نفسی را فیض بلعینی اولی شایسته هم باشد انسان است و چیزی نیست که در طبیعت باشد
 توان خارج کرد چنانچه اسطوخودوس می گویند و در دانه بخت اینگونه است و بعضی امور
 در حجاب است که انسان بتواند حیات خود را در دین نفس پدید آورد
 و آنچه از اشیاء این طرز باشد هم می تواند برای حرکت و عمل حیات تغییر دهد و بی هیچ وجه وضع شده
 مکتوم نخواهد شد که فیض حیات و حرکت تغییر نپذیرد بلکه بر همه بشر نفوذ می کند
 بر فواید افزوده خواهد شد

حیات را که در مرتبه اولی است
 و در مرتبه دوم
 و در مرتبه سوم

نظام در دنیا عقل کل بر این اساس است و در این نظام هر کس برای نفسش شایسته می رود
 پس حیثیت هر انسان است که قبل از این طرز و نوع عقل حیات بلعینی و مادی است و لازم است که در این

تا اینکه غایت حسی بر او شکست خورد و به حیوانیت رسید و این است که انسان توانا
 غیر از حسی که به او داده شده و عقیب غایت حسی که شکست نخورد و بعضی امور که
 نیست و بعضی که در طبیعت توانا برای حرکت می تواند آورد

کرد و بعد از آن وجودی را که
 خود سعی و آگاهی مطرور دارد

روز و شب / با اهل خانه (روز و شب) با اهل خانه که در روز و شب با اهل خانه

نہایت اعلیٰ نظری (تجربہ و تفہیم و تصدیق و مستند الیہ)

۲- از این قوه نظری - در اینجا به شرح آمده که:

و در این کتاب که در دسترس من است از او خبری نیست و این کتاب را در دسترس

چشم و نظر از آن صورت گرفته

فردی که در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

در صفحه است و در این اول تا آخرت عبارت از این است و در اول

موت و جدائی کے بعد قلب کی مضبوطی و بصیرت، علامتی کرانہ اخصا

حاصل شد و آن

بہتر درجہ وقفہ کی ایک فہرست افغانی کے واسطے آئے

قوت و اثرات اشیا را محسوس نقطه یک این نسبت هاست

کہ تجربات میں ہند

معرفت / معرفت شجره ازین است و عبارت است از آنست که در بیان آن در بیان

امام بیگلر بوزجوردی در سنه ۸۵۰ م بطور خودی مساحت ۱۰۰۰۰۰ کسرت حدود ۱۰۰۰۰۰ کسرت و مساحت ۱۰۰۰۰۰ کسرت

۱۸۱۸
 ۱۸۱۹
 ۱۸۲۰
 ۱۸۲۱
 ۱۸۲۲
 ۱۸۲۳
 ۱۸۲۴
 ۱۸۲۵
 ۱۸۲۶
 ۱۸۲۷
 ۱۸۲۸
 ۱۸۲۹
 ۱۸۳۰
 ۱۸۳۱
 ۱۸۳۲
 ۱۸۳۳
 ۱۸۳۴
 ۱۸۳۵
 ۱۸۳۶
 ۱۸۳۷
 ۱۸۳۸
 ۱۸۳۹
 ۱۸۴۰
 ۱۸۴۱
 ۱۸۴۲
 ۱۸۴۳
 ۱۸۴۴
 ۱۸۴۵
 ۱۸۴۶
 ۱۸۴۷
 ۱۸۴۸
 ۱۸۴۹
 ۱۸۵۰
 ۱۸۵۱
 ۱۸۵۲
 ۱۸۵۳
 ۱۸۵۴
 ۱۸۵۵
 ۱۸۵۶
 ۱۸۵۷
 ۱۸۵۸
 ۱۸۵۹
 ۱۸۶۰
 ۱۸۶۱
 ۱۸۶۲
 ۱۸۶۳
 ۱۸۶۴
 ۱۸۶۵
 ۱۸۶۶
 ۱۸۶۷
 ۱۸۶۸
 ۱۸۶۹
 ۱۸۷۰
 ۱۸۷۱
 ۱۸۷۲
 ۱۸۷۳
 ۱۸۷۴
 ۱۸۷۵
 ۱۸۷۶
 ۱۸۷۷
 ۱۸۷۸
 ۱۸۷۹
 ۱۸۸۰
 ۱۸۸۱
 ۱۸۸۲
 ۱۸۸۳
 ۱۸۸۴
 ۱۸۸۵
 ۱۸۸۶
 ۱۸۸۷
 ۱۸۸۸
 ۱۸۸۹
 ۱۸۹۰
 ۱۸۹۱
 ۱۸۹۲
 ۱۸۹۳
 ۱۸۹۴
 ۱۸۹۵
 ۱۸۹۶
 ۱۸۹۷
 ۱۸۹۸
 ۱۸۹۹
 ۱۹۰۰
 ۱۹۰۱
 ۱۹۰۲
 ۱۹۰۳
 ۱۹۰۴
 ۱۹۰۵
 ۱۹۰۶
 ۱۹۰۷
 ۱۹۰۸
 ۱۹۰۹
 ۱۹۱۰
 ۱۹۱۱
 ۱۹۱۲
 ۱۹۱۳
 ۱۹۱۴
 ۱۹۱۵
 ۱۹۱۶
 ۱۹۱۷
 ۱۹۱۸
 ۱۹۱۹
 ۱۹۲۰
 ۱۹۲۱
 ۱۹۲۲
 ۱۹۲۳
 ۱۹۲۴
 ۱۹۲۵
 ۱۹۲۶
 ۱۹۲۷
 ۱۹۲۸
 ۱۹۲۹
 ۱۹۳۰
 ۱۹۳۱
 ۱۹۳۲
 ۱۹۳۳
 ۱۹۳۴
 ۱۹۳۵
 ۱۹۳۶
 ۱۹۳۷
 ۱۹۳۸
 ۱۹۳۹
 ۱۹۴۰
 ۱۹۴۱
 ۱۹۴۲
 ۱۹۴۳
 ۱۹۴۴
 ۱۹۴۵
 ۱۹۴۶
 ۱۹۴۷
 ۱۹۴۸
 ۱۹۴۹
 ۱۹۵۰
 ۱۹۵۱
 ۱۹۵۲
 ۱۹۵۳
 ۱۹۵۴
 ۱۹۵۵
 ۱۹۵۶
 ۱۹۵۷
 ۱۹۵۸
 ۱۹۵۹
 ۱۹۶۰
 ۱۹۶۱
 ۱۹۶۲
 ۱۹۶۳
 ۱۹۶۴
 ۱۹۶۵
 ۱۹۶۶
 ۱۹۶۷
 ۱۹۶۸
 ۱۹۶۹
 ۱۹۷۰
 ۱۹۷۱
 ۱۹۷۲
 ۱۹۷۳
 ۱۹۷۴
 ۱۹۷۵
 ۱۹۷۶
 ۱۹۷۷
 ۱۹۷۸
 ۱۹۷۹
 ۱۹۸۰
 ۱۹۸۱
 ۱۹۸۲
 ۱۹۸۳
 ۱۹۸۴
 ۱۹۸۵
 ۱۹۸۶
 ۱۹۸۷
 ۱۹۸۸
 ۱۹۸۹
 ۱۹۹۰
 ۱۹۹۱
 ۱۹۹۲
 ۱۹۹۳
 ۱۹۹۴
 ۱۹۹۵
 ۱۹۹۶
 ۱۹۹۷
 ۱۹۹۸
 ۱۹۹۹
 ۲۰۰۰
 ۲۰۰۱
 ۲۰۰۲
 ۲۰۰۳
 ۲۰۰۴
 ۲۰۰۵
 ۲۰۰۶
 ۲۰۰۷
 ۲۰۰۸
 ۲۰۰۹
 ۲۰۱۰
 ۲۰۱۱
 ۲۰۱۲
 ۲۰۱۳
 ۲۰۱۴
 ۲۰۱۵
 ۲۰۱۶
 ۲۰۱۷
 ۲۰۱۸
 ۲۰۱۹
 ۲۰۲۰
 ۲۰۲۱
 ۲۰۲۲
 ۲۰۲۳
 ۲۰۲۴
 ۲۰۲۵
 ۲۰۲۶
 ۲۰۲۷
 ۲۰۲۸
 ۲۰۲۹
 ۲۰۳۰
 ۲۰۳۱
 ۲۰۳۲
 ۲۰۳۳
 ۲۰۳۴
 ۲۰۳۵
 ۲۰۳۶
 ۲۰۳۷
 ۲۰۳۸
 ۲۰۳۹
 ۲۰۴۰
 ۲۰۴۱
 ۲۰۴۲
 ۲۰۴۳
 ۲۰۴۴
 ۲۰۴۵
 ۲۰۴۶
 ۲۰۴۷
 ۲۰۴۸
 ۲۰۴۹
 ۲۰۵۰
 ۲۰۵۱
 ۲۰۵۲
 ۲۰۵۳
 ۲۰۵۴
 ۲۰۵۵
 ۲۰۵۶
 ۲۰۵۷
 ۲۰۵۸
 ۲۰۵۹
 ۲۰۶۰
 ۲۰۶۱
 ۲۰۶۲
 ۲۰۶۳
 ۲۰۶۴
 ۲۰۶۵
 ۲۰۶۶
 ۲۰۶۷
 ۲۰۶۸
 ۲۰۶۹
 ۲۰۷۰
 ۲۰۷۱
 ۲۰۷۲
 ۲۰۷۳
 ۲۰۷۴
 ۲۰۷۵
 ۲۰۷۶
 ۲۰۷۷
 ۲۰۷۸
 ۲۰۷۹
 ۲۰۸۰
 ۲۰۸۱
 ۲۰۸۲
 ۲۰۸۳
 ۲۰۸۴
 ۲۰۸۵
 ۲۰۸۶
 ۲۰۸۷
 ۲۰۸۸
 ۲۰۸۹
 ۲۰۹۰
 ۲۰۹۱
 ۲۰۹۲
 ۲۰۹۳
 ۲۰۹۴
 ۲۰۹۵
 ۲۰۹۶
 ۲۰۹۷
 ۲۰۹۸
 ۲۰۹۹
 ۲۱۰۰
 ۲۱۰۱
 ۲۱۰۲
 ۲۱۰۳
 ۲۱۰۴
 ۲۱۰۵
 ۲۱۰۶
 ۲۱۰۷
 ۲۱۰۸
 ۲۱۰۹
 ۲۱۱۰
 ۲۱۱۱
 ۲۱۱۲
 ۲۱۱۳
 ۲۱۱۴
 ۲۱۱۵
 ۲۱۱۶
 ۲۱۱۷
 ۲۱۱۸
 ۲۱۱۹
 ۲۱۲۰
 ۲۱۲۱
 ۲۱۲۲
 ۲۱۲۳
 ۲۱۲۴
 ۲۱۲۵
 ۲۱۲۶
 ۲۱۲۷
 ۲۱۲۸
 ۲۱۲۹
 ۲۱۳۰
 ۲۱۳۱
 ۲۱۳۲

نظیر و محمد زعفران و محمد زعفران و محمد زعفران

کانت بریکت عبارت سرفانی علی این نیست چه عقیده افراطی که در سیکوید

علم از تجربیات و صورت بندی آن از عقل است

۳- توجہ یا وقت - ششہفت روزہ میں ہر روز ایک صفحہ مختص ہے۔

چنانچه این عملی که موجب آن فتنه زوبان خود را جمیع آندی کرد، موقوف به بدد و برضیع و اکل فضیلت

نظر آید بر مضامین و توجیه شرط معرفت است ولی معرفت نیست بل مقدمات آنست

توجه به زن اول بر خردی است بخودی خود بدون اراده محض صورت نگیرد

عقیده کی درجہ بالخصوص درجہ اولی است و خط اول من کلمات است که عبارت از

کلمه محمود بهر کس که در حق او این دعا را بخواند و آب طهارت با سی و یک بار بگوید

[illegible]

کتابخانه ملی افغانستان

و مندی اقرار و بیک موی مرمت فرمایند است که حق که در بنویسند و بپسندند که بگویند و بپسندند
گفت که ای گفت این کار که بدست می آید

نصرت داشت آنکه در هر سببش نظر مقتدره و در سببش از اوقات و احوال بدانت بگفت
و کم بود و بپسندید و بپسندید که بدانت نام حق داریم

نویسند - در سبب اوقات و در احوال و بپسندید و بپسندید که بدانت نام حق داریم

نویسند - در سبب اوقات و در احوال و بپسندید و بپسندید که بدانت نام حق داریم
نویسند - در سبب اوقات و در احوال و بپسندید و بپسندید که بدانت نام حق داریم

نویسند - در سبب اوقات و در احوال و بپسندید و بپسندید که بدانت نام حق داریم

نویسند - در سبب اوقات و در احوال و بپسندید و بپسندید که بدانت نام حق داریم

نویسند - در سبب اوقات و در احوال و بپسندید و بپسندید که بدانت نام حق داریم

نویسند - در سبب اوقات و در احوال و بپسندید و بپسندید که بدانت نام حق داریم

نویسند - در سبب اوقات و در احوال و بپسندید و بپسندید که بدانت نام حق داریم

نویسند

فصل بنظم تخیل یکب معرفت و بدانت و علم بایست معنی خودی

۱- بایست و بدانت - در بدانت معنی خود و احوال و احوال

خود است که بایست و بدانت معنی خود و احوال و احوال

که در بدانت معنی خود و احوال و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

و این فصل بنظم و بدانت معنی خود و احوال و احوال

[illegible]

این احوال را خوانده آنانی که تحت عنوان **کتاب الف** یک نوع کلام خلاصه کرده
در این قبیل احوال را اگر کسی نوع این احوالات خود را در این یک احوالات و این
بهم است که آن را در کتاب خود خلاصه کند آنرا به این حدیث است
می شود بهر کسی که می کند به هر شکل و اندیشه و روش و غیره و این می شود و این را می تواند
بقیة قبول است نه در این نوع از آن که است ولی القاب را که نیست شکر و قرائت
که حدیث بکتاب است خصوصاً بهر آنکه گفته آن حدیث قطع از شخص پیدا می شود پس می توانم
که در عالم خواب هم آن حدیث را از آن که میگردانند
چنین است که ضعیف آنرا که در قطع می شود و غیره و این می شود شکر و قرائت
کتابی که در آن حدیث کتاب را در این نوع از آن که می تواند قطع از شخص پیدا می شود
که حدیث است نه آنرا که در این نوع از آن که می تواند قطع از شخص پیدا می شود
برای عدم حدیث و این حدیث است که در این نوع از آن که می تواند قطع از شخص پیدا می شود
چون در حدیث که حدیث است نه آنرا که در این نوع از آن که می تواند قطع از شخص پیدا می شود
آرغیب و در حدیث است نه آنرا که در این نوع از آن که می تواند قطع از شخص پیدا می شود

برای اطلاع و جهت اطلاع
از این جهت که در این مورد

تست حق نه سهر اکثر نشد یعنی آنست که آنرا میافشد گوشتانی در سینه او میافتد

در سینه او میافتد

مفت میزدولی فانه در بدنی قفسه بجا نشد مثل آنکه صدای که در سینه بعضی وقتها

صدای بزرگتر شنیده میزند

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد

بر آنکه که در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد

بر آنکه که در سینه او میافتد

لب نیز میگفت صدای امواج در باره امینیم و صدای امواج را می شنیدیم اگر

در سینه او میافتد

تدقی در آنکه در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد

بر آنکه که در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در آنکه که در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در آنکه که در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در آنکه که در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در آنکه که در سینه او میافتد

بنامت که چنانچه باشد که در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد

در سینه او میافتد یعنی در سینه او میافتد و در سینه او میافتد



در احوال باطنی ظاهر شوند و این عبارت که مقصود است از لفظ من
 سید و پیوسته به این است که من خود و شرفی از نسبتانی شوی که پیش از این است
 و این نیز من و واقع مرکب است از اصوات مختلف و تغییر و دودست و ادای که در این من
 شده و میشود است که از دودست و ادای که در این من شده و ادای که در این من
 و اینها که نوع و نام و نسبت فاعلی میدهد
 پس باید گفت که در این من و دودست و ادای که در این من
 هم تناسلی است و هم دوام هم تغییر است و هم یکپارگی اگر این یک سری است این
 سر و دودست

حواس و ادراک خارجی

۱- مزایای راجعه به ادراک - ادراک نه بر می آید بلکه به حواس بستگی دارد و حواس بستگی به ادراک دارد
 و این نیز ادراک که ادراک نام دارد و حواس نام دارد و اینها که در این ادراک
 و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است
 و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است

و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است

و این ادراک که ادراک است و این ادراک که ادراک است و این ادراک که ادراک است
 و این ادراک که ادراک است و این ادراک که ادراک است و این ادراک که ادراک است
 و این ادراک که ادراک است و این ادراک که ادراک است و این ادراک که ادراک است
 و این ادراک که ادراک است و این ادراک که ادراک است و این ادراک که ادراک است

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

احوال

و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است
 و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است
 و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است
 و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است و این حواس که ادراک است

سبع ام که در این نسخه گوی و در کمال ظاهر و احمد در
اوله ظاهر و در نسخه پیشین در اوله ظاهر و در نسخه پیشین
که در اوله در اوله ظاهر و در نسخه پیشین

[illegible]

دخلفا طمس

کجایان که در بی گن گن
 قتل را کینه عقیده صافی در زمان قتل شده است
 کجایان عقیده قدیم در حق خود را می ست که نسیب ^۸ و ایاد کجایان است
 ۱۱۱ در کجایان طمس نسیب برافرا ۱۰۰ م قتل است و عقیده صافی در زمان قتل شده است
 نسیب است که در عقیده صافی در زمان قتل شده است

[illegible]

۱/۱
 ۱/۲
 ۱/۳
 ۱/۴
 ۱/۵
 ۱/۶
 ۱/۷
 ۱/۸
 ۱/۹
 ۱/۱۰
 ۱/۱۱
 ۱/۱۲
 ۱/۱۳
 ۱/۱۴
 ۱/۱۵
 ۱/۱۶
 ۱/۱۷
 ۱/۱۸
 ۱/۱۹
 ۱/۲۰
 ۱/۲۱
 ۱/۲۲
 ۱/۲۳
 ۱/۲۴
 ۱/۲۵
 ۱/۲۶
 ۱/۲۷
 ۱/۲۸
 ۱/۲۹
 ۱/۳۰
 ۱/۳۱
 ۱/۳۲
 ۱/۳۳
 ۱/۳۴
 ۱/۳۵
 ۱/۳۶
 ۱/۳۷
 ۱/۳۸
 ۱/۳۹
 ۱/۴۰
 ۱/۴۱
 ۱/۴۲
 ۱/۴۳
 ۱/۴۴
 ۱/۴۵
 ۱/۴۶
 ۱/۴۷
 ۱/۴۸
 ۱/۴۹
 ۱/۵۰
 ۱/۵۱
 ۱/۵۲
 ۱/۵۳
 ۱/۵۴
 ۱/۵۵
 ۱/۵۶
 ۱/۵۷
 ۱/۵۸
 ۱/۵۹
 ۱/۶۰
 ۱/۶۱
 ۱/۶۲
 ۱/۶۳
 ۱/۶۴
 ۱/۶۵
 ۱/۶۶
 ۱/۶۷
 ۱/۶۸
 ۱/۶۹
 ۱/۷۰
 ۱/۷۱
 ۱/۷۲
 ۱/۷۳
 ۱/۷۴
 ۱/۷۵
 ۱/۷۶
 ۱/۷۷
 ۱/۷۸
 ۱/۷۹
 ۱/۸۰
 ۱/۸۱
 ۱/۸۲
 ۱/۸۳
 ۱/۸۴
 ۱/۸۵
 ۱/۸۶
 ۱/۸۷
 ۱/۸۸
 ۱/۸۹
 ۱/۹۰
 ۱/۹۱
 ۱/۹۲
 ۱/۹۳
 ۱/۹۴
 ۱/۹۵
 ۱/۹۶
 ۱/۹۷
 ۱/۹۸
 ۱/۹۹
 ۱/۱۰۰

مکان احسانت در صورت پیدائش مکان راضی مکان راجی

در احساس داخلی منتهی میگردد و یکی از تنطوین را از تن است اعم از اینکه منتهی آن تنطوین را که
پایه ی پیش و لی این نظر را ضبط است چنانچه در آخر از من متعده الضمیر است که منتهی

و ای را که سابق و حاضر منی احس میگرداند پس از قطع آن بفرم و حضور غیب احس

در این کتاب، به بیان طریقه‌های مختلف از احداث است و هر چه از آن در این کتاب

1871

بھی دیکھیں جس جیلے کردہ کہ میں کان اسی سے کہیں ہر شخص سے ملاتی ہے

روزگار خود را در این خطه و آن دیار به دست خدا سپارد و بگوید که ای خداوند منم

شماره اول که گفتمی صحت ^۸ یحیی که گفتم ^۹ شریف که گفتم ^{۱۰} و هر یک

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين



فہرست کتب و دستاویزات

آدمی است که این کار را می کند و می بیند این کار را می بیند

و این درجه و بیانی است از صفات و احوال و عادات و اخلاق و...

[illegible]

(۱) اداس کنی بی محراب بشیر بدید تو مع که در کوچه تو نشین

و صفتی مختلف را که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

حقاً نشیمنی و در شهادت و در رسیده ایستاد و در وی فی الواقع

بی تران تصدیق کرد که هیچ وجهی نیست که با قیاس و ادله دیگر واقع باشد

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

(1) قانون

بر اکر قوت است - اکر کسی ادراک تمام فاعل خارج ملاحظه باشد

پس آنچه که نسبت اکر می بیند لازم نمی آید که حسی است و می بیند
ادراک غلط و اگر مغربی گویند است با آنکه مغربی بر حقیقت بیرون نمی آید بلکه ادراک
غلط است و حقیقت است بشیء غیر موجود باشد و در آن

اعتبار / ۷ - شأن و با حقیقت ادراک خارجی - این بیانات در بیان است

در سر آینه آینه بسیار و جب و قه و است که ادراک مغربی / ادراک خارجی را می توان فهمید ادراکات و ادب و ادبی هر یک هستند با معنی یکسانند
بنظر می آید که ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است

در صورت این که ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است
فردی که ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است
و ادبی که ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است

نمی تواند شد و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است
تبدیل ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است
ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است

ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است
ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است
ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است

که چیز غلط و غرض نیست و در وجه آنکه ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است
هر دو ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است
حالی بسیار و ادب و ادبی هستند معنی غلط است و ادراکات و ادب و ادبی هستند معنی غلط است

مستحق است که از دست او بماند و در این صورت
 و اگر از او جدا شود و در این صورت
 مثل اطفال که در این صورت
 و اگر از او جدا شود و در این صورت

و اگر از او جدا شود و در این صورت

و اگر از او جدا شود و در این صورت
 و اگر از او جدا شود و در این صورت
 و اگر از او جدا شود و در این صورت
 و اگر از او جدا شود و در این صورت
 و اگر از او جدا شود و در این صورت

مستحق است که از دست او بماند و در این صورت
 و اگر از او جدا شود و در این صورت
 مثل اطفال که در این صورت
 و اگر از او جدا شود و در این صورت

و اگر از او جدا شود و در این صورت

و اگر از او جدا شود و در این صورت
 و اگر از او جدا شود و در این صورت
 و اگر از او جدا شود و در این صورت
 و اگر از او جدا شود و در این صورت
 و اگر از او جدا شود و در این صورت

و چون می رسد به حال غریب است که در خود
آن که در هر که صاحب برسد و در هر که
حال را ترک کند تمام این است و در هر که
ترک کند احوال و در هر که است در هر که
در هر که است در هر که است

بشاید که در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است

۲- عقیده اکوسی باب صاحب
نصیرات - عقیده دو کالده استوار است

نصیرات دو کالده استوار است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است

نصیرات دو کالده استوار است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است

نصیرات

نصیرات دو کالده استوار است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است

نصیرات دو کالده استوار است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است
در هر که است در هر که است در هر که است

میشوند

در بعضی مواقع این قبیل مصداق کثرت است یعنی در هر یک از این اقسام کثرت است
مثل مرغ خنک و سبزه و غیره اما در بعضی موارد این قبیل مصداق کثرت است
مصداق کثرت یعنی در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
و اگر این کثرت قائم در ادای داده باشد در هر یک از این اقسام کثرت است
و نیز در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود

و در بعضی

استخرا که گفتند که در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
بعضی گفتند که این قبیل مصداق کثرت است در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
بسیار که در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
و اگر کسی بگوید که این در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
خبر از این است که در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود

۳- تقید عقیده کتب اگر کسی - این عقیده که بیان شده است در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
بعضی گفتند که این در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود

نشان باشد

نیز آتی این نسبت به این وجود دارد که در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
بعضی گفتند که این در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
بعضی گفتند که این در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
و اگر کسی بگوید که این در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
خبر از این است که در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود

بعضی گفتند که این در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود

۴- تحت حقیقی مصداق و این اصل است - در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
بعضی گفتند که این در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود

چیز

بعضی گفتند که این در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
بعضی گفتند که این در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
بعضی گفتند که این در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
و اگر کسی بگوید که این در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود
خبر از این است که در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود

بعضی گفتند که این در بعضی موارد کثرت حاصل میشود در بعضی موارد کثرت حاصل نمیشود

الف بکشد سطر آخر
نایب قون شایسته می بود این تصویر که در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد

هر یک / پیدا کنند در صورتیکه بیک گوشه منی داشته باشند شکلش مثل شش منفرجه است
چند نمید / در این تصویر یک کلاه از جنس کبریا که در میان منی قرار دارد که بر آن شش منفرجه

و این تصویر یک مثلث منفرجه است
آن قون مضاد است - تصویرش این است که در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد

منی تصویر / اینست که در صورتیکه در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد
و آنی نظیر آن که در این سطر قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد
مضاد است که در صورتیکه در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد
چند مثلث منفرجه است که در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد

این تصویر / پس این تصویر یک کلاه است که در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد
آنها در هر سطر قرار دارند و در هر سطر قرار دارند
و این تصویر یک کلاه است که در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد

این تصویر چون در هر سطر قرار دارد و در هر سطر قرار دارد
نایب قون شایسته می بود این تصویر که در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد

قون شایسته می بود این تصویر که در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد
پیر زانی است که برای یادگیری دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد

نایب قون شایسته می بود این تصویر که در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد
پیر زانی است که برای یادگیری دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد

این تصویر یک کلاه است که در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد
اول اینها در هر سطر قرار دارند و در هر سطر قرار دارند

منی / شکلش این است که در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد
در هر سطر که اب و سطر قرار دارد و در هر سطر قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد

نایب قون شایسته می بود این تصویر که در میان سطرهای اول و دوم قرار دارد و در آن سطرهای اول و دوم قرار دارد
اول اینها در هر سطر قرار دارند و در هر سطر قرار دارند

که تعریض افعال است و آن افعالی است که یکی از صفات به فعلی در اثر یکی از افعال است
شاید در واقع ذات و این که غایت ندارد زیرا که تمام صفات یکسانی در آن واحد
در حواس و اثر و قوه تاثر تمام صفات هم مساوی نیست از جهت است که لازم
میگیریم بگویم که به ذاتی که یکسان نیست تعریف است بر این تعریف است

و در این قبیل تعریضات در واقع صورتی محسوب میشود برای اینکه تعریفی در آن نیست
از جهت غیر صحت آن تمام صفاتی که غایت دارند یک صفات نیستند بلکه در آن است
از جهت صحت و تعریفی تمام صفات نیز از آن صفاتی که غایت دارند
بعضی تعریف در آن حاصل میشود

مقدمه / ۱- صفت میگوید از صفاتی که ذاتی متعارف اند تشخیص داده شده و متعارف شود
۲- صفت میگوید از صفاتی که تشخیص داده شده و متعارف نشده
۳- صفت میگوید از صفاتی که تشخیص داده شده و متعارف نشده و تعریفی در آن نیست
که اسکولاستیک از آن بگوید تعریفی در آن متعارف شده و قوه قهریه

در آن تعریف بسیار است
۲- استعمال و سوء استعمال تعریف - تعریف شود و تعریف نشود و تعریف نشود و تعریف نشود
در این تعریف بسیار است و این تعریف بسیار است و این تعریف بسیار است و این تعریف بسیار است
در این تعریف بسیار است و این تعریف بسیار است و این تعریف بسیار است و این تعریف بسیار است

زیرا که در اصطلاح تعریف است که در لغت تعریف تعریف تعریف است و تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است

و این تعریف تعریف تعریف است و این تعریف تعریف تعریف است و این تعریف تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است

و این تعریف تعریف تعریف است و این تعریف تعریف تعریف است و این تعریف تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است

از این تعریف بسیار است و این تعریف بسیار است و این تعریف بسیار است و این تعریف بسیار است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است

تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است

تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است

تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است

تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است
تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است و تعریف تعریف است

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

2

۱- بیت تقییم - نعمت است از خداوند سبحان بیکدیگر و مجرب حفات مشرب

طریقہ مصطفیٰ (علیہ السلام) / انما یجوز این صفات اگرچه در اشعار و کلام و غیر مصداق انراست و هم چنین نظر

گر حق شود فرض کنی که عذاب یک گنجه است و یک توفه پس از اینکه از روی عذاب مجبور شد

صفحت ششم که در انجمن به کرم نقیصه کجی طبرستان عمل میشود

در قوه ملاحظه فواید تعمیری بر خود و برای اعضاء و اهل محل مشهود که حیوانات هم که از آن سینه

و ان وقت که (چون) غایت مشیخه عرسه باشد می رسد دل بفریاد می آید و میگوید

مطابق که اندر کتب است (۱) مدافع شریعت است و اگر خفیه آید که در صورتی که معنی را بداند

نکته: بعضی بندها که چون فیض انبیا (ع) قیام کرده اند که صورت شجره از آن حاصل

شده است از یکدیگر مشخص نمیدانند و اینجاست که تمام آن ارباب و اعیان که با غرض میکنند تعظیم حق را دانی

اینست که اشبانی اگر نیز بیدار آید که گویا در خواب است و مانند یک کوه بزرگ است و در

[illegible]

روز جمعه ۱۳۰۴

تتمتع

۱۰۲ - بختور باد و روان غنیم از راه ملاقات در شب است که از راه توشلی

و عمل تمام و کل دیگر را از آن تشخیص داد. از آنجا که به دنیا نصیب نباشد احتیاج

مقاله که در این مجله دریاچه شنی استعفا خریف ترند فراموشی و این برای گفتن بسیار است

محل گنج دوات معاصر نزد انور خاتون و در میان خطه فخر که تصدیق شده لایحه

سز شرف و نامی است

از تبار جدیدی مشق یکدیگر می نویسد و صفات مشترک آنها چنانچه در تصویر است

جبهه است از آنکه این حکم کند که این تصویر هر دو نقطه تصویر است از اشیاء مستقیم و غیر

کتابخانه شخصی حضرت آیت الله العظمی الخوئی

۲- تصور شکلی - میزان رنگ و مزاجی که با غریز و تخیل در تصویر دو تصویر ایجاد می‌گردد.

بظنہ کی خاطر وہاں کے شہر کے قریب ایک کھجور کے باغ میں بیٹھ گیا

و انحصار انصاف و ترجیح بر حق است که در این حدیث مشهور

قد است (چون دوقدر بعضی خون کم بدن پرورش دهد و غلبه فیروزه بر کرب که کم

و بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۴۲

چنانچه در هر / طرف اولی حکم و نامشخص و غلبه است چه بود نقطه بود یکی از صفات می باشد

اصول و احکام این است که در صفات و احوال می باشد و صفات و احوال

و چنین است که نقطه بود مجموع صفات و احوال و این است که در هر یک از اینها

که در مجموع صفات و احوال و در هر یک از اینها که در هر یک از اینها

بسیار با هم بود و این است که در هر یک از اینها که در هر یک از اینها

بسیار بود که یکی از صفات

۲- انواع احکام - حکم و تعریف و احوال است و این است که در هر یک از اینها

اصول و احکام و احوال و احوال است و این است که در هر یک از اینها

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

در هر یک از اینها

در هر یک از اینها

توضیح بیشتر

اصول و احکام و احوال و احوال است و این است که در هر یک از اینها

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

بسیار بود که یکی از صفات

مکتوبات قصص مع کرب و احتیاج و غیره

[illegible]

تغذیه اسپنوزا و هوم و بیکر که با هم می‌خورند و گریه می‌کنند

شواهدی از روی بعضی تصاویر منقش بر سینه اقمدا وجود دارد مثلاً شخصی که برهنه است
چهار گوشه دارد و غیره و غیره که در این کتاب

بقیة السیرة و انچه از قول فرزند کاشف کتب کاین بقیه، صادر شد از ترویج میکند

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي القرآن الكريم

[illegible]

این و آن را در این کتاب که در این کتاب است

که هر چه در نفس قرار دارد نفس شوق دارد و این را می گویند
بسته که نفس نسبت به امری که در او نهفته است

بیت مقتصد و در اول این بیت کلمه مقتصد
یعنی نسبت اموال طریقی را مقتصد می گویند و مقتصد
عالمی در دنیا نیست و در آخر

و ربيع الحى و ربيع الآخر و ربيع الاول

(199) *Handwritten text*

چون که در صورتی که در این کتاب است که در این کتاب است
و این کتاب در این کتاب است که در این کتاب است

در جسد من نور محمدی باشد چون کاشی در آینه از آن صفت و ظهور و ظهور که ملک است
از حق که آن است و اولی که در جسد من نور محمدی باشد که به نور او دل من روشن شود

این علوم و فنون را که در این کتاب مذکور است
قد آری که در این کتاب مذکور است

و ازین جهت که این کتاب در میان مردم
و در میان اصحاب است و تقریباً شواهد و نظریات و اصول و معانی است و هرگاه

که پیش از آنکه از کفایت اخلاقی و حیثیت نظامی و علمی و ادبی و غیره
و در هر یک از اینها به حد کمال رسیده باشد و این را باید که در هر یک از اینها

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الهدى والبرهان
والعقيدة السليمة
والله اعلم بالصواب

[illegible]

تاریخ ثبت: ۱۳۸۵/۰۵/۰۵
محل ثبت: تهران

مستحق و غیر مستحق را از هم جدا کند و از هر یک
آنچه در حق او است بآنها بپردازد

نصف اول / فردوس در

و حال اینک / حرف باقصره یعنی محو شده است

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

[Faint handwritten text, possibly a signature or date, is visible at the bottom of the page.]

نظری در حد ذات / موزان اصلی است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 عقل غریبه / هم خروج مستعمل از افعال کیفیات فی نفسه و بیشتر بر مبنای توفی ولی در ترکیب اولی تا توفی در حد ذات
 این هم نام / در حد ذات است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 احوال / احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 و کیفیات است / احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در

فانی بودن / فانی بودن است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 و کیفیات است / احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 و کیفیات است / احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در

یک چیز می باشد / این دو امر را می توانی یکی دانستی و در اینجا در علم و در کار از شرعی است
 این دو امر یکی باشد چنانچه در حد ذات و احوال فی حد ذاتی
 ۴ - قیاس - قیاس یعنی یکی بر دیگری است و در حد ذات و احوال فی حد ذاتی
 و کیفیات است / احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در

فانی بودن / فانی بودن است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 و کیفیات است / احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 و کیفیات است / احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در
 احوال است که در استقرا و کشف است یعنی اعتقاد بر وجود قوانین طبیعت نهاده که در

نقشه زنی که در صفت را بیکدیگر بر ملا میدهم

قبای که از روی تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

سند انجمن علم و معارف خواهد بود که بعد از همان مدت قتل و جراحت خواهد بود

که اغلب آنها با یکدیگر اسلحه می بردند

حال قیاس سقیم باشد اسلحه ها به یکدیگر نزدیک است و او را بیکدیگر نزدیک است

یعنی فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

و فانی که در صفت و تجربه و بصیرت حاصل میشود اغلب بر تپه ای است که در فانی نزدیک است

منی / غم از غایت باغ فانی و شمع کبریا آید ذات که باشت غلج اوجده است
منی / عشق مشهور شد مصلحت خانه نعت فانی بازگردد است در محله سنی صفت فانی ذات
و نعت ایمران عینا انوار خورشید غنیمت بی غایت که حقیقت نسبت به هر چه بود باشت
فانی خورشید

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

قصصه از کبریا هم قصه خود و عمل است و هم قصه خود و عمل است

[illegible]

توضیح و تفسیر تفصیل قرآن مجید

معلوم است تا آنکه معلوم نباشد که چه چیز است و چه چیز نیست و چه چیز که معلوم است و چه چیز که معلوم نیست

قوله: / نعم ايهما يتوانم بواسطه حضور ان داد در اين شاهه فانيه غير مخصوصه و كذاست اين بويه

جبرایی است که چنین تصوراتی پیچیده را در وجود ندارد

راست است که دکارت در یکی از نوشته‌های خود میگوید که اعتقاد این فیلسوف اخلاق منجمد نیست

فصل در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

سازمان فرهنگ و عبادت شده و در بیان سخن علمی هستند که شاید سخاوت یا بیغمی ابراهیم ضمیمه بیغمی خانان باشد.

ولی با وجود این تو ضمیر روحانی دیگر درده نشده که اولاً نفسیه بحالی کرده باشد که بغیر تحقیق نموده از ادراک

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

نیز در این کتاب به تفصیل آمده است که در این کتاب

السنه خمس و اربعون مائه و ثمان مائه و ثمان و ستين

طالع / فخری و خدایه از نیکو خیزان

فردی که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

1018

از تلمیذ و خط احمد بن محمد بن معروف که در کتابت است به من مرید حق تعالی باشد

توهم است و اصل را بداند و با کمال و سربلندی برگردد و در
 رتبه و مقام خود بماند و در رتبه و مقام خود بماند و در رتبه و مقام خود بماند

۱۰۴۸

[illegible]

وای که صورت منی آن غرض از تنویر بود (صفت و کیفیت و نحوه)

و در حقیقت دگرگونی از نقطه نظر و سپس از هر دو جهت

المیہ کانتینر کے لئے درج ذیل چیزیں ضروری ہیں:

دفعه ششمین که در وقت ولادت من در روز شنبه ۱۲۰۲ هجری قمری در شهر کابل

لا تتركوا هذه الحجة في يد من لا يثق بها

12

تاریخ ۱۳۰۲

کتاب میں مذکور ہے کہ اس کتاب کا نام ہے "کتاب الایمان" اور اس کا ترجمہ ہے "کتاب ایمان"۔

۱۰۰

بہارِ عجبہ لب میں احوال سدا پہلے لکھی گئیں۔ راحت و اہم عجبہ اور اجنبہ

کرده و بعضی در بعضی از اینها و بعضی در بعضی از اینها

[illegible][illegible]

چیز تازه و عجیب است خداوند که ما بصورت هر که خواهیم توانست از او در هر یک از این
شکل و شکلی و فرمودی استوار کند و اگر این عمل شخصی باشد استقامت که در او حاصل می شود
و بعد از تحولات سابق این یکدیگر و غیر این یکدیگر که نسبت به فرمودی استوار پس معلوم می شود که این عمل
حاصل می آید که خود شخصی اصول است

۱۴ - مصاحبت - نظریه اخلاقیات است که تجربه عقلی از طریق انوار الهی است
که در این دنیا و آنجا مخصوص خود است و اگر تسبیح انوار الهی از اصول است که به نور الهی
توضیح گفته و نظایر آن دلیل آنرا مصاحبت خود است چنانکه اندیشه است که
استوار است مثل و این سرور است مصاحبت
چون در مصاحبت در اصل غایت غیبی است که این است که تمام نور الهی
خود را با اصل تسبیح کرده اند و این را از این نور است
تا هم تسبیح که در کتب و غیره می باشد و نیز هم تسبیح که در کتب و غیره می باشد
بنده الزام و بهر خود می توان گفت که این تسبیح است که در کتب و غیره می باشد
مصاحبت و این تسبیح است که در کتب و غیره می باشد و این تسبیح است که در کتب و غیره می باشد
در حالی که تسبیح در کتب و غیره می باشد و این تسبیح است که در کتب و غیره می باشد

[illegible]

و منصفه را بنیاد اصل است و هر دوست یکی دم و ثابت و این یکی تغییر می باشد و در هر یکی
 این دم و ثابت یکی یک و دیگری یک است و این یکی از تجربیات که چون بیست و دو است
 و این یکی از تجربیات که بیست و دو است و این یکی از تجربیات که بیست و دو است
 و چون در منصفه را بنیاد اصل است و این است که اندک و این یکی از تجربیات که بیست و دو است
 صاحب این کتاب است

لذا اگر تجربیات اوله و ثانی بود و ازین نام صحت یگری پیدا میکرد برای او مکن میشد که مستعد شود که بکس چیزی را آن دادیم چون نموده بودیم و آنکه مستعد شود که مصلحتی در حق

مکن است

تفسیر / این بود که اولی در باب مصاحبتی از آن جامع مستعد است و اولی حق هم دانم بنامی است و بعد از آنکه رات هم را این طور تقریر میکند و بگوید که مقصود هم فقط این بوده است که در باب

در نظر من چه بگویم

تجربیات صحت که ضرورت است و چه بگویم که صحت حقیقی و کمالی را معلوم میشود و چه که اعتبار این ضرورت است و نهی است برای اینکه اگر آنرا از مصلحتی خارج می دانیم در اصل چیزی را که نیست مگر وجودی بر مبنای قاف

و اتصال رابط

پس بر مبنای این عقیده اگر صحت مصاحبتی در انسانیت را اوله و ثانی هم و فرض میکردیم یعنی همان یعنی که در باب اولی نیست و بعد از آنکه در اصل حاضر شود

در مکتب

و کمالی را فرض می کنیم و بعد از آنکه در مکتب نیست که در باب ضرورت مصاحبتی معلوم میشود که تکلیف آنرا نیز مکن باشد و هم بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه

در مکتب

که در آن بوده باشد پس در این صورت که در مکتب نیست و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود

مستعد و صحت است و خبر است که اگر آنکه که در مکتب نیست

مستعد و صحت است و خبر است که اگر آنکه که در مکتب نیست و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود

مستعد و صحت است و خبر است که اگر آنکه که در مکتب نیست و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود

از آن که در مکتب نیست

مستعد و صحت است و خبر است که اگر آنکه که در مکتب نیست و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود

در مکتب

مستعد و صحت است و خبر است که اگر آنکه که در مکتب نیست و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود

مستعد و صحت است و خبر است که اگر آنکه که در مکتب نیست و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود

مستعد و صحت است و خبر است که اگر آنکه که در مکتب نیست و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود

مستعد و صحت است و خبر است که اگر آنکه که در مکتب نیست و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود و بعد از آنکه معلوم می شود

در حلقه / از طرف دیگر میسر به لازم نیست و گفتند همیشه بعد از تعالی ظاهر شود اما اینک مایه را
 و اصل / علت دیگری ما اینم برای تعین نام یک مورد هم کافی است یعنی در صورتی که در کیفیت اولی است
 تا این بقوه نام ظاهر را در حلقه
 / و آنکه است و آرت میل در کتب بعضی خود اعتراف میکنند که در صورتی که بعضی شخص در موردی
 در تعارض با بعضی دیگر باشد بلکه در یکدیگر قوانین طبیعت را می توان تا بی نهایت بجا بیاورد
 نیز در حالی / که تا آنجا که در مورد است و اصل این است که در بعضی نیست که در بعضی
 در تعارض است / متعاقب آن باشد که شخصی است که می تواند با یکدیگر در تعارض باشد و در هر یک از آن
 نداشت باشد از آن جهت تعارض نخواهد بود
 تا به رابع اصل است مطلب این است که برتری که تحصیل می شود در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 خط است که تا رابع اصل است در این باب باشد که ما می دانیم که در بعضی است و در بعضی است که علی که ظاهر
 در تعارض است / و این است که در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 بر ظاهر شده است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 در اصل تعارض است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است

می آید که این تعارض را سایر تعارضات خود تر قیله می شود و اعتقاد دیگری نیست که برادر / برادر میکند
 که در بعضی است / نسبت داشته باشد زیرا که اصل علت شرطی است اما آن که در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 این است که در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 این اعتقاد هم میسر می آید که در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 اگر نباشد که اصل علت است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 این است که در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 در حالی که نیست همیشه تعالی و نظر ظاهر می شود و در موردی که گفتند و در بعضی است و در بعضی است
 مراد است که از این بعد واضح می شود که در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 علی باشد و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 می توان دانست که در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 مفروض می آید و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است
 که در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است و در بعضی است

حصر / ممکن نیست که در تجربیات تعلیم شده باشد ولی درائی میگوید چیزی که برای غیر ممکن است
برای ایداد واجب و در ممکن معلوم نیست چرا اینطور است آیا برای این است که انقدر

تجربیات

که تجربیات برای تعلیم دارد و در نظر هم دشوار میاید برای اینها انقدر را تا مشخص است
و نشویند داشت است اگر پیش همین است پس باید گفت که همان لای که فایده میشود

از این که اصول ما در آن کنیم (در صورتیکه اصول را نداشته باشیم) همان را پس بپزاییم و باید

این را به اصول که اصول را از اشیاء کسب تحصیل نمایند - بعد از آن ظهور میشود که بر

اجناس حیوانات که بعد از جنس انسانی قریبند و بعد از تجربیات دارند اصول را جمیع ما در آن

تجربیات / و تحصیل کرده اند پس این تعلیمات بگویند برای این است که بر اجناس مانند با تجربه و در اینها

که استند و تعلیم از تجربیات است و استند شده اند این جواب مستند و در تعلیمات

برای این که دلیل فوق را استند و تجربه هم انسانی بر تجربه هم حیوانی پس این سوال است که در آن

بحث میشود

بطور خاصه اینست که اگر فرضا و جمیع تا به این که شده کنیم در هر سطحی از سوانح مخلوق از عالم

خارج نیست با قوه هم وجود دارد و اینصورت اصول که قوانین ذاتی او استند و در تجربیات

وجود

داشت یا اینکه قوه هم تربیت را تربیت وجود دارد و اینصورت اصول هم لا محاله مشتاق بطور
و این / جزو از تجربیات قوه هم وجود دارند

فصل یازدهم

ادوات - غریزه - مختاریت - عادت

۱ - خواب غریزه فاعل - غایت را اگر بخواهی و طبعی که میگوید غریزه

روح است بقول البقره وجودی غریزی که غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند

و غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند

۲ - غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند

۳ - غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند

این سخن که قوه غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند

۱ - غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند

۲ - غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند

۳ - غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند

۴ - غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند

۵ - غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند

۶ - غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند و غریزه را غریزه میگویند

از آن دوستان اقبالی که آقا غفر الله عنهم است ایضا در امریه
میکنند

فلاهی است این دستگاری که بر سر است غمیزه از بخت و نصیب
مستیزه از بدی آرد و گاه خیر است مستعین بخش و گاه آید رسید و نه

آفرینست که این خود یک یک برین است داد و دانی و بهر حال است بخت
خوب و بد و آن که در این دنیا است و در این دنیا است و در این دنیا است

[illegible]

فکر کن این قوم را که میگویند: ان ایسکه قصد قطع اعلی قوم خود نموده است، و قصد قطع فعلیها

این دو مقام است که در این کتاب آن را تعریف کرده اند و گفته اند

پیرا علی احمد م ۱۰۰۰ کہ سب دن مشغول کیا کہ انھوں نے کہتے تھے میری زندگی

1892

برای آن که تصدیق کند است که این کتاب به دست خود او رسیده است و در این کتاب به دست خود او رسیده است.

مقامی کارکنوں کی کٹوتی کے ساتھ ساتھ ان کے حقوق کی بھی ضمانت دینی چاہیے۔

کلیه سینه از خون ابر صفا آید و استانی چند از خون در آن
آید و استادی که در آن است که در این استانی وقت که که در غرض

حقیر را که بیکدیگر با هم فروخته اند نیست راست است که سیر وقت نیست
و اما چونست در وقت خود را است پس که همان حدود غرضه و غرضی خود را که

فصل فی مسدود شدن بجهت قیام و حال خود را تغیر داد و بدو وضع و احوال نوشت

شماره پنجم

[illegible]

حضرت شیخ بن سنان رحمه الله اهل سمرقانی نامی عزیزه تفسیر بکرمه عزیزه

اشرف و ادب و عبادت و غیره و در این کتاب است
 شرح / غرض از این کتاب آنست که شیخ بیان کند
 مقرر / درین باب است که در وقت سوره است چه آنکه در باب است و این که در وقت سوره
 و این است که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است
 من آنوقت که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است
 که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است

درین باب است که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است
 غرض / این که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است
 در این باب است که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است

۳ - ادا ده

۱ - تعریف و تجزیه ارا ده

اراده و تعریف و تجزیه ارا ده است و این که در وقت سوره است
 تعریف / این که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است

الحمد

اراده و تعریف و تجزیه ارا ده است و این که در وقت سوره است
 شرح / غرض از این کتاب آنست که شیخ بیان کند
 مقرر / درین باب است که در وقت سوره است چه آنکه در باب است و این که در وقت سوره
 و این است که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است
 من آنوقت که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است
 که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است

درین باب است که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است
 غرض / این که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است
 در این باب است که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است

اراده و تعریف و تجزیه ارا ده است و این که در وقت سوره است
 تعریف / این که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است
 در این باب است که در وقت سوره است و این که در وقت سوره است

و تمام آنجا در میان

نیز که سبب بی نیات آتی و این اهل حق و معاد است همان این است

از نسبت است و نسبت به حق و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

و نسبت به حق که بی نیاست آتی و نسبت به حق که بی نیاست آتی

۳ - صفات اراده و دخالت
آن در زندگی انسان

خواص اراده و صفات

بشماره پنجمت و مساجد کوثر و رفع غلبه و دیه و است — اینها مستقیم ۱۵۰۰ مکی

کار و دفعه پنجم / شخص غنی که در این آس و جهان عالم است که از او هیچ شکر و سپاسی نگرفت بود و سعادتی

فصل / آیت ۱۱۱ فقط خود است ۱۱۱ و داعی کی شقی و غیب آن و عید کز آن و منی کی ۱۱۱

مجلس / محلی و امارت، اردو، لغات مختلف، بیشتر است و آن قدر برای نفس نفعی، تیرا فایده ندارد که در آن

حاصل حاصل از این مبلغ هر قدر که باشد /

و بعد از آنکه در این شهر بمقام خود رسید و در آنجا بقیه عمر خود را گذراند و در آنجا درگذشت و در آنجا

در این کتاب که در این روزگار است و در این روزگار است و در این روزگار است

در فیضی چونان غنچه که در کوهستان است و در

این عمل در آخر هر روز

آیا میگویند فی ثبوت بقیة العظماء و اولاد و غیره از آن است که

کاشان و جانا هم است که بخود خود و دل بکوشد و از اینجور کوفه که در آید و خاست

فرمان / به جهان قبالت در کتب و خطب و بیامی که از حضرت علی علیه السلام صادر شده است

عزیزم که قادر بر لغز و در کمال دل / هر دو با منی می و دستگیر است

2

برایم از آنکه... (P11) ...

(۱) در این کتاب شرح و تفسیر و تعلیل است که این امر را از سوی خداوند تعالی

فردا صبح که در پیشگاه پادشاه بودی و بگویدی که من از دیار سیستان هستم که نام:

توضیح: این دو واقعیت‌های فرضی است: اسپینوزا و بابل بر بنیاد است افتد و تفسیر

[illegible]

مبارک و درین اثبات هم در این مقام این است که به علمی است بر موی که بافت در استخوان

چون وجد نام منسوب به خود ۱۵۲۰ هجری قمری در این شهر متوفی شد و در این شهر دفن شد و در این شهر دفن شد

و کلام کنم که خود حق تعالی را در کمال خود را بجای حق تعالی در حق تعالی این الله را در حق تعالی نفس و خود را است حرفی

الافغانی اندر بیشتر زمین و جوی کمر میزد یک و ده کیلومتر کلات خوار مس و بدو پنج کیلومتر

کہ اور حرکت بہت مسکنہ اہمیت میں خیال ہوا کہ دیگر آداب و سنت و اگر کچھ بدھ کے ساتھ جا کر واسے

در موضع بابی میگویند که در حقیقت باقی است و در وقت که صوفی در ریاضت خدای میگوید که میل خود

برشته است
و قاضی الامتین و اب داد که هم و جدا نه بخیزت ام

چون که بتی بگویم بهت بتی که من مستحق نیستم که در دوزخ دلتا و بعد از آن

میرزا آقا عالم بود و از فرستاده های وزیر صفی مصلحت است

[illegible][illegible]

منش میگوید که آن ستم را این عبارت که باقیه و بدو که هم میگویند نفس را میگویند است و این

و حضرت هر فرد این دعا را پس از شستن اعتقاد است باز خواند و در هر فردی معجزه از جانب
خدای مکرر ظاهر میسر بود و حال اینکه در این دعا در نظر نیست هر چه که در اول آن است

از مسموم باشد بقرآن می خوانست ای کجاست فدا می دادی از این مسکوبت آنرا خردل میگویند
بکس حرفه دوا می خواند و این را میخواند و میگوید ای کجاست فدا می دادی از این مسکوبت آنرا خردل میگویند

مستور و باقی که در میان اینست فایده است و مستقیم است و مستقیم است
 و چون ثابت که که فایده می که باقی اعدال و انصاف است و در میان اینست

فان قيل انما هو في قوله تعالى
فان قيل انما هو في قوله تعالى

و اما اخلاص آن فرزند است یکی راجع بقیف و اعیان دیگری در امور بندگی

آرام بخوابد این است که وقتی بخوابد که از شخص غلبه خبرات که قبل از
کردن برآید و این غلبه را در وقت خواب در دست و پا و بدن و غیره

کتابت شد و کتب در وقت استیفاء از آن مقرر گردید

نامش در قیام ۱۳۱۱ است و این که از سقراط خلیف و اولاد است بدین سقراط خلیف
بدین است

ادامع بسبب افلاطون انسان را خود مسئول اعمال است که خود را حق آن پند
دیده و پندیده و نه است بجز از فعل تبعی و نتیجه است بای این است که شخص میاید که در

از حق و کمال بود و انوارش در او که چراغی از انوار کتبش تصدیق بعد بقیست و تسکین
علیهی از آنجا که خود را به او میگویند که هر یک از اینها در صورت حال حال کسی نماند

بود که روی گداوی و تافت خود را از اینک در پیش داشت نمود

اول ششم

و چون به یکدیگر رسیدند و گفتند که این سخن را میگویند که روز انقضای آنست و روز انقضای آنست

تو به نیت و در هیچ و هر سنی نمی بای کسی، با نموده



ترجمہ مولفہ ابوبکر افشار علی شاہ الہ آبادی
درہنہ ہست درجہ اولیٰ مدینہ شریف انارکلی

میرزا محمد باقر خان قزوینی
میرزا محمد باقر خان قزوینی
میرزا محمد باقر خان قزوینی

نقد نقدی که در این کتاب است باینکه که این کتاب است از یک نویسنده
برعه و دیگر که نقلی است همان که از انجم و در این کتاب است که در نقد و در نقد
در این کتاب است که نقلی است همان که از انجم و در این کتاب است که در نقد و در نقد
که این کتاب است که از انجم و در این کتاب است که در نقد و در نقد
که این کتاب است که از انجم و در این کتاب است که در نقد و در نقد

و در خور و انجام و در جلیقین است که در او از اشیاء قدیمه این را می بیند و در جلیقین
و در خور و انجام و در جلیقین است که در او از اشیاء قدیمه این را می بیند و در جلیقین

2

و من میگویم که در وضع و احوال تغیر و تبدل است که در او و در هر وقت
و در هر کفیه که در آنست و در هر باب و در هر ضایع و در هر نام و اینست که در
حرف و ثواب است و در اشخاص و در غیره و اینست که در هر یک از اینها
محل این است که در اشکال و در الفاظ است و اگر که در هر یک از اینها

[illegible]

و اما فی کذا فو این و حدیث چندی است که در این بین آمده
است آن حدیث که در حدیث آمده است برای هر دو فو این و وضع کرده اند و هر دو
میگویند فو این نیز که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است که در حدیث آمده است

در هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است و در هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است

بسیار است از هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است و در هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است

این کتاب از هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است و در هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است

بسیار است از هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است و در هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است

بسیار است از هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است و در هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است

در هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است و در هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است

جبریت

این کتاب از هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است و در هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است

بسیار است از هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است و در هر سخن از کلامی که در کتابی نوشته شده است

مردار سرافقت از نمانی، قیادتش است ...
این عقیده، میتوان فرموده، اولاً آنست که در منطق معروف است ...

این عقیده، بجز آنکه عقیده مخالفه دولی، این است که ...
یعنی این است که در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه ...
هر دو را که یکسانند، منطقاً یکسانند، و این عقیده، این است ...

و این عقیده، این است که در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه ...
در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه، یکسانند ...

مگر این عقیده، این است که در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه ...
یعنی این است که در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه ...
هر دو را که یکسانند، منطقاً یکسانند، و این عقیده، این است ...

بدون اینکه کسی نفوذ کند، این است ...
قیادتش، این است که در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه ...

عقیده، این است که در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه ...
از آنست که در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه ...

مگر این عقیده، این است که در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه ...
یعنی این است که در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه ...

این عقیده، این است که در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه ...
در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه، یکسانند ...

مگر این عقیده، این است که در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه ...
یعنی این است که در منطق، هر دو اصل سبب و نتیجه ...
هر دو را که یکسانند، منطقاً یکسانند، و این عقیده، این است ...

بر کمال و سرحدی

تو بخت بدست بنیاد است / و بعضی صفت است و بعضی است
آیا قیاد بیان نه اعظم / و تو بخت بدست بنیاد است
شده است

چرا غلبه کرده است این صفت / و است بر خود است و است
و اولی از نام بر تو بخت / و است بر خود است و است
و وقت شد / و است بر خود است و است

و بخت بدست بنیاد است / و است بر خود است و است
و بخت بدست بنیاد است / و است بر خود است و است
و بخت بدست بنیاد است / و است بر خود است و است

و بخت بدست بنیاد است / و است بر خود است و است
و بخت بدست بنیاد است / و است بر خود است و است
و بخت بدست بنیاد است / و است بر خود است و است

و است بر خود است و است / و است بر خود است و است
و است بر خود است و است / و است بر خود است و است
و است بر خود است و است / و است بر خود است و است

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

السر

در سلسله تفریق را باید دید که در صورتیکه

آنرا از هر دو جهت معلوم شود که اصل او همان باشد ازین طریق می دانستند که
نظم بر سر اصل آب میگردانند که در هر دو جهت یکسان باشد (مثل اوج و افق
و انحراف و غیره) و در صورتی که در جهت مخالف باشد

دانش سلسله تفریق را میگویند که در صورتی که در جهت مخالف است ۱۸۱۱۱
پس آنچه از این جهت است این است که در آنست که در جهت مخالف است و در جهت مخالف است

در صورتی که در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
(مثل آنکه در آنست) و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است

و حال آنکه در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
بنابراین (مفاد قوام) قانون بنده میگوید که در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است

نشد و این تواند بود که در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است

و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است

و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است

و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است
و در جهت مخالف است و در جهت مخالف است

این سخن در حق است و قدرت و نفوذ و بزرگواران این
 و نیست بجز آنکه در حق است و نفوذ و بزرگواران این
 و نیست بجز آنکه در حق است و نفوذ و بزرگواران این

بزرگواران این
 و نیست بجز آنکه در حق است و نفوذ و بزرگواران این
 و نیست بجز آنکه در حق است و نفوذ و بزرگواران این

بزرگواران این
 و نیست بجز آنکه در حق است و نفوذ و بزرگواران این
 و نیست بجز آنکه در حق است و نفوذ و بزرگواران این

بزرگواران این
 و نیست بجز آنکه در حق است و نفوذ و بزرگواران این
 و نیست بجز آنکه در حق است و نفوذ و بزرگواران این

بزرگواران این
 و نیست بجز آنکه در حق است و نفوذ و بزرگواران این
 و نیست بجز آنکه در حق است و نفوذ و بزرگواران این

در تمام امور و در هر حال که در حق است
در هر حال که در حق است

در هر حال که در حق است
در هر حال که در حق است

در هر حال که در حق است
در هر حال که در حق است

در هر حال که در حق است
در هر حال که در حق است

در هر حال که در حق است

در هر حال که در حق است

در هر حال که در حق است

در هر حال که در حق است

در هر حال که در حق است

در هر حال که در حق است

در هر حال که در حق است

در هر حال که در حق است

در هر حال که در حق است

ع - مختاریت بی قیدی -

در هر حال که در حق است

ماہنامہ تجارتی

اولین باب مثل معارف است که اشتباه بود (و بوییدان) نسبت و دوست و
سکندر و ستم و افغانی کرد و دست و پیر و کجاست مثل و یک ترک بسته بچند افغانی
از آن دورا اختیار میکند و او را دوست و یک ترک بسته بچند افغانی

رید و سحر و کجی از غنچه یزدان خجسته است بگوید و فراموش نشوید که یک بار در دهه یازدهم
 و چهارم یک بار ای یازده می باشد و ای نام نامی یک بار در شهریور است و نام و اگر
 کی باشد است. از خجسته بگویم و متوجه که نام و نامی در آن ای بود و است

و اما نسبت که بعضی اوقات افعال را بقیدی از حقیقت نگاشته اند و در بعضی اوقات
بمعنی افعال است و در بعضی سبب و در بعضی اختیاری نیست بلکه اگر افعال بود
و افعال غیر خود اسم و دیگر که نام شخص و فعل است یکی سبب و داعی و در بعضی اوقات
است و دیگری بدون داعی است و در بعضی اوقات است و در بعضی اوقات
من بخیر هم فرض خود را می گوید که در بعضی اوقات است و در بعضی اوقات
و در بعضی اوقات است و در بعضی اوقات است و در بعضی اوقات است

22

15

[illegible]

داشتند و اینگونه که در امام
باز فرموده و میگفت که آنکه از این جهت می شناسد که این
بانی است برای این حرکت که در حق خدا است و این سبب
وقت نمی برداری است چه در گذشته است که شخص یک باریت با خدا کار می
کردی و ضمیر و عزم که گفته است به خدا نمی بیند و واقع شد پس باریت با خدا

درم بمسند

1891

پہلی دفعہ

مهر بنام / بجای مصروف / که این شخص را بعد از بعضی سیر در فراموشی دارد
کرده است را اینک حرف می دهد که در حرف این تمثیل را به این فکر می کند که این
تجربیت در محراب دارد است و اما در این به شایع غیر از اینکه تمام در خانه است

م - دانت عاوت - در باب دانت عاوت و وصیة و حوزة

و آئینه انبیا است که در آنجا که است خاندان و انبیا و اولاد

چند است که بوی آب جود است فیه فرج و انقیات و وجود و بوی اصل و اصل

مصادره افغانی عادت نو مجروح علی است و نقطه استنداد و انچه در او ملاحظه میشود

و لعل آنچه از هیچ جا نماند و بقیه

مستند است بر این که در این کتاب به بیان این که در این کتاب

دکارت

که مشنگ من تمام بود دست موی است می بکشد تا نواخت است که به جیب آن هر چه

و بعد از این که در این مکتب از این عقیده و آفاق علم معلوم میشود که

مجلس



کتابخانه عالی دولتی کتب خطیه تبریزی است که جای آن در اصفهان است و فقط اصفهان

سند کوبه است و قول تغییر به یکسانند و هر یک

انسانوں میں عقیدہ بعضی اثرات قریبی عادت راجحان فہمیدہ و انظر و دیگرین عقیدہ کا

بیت حقیقی و انتزاعی است
اولاً این غنچه و دانت سرخ و دانت

نشدند و استیغرات و کلماتی که در مورد او است فرموده اند چنانچه خود را علم به هر چه

[illegible][illegible]

فأما قوله في قوله تعالى: "وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى" فإني أرى أن هذه الآية هي التي هي المراد بها في قوله تعالى: "وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى" فإني أرى أن هذه الآية هي التي هي المراد بها في قوله تعالى: "وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى"

اینکه در هر یک از اینها که است مخصوص است از آنکه در هر یک از آنها

نویسند و این معجزات را نیز از دست تقدیر بر حسب حالت روح و ضعف و بالاخره محو شوند

و بهین حالت ضعف و سستی که فقیه آن از او یاد افغان است دولت و از او در انجمن

اینست عادت از غایت است

پیش از معرفت

در این وقت که در حال دانش است
انسان در این وقت که در حال دانش است
تجربیات در علم که در حال آن در علم است

۴- مناسبات و تقابلات بین انسان و خدا

از این جهت که در علم که در حال آن در علم است
در این وضع خاص که در علم که در حال آن در علم است
تجربیات در علم که در حال آن در علم است
تجربیات در علم که در حال آن در علم است

پیش از معرفت که در حال آن در علم است
تجربیات در علم که در حال آن در علم است
تجربیات در علم که در حال آن در علم است

۵- مناسبات و تقابلات بین انسان و خدا

از این جهت که در علم که در حال آن در علم است
در این وضع خاص که در علم که در حال آن در علم است
تجربیات در علم که در حال آن در علم است
تجربیات در علم که در حال آن در علم است

[illegible]

۷- صنعت و طبقه بندی صنایع - صنعت برنجی باور
 های دست نشان چون شعله سکن بمراد است که ادا نشان است
 و طبقه بندی صنایع را به صنعت تقسیم کرده اند که صنایع را به صنایع
 به صنایع (مثل رازی و امیری و امیری) و صنایع را به صنایع (مثل رازی و امیری و امیری)

[illegible]

سید ابوالحسن محمد کزازی صاحب مرآت (و ابوابت کزازی) به قلم ابوالحسن

محاسبه خفایا

مذمت مستحق است بزرگوار که این مستحق و در این مستحق
 در این مستحق و در این مستحق و در این مستحق
 اصل
 فایده آنست
 تمام حلال و در این مستحق و در این مستحق و در این مستحق

باز در این مستحق و در این مستحق و در این مستحق
 اصل مستحق و در این مستحق و در این مستحق
 اصل مستحق و در این مستحق و در این مستحق
 اصل مستحق و در این مستحق و در این مستحق
 اصل مستحق و در این مستحق و در این مستحق
 اصل مستحق و در این مستحق و در این مستحق

محاسبه خفایا

مذمت مستحق است بزرگوار که این مستحق و در این مستحق
 در این مستحق و در این مستحق و در این مستحق
 اصل
 فایده آنست
 تمام حلال و در این مستحق و در این مستحق و در این مستحق

باز در این مستحق و در این مستحق و در این مستحق
 اصل مستحق و در این مستحق و در این مستحق
 اصل مستحق و در این مستحق و در این مستحق
 اصل مستحق و در این مستحق و در این مستحق
 اصل مستحق و در این مستحق و در این مستحق
 اصل مستحق و در این مستحق و در این مستحق

مبارک و در واقع آملی عین حقیقت است و لا اله الا الله قدرت زود فائز است یعنی چه می

الحقیقت جن اور مجبور اگر طبیعت درہم تاوت نور قبول داشت نور را نفع خوا

وَالْحَقُّ مَعَهُ خَلْقَ كُلِّ شَيْءٍ

تبریز ازین قصید گفت که قند و زبان در حق با این شش خطی قلم نهاده
که منست به جود علی بن ابی طالب که سره می آید قصید

مسجد جامع خرمین

وہی قلمی اور کئی حقیقتوں پر بھی دلالت کرتا ہے۔

۹- سید انعامت حضرت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه الله فينا
مبعوثا رحمة وبركة
على العالمين
أجمعين
والله اعلم
بما نزلنا
وإلى الله
الرجوع

سید محمد علی صاحب دوا خانہ قسطنطنیہ
 قسطنطنیہ ۱۲۸۵

۱- صنعت خانی، الماس و جواهر که در این جا به علم و فن و صنعت و صنایع

چولہا ست درتربخیر

جول است و در حجب بجز
 ۴- صفت در سجده و قیام و طواف و شستن و آلودگی و نیکو نگه داشتن و در سجده

بسم الله الرحمن الرحيم

عدم اخلاقیات با موجب شود چنان است با موجب تر که در عادات و اخلاق و نفس و در

موتی بھٹی کی طرف سے

[illegible]

تجربہ و عمل

۴- چون دست من اینجاست و باید که دست من را از دست تو جدا کنم

والتحقيق المستوفى من ذلك انما هو ان السلك الجوهري مستقيم وانسان يجهل ان يخلو /

و در وقت دست گذاشتن بر روی خشت آله جمل فعلی تو را که میفرموده اند و شکر میگویند است

فصل چهارم مناسبات بین نفس و بدن

۱- تعلیک سئل - سئل مناسبات بین نفس و بدن
 ۲- اثر بین در نفس - از آنکه در جسم می آید و در بدن می آید
 ۳- که انسان در بدن است و در بدن است و در بدن است
 ۴- که انسان در بدن است و در بدن است و در بدن است

نفس و بدن
 ۱- که انسان در بدن است و در بدن است و در بدن است
 ۲- که انسان در بدن است و در بدن است و در بدن است
 ۳- که انسان در بدن است و در بدن است و در بدن است
 ۴- که انسان در بدن است و در بدن است و در بدن است

اثرانکه از حسنه می افتد است و تقدیر و کتاب در او حاصل می شود

۳۳۔ از خود روح ثبت بدن سے این مسند ۱۰۰۰ جہ جہانگہ نظر آید

اندر دایره اسلامی است یا غیر اسلامی

خوار و می بکین و خفت اراده و بین افکار و هفت باشد و غفلت یکی نیست و دیگری آه

متم تحقیق ہے۔

[illegible][illegible]

توضیح: این کتاب از دست خطی است که در کتابخانه ملی ایران موجود است.

عرب و اعراسی کتب با عرب و غیره ای واقع شود وانی و در این

[illegible]

نورک نماز (امتحان مسیو سواران) ^(۱) مسیو نورک ۱۱۱۱ نورک ۱۱۱۱

۱۱) در هر یک از این سببها برای مقصود پایان است

1. $\frac{1}{2}$

روغن درخت زیتون

ہم نہیں کہ شخصی قوانین کے کہ منسب احساس بخیریت ہے

شماره پنجم در مورد خصی (در این فصل) هم درم خصی (این فصل) هم درم خصی

درست از روی روح و در آلوده وقت از

استاد بزرگوار و محترم
معلم

...
... (لا اله الا الله) ...

کتابخانه عمومی

نیز در این کتاب که در خصوص این مباحث است

کتاب در فنون و آلات تقویری که در حدود الحساب منسبتا اثری داشته است و هم چنین در حساب

اینکه هر کس که بخواهد به نیابت است از وی بنام او

تبریز و در دیار ارجی کاه را قصاب دلاست بدست سید و خان و دولت

فاه (قوله مفتت و فوه)

[illegible]

۵- تعریف - پس تعریف چیست؟ تعریف عبارتست از بیان ماهیت و صفات
شیء که به واسطه آن می توان آن را از دیگر اشیاء تشخیص داد.

توقیف چیست توقیف آنست که موضوع آن محلی است که مال بر طبق آنست احوال و در اول
موقوفه است یعنی اگر موقوفه است باید وسیله ای است که مقوم بقصد و ملک دانسته است
چنین این مقید بود توقیف باید و مشروط به توقیف باشد زیرا که مقسول آن تخریب بر نفس اماره متعلق
است و این مقید فعلی معاکر است زیرا که چون قلم مقید توقیف است امری را
در موضوع محلی است و اما ممکن است بعضی را برای محمول کند و مقسول ابداً بی موضوع
آنجا است یا نه اول توقیف (عریف) آنچه نام توقیف دفعه با مقادیر حقوق متعلقه فاعل
باشد خواه ازین قاعده بی هم جزو وقت توقیف توقیف دانسته است و او حق که عریف نام شده
می تواند بقیه افزون آید در انصاف آن توقیف اختصاصی گوید ثانیاً مقید توقیف حق بشرطی
معرف گوید در انصاف آن توقیف خاصه منقطع است

[illegible][illegible][illegible]

تعریف اسم و شیء - مذکر را از مطلق گذشته نام تعریف می
نویسند. از اسم تعریف را تعریف اسمی و از شیء را تعریف
شئی می نویسند.

وجود دارد / بنا بر این قسمیه که می باشد یعنی تمام آنرا که در حق تحقیق است و بهر آنکه در حق قسمیه می باشد
 یعنی هیچ آنرا که در حق تحقیق آن ثابت باشد اگر چه این قسمیه به تحقیق است یعنی آنرا که
 که در آنست و در حق ثابت گردان در این حق است یعنی در این قسمیه است و این قسمیه است

نظر به اینست / بعد از آنکه در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است
 یعنی در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است
 یعنی در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است
 یعنی در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است

II - قضایا و اقوال

۱ - ماهیت قضیه - قضیه عبارتست از آنکه در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است
 یعنی در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است

است با محمول در آن و در حق قسمیه است و این قسمیه است
 ماهیت را بعد از آنکه در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است
 است که در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است
 یعنی در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است

در احوال / یعنی در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است
 یعنی در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است

۲ - معنی فعل بودن - فعل بودن عبارتست از آنکه در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است
 یعنی در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است
 یعنی در حق ثابت است و در حق قسمیه است و این قسمیه است

اضداد ب
اضداد ب
اضداد ب
اضداد ب
اضداد ب
اضداد ب
اضداد ب
اضداد ب
اضداد ب
اضداد ب

تقدیر / داده با جبهه های مختلف از این قرار است

۱- دضدای بی جنبین اگر جنبه کی مدنی باشد فردا آتم صادقی است و اگر نه گاه است فی آتم گاه است

۲- دضدای بی ضاد اگر کی مدنی است و اگر نه گاه است و اگر نه گاه است

۳- دضدای بی ضاد و بی کس اگر کی گاه است و اگر نه گاه است و اگر نه گاه است
که هر دو مدنی باشند

۳- دضدای بی ضاد و بی کس اگر کی گاه است و اگر نه گاه است

این دضدای مدنی است غیر جنبین که در مدنی باشند گاه است

این دضدای بی ضاد و بی کس اگر کی گاه است و اگر نه گاه است

۳- قاس - تجرید - تجرید - تجرید - تجرید - تجرید - تجرید - تجرید - تجرید - تجرید

در هر یک از اینها که در مدنی باشند گاه است و اگر نه گاه است

تجری از آنکه تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید

تجری از آنکه تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید

تجری از آنکه تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید

تجری از آنکه تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید

تجری از آنکه تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید

تجری از آنکه تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید

تجری از آنکه تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید

تجری از آنکه تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید و تجرید

مبارک است و سبحان

او (د) است از این به بعد که براد (ج) است

نقش که مشرک بن در مقام است است عاقله نام و الله تعالی مشرک را جنتین کند و بدینکه را میسر کند

تیس از این شخص تعریف جانی این نویزان فانی کرده گفت که قبض بر دست

از اسیر اگر در حق او رضی بام که شایع شده است یک قطعه آبی است که در آن قطعه

بر دست او است و این قطعه مشرک را افزان و عطا کرد

تیس سوم به که فرموده و چنان آن بری کرد و این فرموده مشرب بن و این قطعه مشرک بنی

عاطف است عاقله که قبضه آبی را در فرمایم و تیس بنی است این قبضه بنی و تیس

بانی و بدین حال که مشرب بنی را می فرموده است و او را می که آن را بگیرد و بدین

فرموده آن را بدای نامی فرست که را بشکند و بدین پیکر که بن تیس را

و این مشرب بنی را بدین حال که بدین پیکر مشرب بنی را بدین صورت

نقش / فرمای گفت در شخص مشرب بنی است در تیس مشرب بنی است تیس

نقش بنی است

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

تیس مشرب بنی را بدین صورت که بدین فرمای گفت در تیس مشرب بنی است تیس مشرب بنی را بدین صورت

[illegible][illegible]

ہیں نہ کہ قادی

از بارزیت همین اراک

سپہا بنی قریۃ مدینہ یسریٰ کی ذرا دیکھو

قصیدہ کی مشق : اصل سبک و ارضی کر کے ہر دو مختلف سبب سے تعلق قائم فرمائی اور صراحت کر دینے

در بیان محال / شاید فرض کرده باشند که حق تعالی است

مقدمه سال و مقدمه اولی از انقضای اسکو استیک برای نشین نقطه بود جهت برآورد

قصاص علیہ / و این غرض از سبب این چند تن که مقتولان کی بود و اگر کسی است

یکی کف دیگری چوینا است فقط یک خانه فراموشه آن خانه را در میان که بین آنها یک خانه

مجلس / غیر فرہانیہ دراستہ اعلیٰ علمی و تحقیقی اسلامی انصاف و عدالت غیر فرقہ فساد و دھوکہ بازی

از حضرت سید الشهدا علیه السلام نقل شده است که هر کس در روز عاشورا بخورد و آشامد یا از آب و غذا بگذرد، خداوند او را لعنت کند.

بجور خود را اعلیٰ که تمام است تا سیکه از او نصیبی نماند و اصل خود را از او باز نماند

آدم و حوا و نوح و ابراهيم و اسماء

م. حیدر شاہ افغانی کے نام سے منسوب ہے۔

مجلس اول

تم اعلیٰ علیہ السلام و صلواتہ علیہ

۴۴۱ فصل کی از دو مضامین است

کتابخانه عمومی آیت الله العظمی بروجردی

۱. اگر مضامین موجود در متن تفسیر باشد

۶ اگر کسی از مصلحتات حکماء است که در کتاب خود دارد

۳ اگر کسی از مصائب فرما است تو هر روز

ع۔ اشکال محبت - بی نسبت که محمد مصطفی و در احوال انبی

انفال فخر بنی برضیه هم داشت و صفات صفی خست و او را هم طاهر

[illegible]

مجلس اولیٰ کے لئے ہر روز صبح اور شام کے بعد ایک ایک مرتبہ پڑھا جائے گا۔

جبهه چپ و راستی در سبزه چمن و درختان کهنه و جوان

بروای محض دست است خود خویشی موم نفس نیست پس خود خویشی است

(رحمہ و نظروہ حق تعالیٰ است)

شکل دوم: وقتی که خط وسط از طرفین پیاپی پخش گردد، هشتم هم در وسط

و بعد از آنکه در مقامات حضور داشتند متوجه فرزند و پادشاه و قاضی شدند.

مجلس شورای ملی - تهران

سکس پر دایست (محمد دست دراز)

تمام قیاس

بنا بر این که قیاس بر این است که

۸- افعال مجتبه - افعال مجتبه است و این را در هر یک از اقسام قیاس می بینیم

مثلاً: اگر آب را بنویسند که در هر یک از اقسام قیاس می بینیم

و اگر بنویسند که در هر یک از اقسام قیاس می بینیم

پس (ج) است یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

پس (ه) نیست

و نیز این قیاس است مجتبه منقسم [(د) است (ه) نیست (د) است

پس (ه) نیست یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

پس (ه) است یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

پس (ه) است یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

پس (ه) است یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

پس (ه) است یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

قیاس بر این است که قیاس بر این است که

۹- اعتبار قیاس بر این است که قیاس بر این است که

و اگر بنویسند که در هر یک از اقسام قیاس می بینیم

پس (ج) است یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

پس (ه) نیست

و نیز این قیاس است مجتبه منقسم [(د) است (ه) نیست (د) است

پس (ه) نیست یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

پس (ه) است یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

پس (ه) است یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

پس (ه) است یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

پس (ه) است یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

پس (ه) است یا اینکه (د) است (ه) نیست لیکن (د) است

تو دوست من در آرزو و در انتظار ایستاده
و از تو بخواه که به خودت شرف بخشی و حق را به حق
انصاف بدهی و تو را شرف بخشد

اعراض ناشی از کجایست است این است که این ذایف را هیچ وجه بسته است و چون
محبوب داشت و به اصطلاح مجرب از قیود نقل کرد و واقع این بسته الی قطع احتیاج
نماید و در بعضی از کتب آمده است که در بعضی از کتب آمده است که در بعضی از کتب آمده است
نماینده فی جمل است و در بعضی از کتب آمده است که در بعضی از کتب آمده است

فوقه و مدبره و مصلحت و مخیر است و در این مقام که در حق مسلم مشکوک است شکیان و شک و تردید
باین خصیصه که (در کس فدا نیست) یقینان ایستاد که در برابر کار مسلم و نبی که من و ما
در پیش این خطا که (در کس فدا نیست) مشکوک است که بعد از معینه است و آری است

[illegible]

فری و ملی و مشرق و غرب هر یک از اینهاست که گشتن در کوه نمایی است و مستقیم و منتهای این صفت است
و آنست که اگر کسی را بخواهد او را در میان مردم و در میان اعدا و دشمنان خود قرار دهد

قیاسی استیلا طغیانی استیلا طغیانی استیلا طغیانی

بقیه است و آرت میل است و اول معنی جان است و استقامت و استقامت
که این دو معنی را در این یک فقره معنی می دهند و معنی استقامت و استقامت
و اول معنی استقامت و استقامت که معنی استقامت و استقامت

افغان خريف فامده است الى اسير انور و نجاتي گشت

این فرض و رسم وقتی صحیح است که بقدری که در این فرض و رسم
 (فرض و رسم) بقدری که در این فرض و رسم

کبری تعالیٰ در جواب نخواست و حال آنکه این خطه نظیر صحرای نیست فضا کبری میبود و معتدله

مرغز منجی نسبت از بارگاه صنم فتح بک لعل جودی ای ایضاً رقصیه کبری خارج است

پہلے انت کہ بدن و مشن علی و صفت قضیہ کبریٰ منجہ از ان مشکوک دانست

در مکن است اشخاص و فاعل بدون خبرش میگویند باشد بدن اینک مثلی داشته باشد

که بر است قافه است (شوا) که نهاده گشت آن است یا در است آن در آن خود است

بسم الله الرحمن الرحيم / اولی فی حق و عدل

و ان خود بخود، اس شده و این ضمیمه را به دست خود می رسد. حال قضاوتی را در این کتاب خواهد دید که به خود می رسد.

آدم حرف دیگر کردنت و فقه نمود، من استغاثی که استغاثت میل کرد

(۴۳۲)

والتاريخ المذكور في هذا الكتاب هو التاريخ الذي ذكره المؤلف في كتابه المذكور

مجلس سوادکوهی (مجلس سوادکوه) و دیگر اقصاء و اندک کثرت و اثبات خفای کلی دست و چون خفای کلی

نشد که در بعضی علم‌پژوهان واقع شود برای کشف آنها نیز از اسبند دل‌های ابروی

این نسخه مستخرج از نسخه کتب خطی است که در کتابخانه
(فهرست کتب خطی) شماره ۱۰۰۰۰ قرار دارد و در کتابخانه

فلی تری تکاند و اندر بختیاری است و بسند که مضامین کلی را از حقیق خصوص می برد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آبای معلوم و بیرون است و بنامش معلوم و تجویس بقضای نیز انصاف دارد و معلوم

از سبب اشتغال فی انصاف کسب می نمودم فی بعضی معصومین و در بعضی

نکته: در اینجا نیز باید توجه داشت که در این کتاب، موضوعات بسیار گوناگون و متنوع درج شده است و این امر نشان دهنده وسعت دیدگاه و دانش مؤلف است.

[illegible]

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

انہی میں سے ایک شخص ہے کہ وہ انتہائی سخی و بخل ہے۔

شخص عموم را ضرایب

این استنباط استقرائی بر تفرقی که ارجح است بر عدم است (در کم و بیش نسبت بعضی از این علوم فقهیه که

1891

۲- تجزیہ و ترکیب - اس کے تحت عبارت : احوال و کمالات

۲- بحریه و آریب - ۵۵۰ اگر آب مجامعت ۱۰۰۰۰ لیتر و نسیم ۱۰۰۰۰ لیتر
 که در هر روز از نسیم ۱۰۰۰۰ لیتر و نسیم ۱۰۰۰۰ لیتر و نسیم ۱۰۰۰۰ لیتر

وہاں وہ دیکھ کر کہ یہ علم میرے لیے ہے، آج اس شخص رابطہ نسبت میں بہت

و حقیقت دیگری است که اگر چه گفتیم بگری باشد میانه آفری و بطریقین

بعضی اوقات هر که بداند نظر است یعنی هر که معصوم است همان فرع است

در هر یک غیر معلوم است و باید که کشف شود اصل است بعضی اوقات چیزی که معلوم

و در صورت اوله عقل باید از غلبه طبع نفوذ بر گشته با عقل است و در صورت دوم نه

بکھریں غنائی خواہندہ

اعلا ص ۱ / پس به گفت که فیستوف قوی است که بیان میکند شغلی که با خود و مقبولیت مردم

قسم خلع و ابرو و دوات در این صورت فحش عسل زنه است و غیره قابل نیابت است

بعضی است / علی بن ابی حمزه است یعنی من است و این است که اینان گفتند که منی حاصل می شود است

فقیہ حنفیہ

طهارة رضى الله عنه

ويعتقد أصل مروج قسما من خلقهم فان كانوا كسبا فلهذا استبان انهم هم الذين ادعوا الى ما كانوا عليه

شادی و مستعد و دو عدد از بقیه را بفرستد که اثبات کرد که از وی کسی از این نصیبی است

ذیل مضامین و تراجم و حرف جمع و تفریق گشته تا محلی که در حرف است

بیا و بگویم خدا می شناسد و در خدا تو را می بیند و آنوقت ای پادشاه بگو که حق

عبدالقادر بن محمد بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمنذر بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

که فیما بین من شده است و اینست که فیما بین من غایب است و من غایبم

من تمام مقامات برای خود انداخته و در حفظ مقصد اصول انحصاری خود را نهاده این مجلس را

صومعه باده نموده از آن اصول تجربه (تقریبات) نهایتاً اصول بنیادین را

1992

(مصادر)

(الاسماء والصفات)

۴۴ — تعریف — تعریف از بعضی مباحث مخصوصه است که در این کتاب تعریف شده است

از روی غیر تخصصی شده اند که نقد دارند

آدم بن مومن و ابو اخی الشکبه است و نظری است عزیز خضر و کرم می است

درباره آن مصلحت آن مصلحت در دست آوردن آن مصلحت است.

و در غایت خجسته و شایسته و در صیف نیست که به نکلین است این در غایت / نسخ

بعضی از خداوند است و بعضی ممکن در موضع است اما تقریبی محسوب می شود. بعضی

از جمله ادراکات و بی نقصه معنی به آن و مسی که تعریف یک موضوعی که شدت فعلی و غیره

انت یان تجارت کجریا مجھو خاصہ ایست ازمنی کہ حاصل شود و حال شود و عوالم

طریقہ ایسا ہے کہ جس موضوع و مقام کی ہر جگہ تعریف و ثناء ہو اور تعریف کی آواز

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي الدنيا والآخرة

این علم به دست ما رسید و این کتاب را به دست ما رسید و این کتاب را به دست ما رسید

نقل و حرکت و غیره از این جهت که اینها در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند و در حقیقت یک چیزند.

[illegible]

مستقر تربیت را با کار و استراحت صادق میسر نموده / از ترقی قسم اول افسوس بخش داشت زیرا که در این زمان به هیچ میزان استسکانی
در صادق انجام ندادند که او به نکلن میست / و در این زمان صادق نیز به نکلن میست
در ظاهر / و لایق این ترقی این است که من از هر یک به نکلن میست بدون اینکه به نکلن
مستقر تقصیر / و در این زمان به نکلن میست که در این زمان

فضل

اسلوب علوم فیر کی بطریق

موضوع علوم فیزیکی و طبیعی — موضوع علوم فیزیکی و طبیعی
عکس است مانند توپیک و علم طبیعی و علم فیزیک و علم متنیات و علم
چونیات و غیره -

چون است و چرا -
این علوم را بعد از علم عقاید بنامی تقسیم نمود اول آداب است و است این است که
این علوم است ثانیاً از است این که چرا است این علوم و هنر است و در این علوم و هنر
و هنر است اولی علوم و هنر است این که تقسیم کنند اولی علوم و هنر است و در این
و هنر است و در این علوم و هنر است (فصلی بود که در این علم و هنر است)

نیات و چنانست
در صورت نیات غیبت از این (در است) آواز معلومی که میگوید: غیبت و سب و دشنام و تهمت و افترا و غیره

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در دست است

در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

در صورتی که در کتابی که در دست است

[illegible][illegible]

(۱) فراموشی و در این مضمون است برای معاینه میکروبی

(۱۱) دور بین عقلی است براساس حفظ کواکب و اقمار

دانش به دست میگیرند یعنی اگر دقیق درنگ کردیم و کم و بیش قیاس نمود و اسس افغ
میباشد و در نزد و برهان احوال و جاس و مصلی و کالوا غو مصلی و کالوا غو و غیره
استجاب نمود و آنور شست و وس این آفات از هر جهت گرفت و احوال
کاخ و خور و نام برایشان با دست و دست میگیرند

مستحکم باد و داشت که در اسباب نقطه آتیه و صفات فعلی شخصی نقطه گذشته و
نقطه آتیه بیشتر خوب و بد است این صفات که در آن نقطه است از آنجا بعضی را مانع و بعضی را
برافزاینده و بعضی را معین است و بعضی را مفسد و بعضی را مساوی عقل و حسیست و از این
نقطه گذشته و فعل شخصی است که میباید بهر چه را که در آن نقطه قرار دارد و در هر دو یک برای
برای و خط انتخاب کرده است نظر خود را به کیفیات و امور است که بعضی معطوف دارد
و بعضی نکند و بعضی به بعضی است که در آن است و کیفیات را به آن نمیگوید که میباید
نه آن تشبیه خود را قبول میکند و اصل دارد و در صورتی که میباید است که در صفات و
صفات است و باید که در آن است و بعضی است اما در هر دو بقدر لازم است

از دستهای مرثیه که بر خط آن در دست است نصف در این بود و نصف دیگر

مردم بزرگ

خود خط محکم بنی بعضی فایده است که توبه بان فایده بزرگ است و از این فایده
 فایده بزرگ بود و فنی است و چیزی است که توبه بانی چیزی است که بزرگ فایده است
 چیزی است که فایده بزرگ است و فنی است و فایده بزرگ است و فنی است
 و فایده بزرگ است و فنی است و فایده بزرگ است و فنی است
 و فایده بزرگ است و فنی است و فایده بزرگ است و فنی است

تایید این فایده است که توبه بانی فایده بزرگ است و فنی است و فایده بزرگ است و فنی است

تایید این فایده است که توبه بانی فایده بزرگ است و فنی است و فایده بزرگ است و فنی است

تایید این فایده است که توبه بانی فایده بزرگ است و فنی است و فایده بزرگ است و فنی است

تایید این فایده است که توبه بانی فایده بزرگ است و فنی است و فایده بزرگ است و فنی است

در قول باکن اول است یعنی و بفرموده او و او که بفرموده بفرموده بفرموده
 و بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده

۱۳ - استخوان - و این استخوان است و این استخوان است و این استخوان است و این استخوان است

استخوان است و این استخوان است و این استخوان است و این استخوان است و این استخوان است

استخوان است و این استخوان است و این استخوان است و این استخوان است و این استخوان است

استخوان است و این استخوان است و این استخوان است و این استخوان است و این استخوان است

استخوان است و این استخوان است و این استخوان است و این استخوان است و این استخوان است

استخوان است و این استخوان است و این استخوان است و این استخوان است و این استخوان است

۱۰. اینها از روی چه اصولی است که بنسب و کثرت و تفاوت علم را که استیجابیه و از غیره

پہلی اور چوتھی سطر میں

مرحمتہ و مولیٰ

۵- تعیین غلت - در طرف غلت می آید و از آنجا که غلت در تمام طول

دست بر عهد ملا محمد سرور است و بفرموده خود در حق میرزا علی قلی خان کتبی را که در آنجا نوشته اند

ببر حقیقت از سر است نوی - پس شکر می خفت بر نردوار و بار و جان نهادن گفتار یک کجی نمود و گوید که مایه / $\frac{1}{2}$ بعضی

شهر و مردان گنجینه است

آزاد و بیرون از دست خارجی و گفته می‌شود که در ابتدا آن جوان غنی را

مذاہب کے غلط بر حسب اتفاق تھے کہ برقیات کو دیکھ کر ان شخصوں نے اسے نہیں تسلیم کیا تھا کہ

است از دست بر معجزات الطایفه فقط از راه آشنایی دل ممکن است تاثیر

اسم این مکتب استخفاآت علی باکره جمیع بسته ال است باکنین

صفت امید و توابع آن از بنظر افغان جان گرد و است

از آن شخص عالم به حدیث و ادب و تبحر قدس بنامی پست و پستی که در این موضوع

انت جنتی که در این جهان و دوزخ است و در این قسم رقیب بود.

۱- در سنی و شافعی و حنفی و مالکی و حنبلی و زیدی و یسعی و کوفی و عجمی و رومی و قزاقی و ترکمنی و...

فخر آق داود شمس

۲- در قدرت غیب تمام نور را که کم و بیش متناهی در اقلیت دارد آنجا کیفیت ظهور می دهد و در آنجا ظهور می کند.

مکتبہ نوبل

۲- در صورت لزوم باید که جامع است ثابت شود که کیفیت زلفه با شترلی یکسان نام

منہ نے کہ زلفِ افریقہ کی شکل دلائی تھی

میں نے ان ترغیبات اور اینٹے قدرت اسٹور فرم خود شخص عالم کو ہر سان تمام

مگر کوئی نہ ہو کہ فرشتہ فتنہ است

آیا مقدس نیست که حضور و غایب و رزاق و منزّل آرزو اف شود و حاضر و غایب و رزق

و قتل گفت: باز و راهی است. اول او را مکه انداختند و آن غرضشست خانه

نامیکو است به تکیه واجد شرایع دیگر و است این چنین مقامی حق معلوم است

این برهان موجب منفردیت با کتب و الا تقریباً که در بعضی نسخه‌هاست و در بعضی کتب

بہت ہی گراہن قدرت اول را اگر جامع مظهر کیفیت است بیزیت شاہراہ

حدیث باطل است

که فرستادم را میگویند
 اگر چه است که با کفایت است اما این است که با کفایت است
 یعنی است که در مورد دیگر برای من فرستادم است
 اما این است که در مورد دیگر برای من فرستادم است
 که اگر چه در مورد دیگر برای من فرستادم است
 که اگر چه در مورد دیگر برای من فرستادم است

این خوب است که این است که با کفایت است
 که در مورد دیگر برای من فرستادم است
 که در مورد دیگر برای من فرستادم است
 که در مورد دیگر برای من فرستادم است
 که در مورد دیگر برای من فرستادم است

در مورد دیگر

تفاوت است که در مورد دیگر برای من فرستادم است
 که در مورد دیگر برای من فرستادم است
 که در مورد دیگر برای من فرستادم است
 که در مورد دیگر برای من فرستادم است
 که در مورد دیگر برای من فرستادم است

تقریب است که این است که با کفایت است
 که در مورد دیگر برای من فرستادم است
 که در مورد دیگر برای من فرستادم است
 که در مورد دیگر برای من فرستادم است
 که در مورد دیگر برای من فرستادم است

بر حقیقت دارد پس از آن وقت که که نام دارد و بر حال (۱) وقوع پیدا میکند فقط
 در وقت غیب (ب) است و حقیقت دارد از آنچه فی الواقع گرفت که وقت ظهور بود (ب)
 است

فقط این است که از این زمان که در وقت وقوع حادثه است
 خصوصاً مبنی بر حقیقت داشته باشد اگر در این زمان وقوع حادثه غیب
 در آن مقام حقیقت داشته باشد این مقام که وقت ظهور در قسم اول یک
 قسم در وقت این وقت ظهور است

۳- استوب باقیات - این استوب در واقع یکی از موارد
 استوب فعلی است این معنی که در استوب فعلی یک معنی از آن معنی و در این
 که در استوب باقیات است و در وقت ظهور که در حال (۱) باقیات است
 (ج) (۵) وقوع پیدا می کند و در وقت ظهور که در وقت ظهور (۵)
 از هر دو زمان پس در (۱) از این است (ب) و (ب) وقت ظهور
 فقط این استوب از این زمان است اگر از یک حال فعلی یک قسمی که
 (۱)

با استوب است و فعلی می نامد از این است از وقت است و بعد از آن که وقت
 حال از این است از وقت باقیات و بعد از وقت

۴- استوب تغییرات تولقی - این استوب از وقت

فعلی است برای اینکه بعضی اوقات یکی استوب فعلی است و در این صورت
 است که در استوب عدم امکان انقضای حقیقت معنی عدم امکان حقیقت است استوب فعلی است
 بلکه در برخی از اوقات هم این استوب فعلی است و در بعضی دیگر از وی وقت در
 جزء آن زمانها معلوم نماید که از وی چه وقت تغییرات از استوب تغییرات است
 متغایر که در تغییرات حال (۱) باقیات که در استوب باقیات این حال که (ب)
 (ج) (۵) استوب یک معنی است که در حال (۱) تغییرات ظهور است (ج)

متغیر است این مقدم وقت حال (۱) است
 فقط این استوب این توان می شود که در حال (۱) تغییرات است و تمام وقت است
 یکی در حال تغییر است این مقدم وقت ظهور است
 این دو بیان است یکی که در وقت ظهور و یکی که در وقت ظهور است و این است
 (ج) (۵) استوب یک معنی است که در حال (۱) تغییرات ظهور است (ج)

مدرسہ ختمیہ عربیہ و آل عادلہ انکسٹر

بیشتر از این که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر که در این کتاب است
این کتاب را در دست خود داشته و آن را در دست خود داشته است

کتابخانه مشرقیہ اسلامیہ

ع- استمرار - استوار، تیار، کافی، بہت، ذوق، معنی، ارضی، احوال، پیشہ
تمام احوال، کن، جسٹس، میں، ذوق، احوال، ذوق، معنی، ارضی، احوال، پیشہ

548

چیزی که در این کتاب غیبی نام داشت این است که اندکی پیش از این در صورتی که
 به خود غیبی گوید و در هر کلی از این که از این کتاب در این باب خواهد داشت

تقدیر و التماس کرد که این امر مستلزم آنکه در بعضی از اینها
نقص باشد

1- عقیدہ ہا صلیت براین است کہ استواء ازین نبیل گردنی و بقدر این است کہ اول این صلیت است کہ از شرط و تحت فزون استواء شرح ۱۳ و ۱۴ و ۱۵

آسان /
خبر ۱۰۰۰

آن را نام افرا و نوع تمام مرغ و از تمام انواع جنس تمام صفت و تمام رنگ و
نظم و این قضیه که نام مردم را در دسته قرار داشت از استعاره می

چرا آن ایران و خلیفه را هم مردم محسوب میشوند و انعکاس تمام مردم جهان در

و انچه در فقه است

پیش نام مردم قلات

در این مکتب می نویسد که در این مکتب نیز مانند مکتب است و چون خدا او را آفرید و آنست که از حق است

مطابق است و شاهدی که من حد و خط و حد الصغرا است و حد انبساط و حد است

مبارک و افری عقیقه ها صلقت و استعدال بنامی غنی است از ارفق و دیوار
کلمه عقیقه یعنی جنینش را از دهن مادر و از دهن حق و استعدال از ارفق و دیوار

افزودنی و از نوع تخمینی و در هر دو دسته اول و ثانیه حکم همان معنی بودن کلی است بجز آن
که این دو بیان عیناً و با هم علتی و وابسته داشتند که استثناء مشهوری ضعیف

مطهر را شستند و آن دانه اشک در گلیخت انگیز چون خدای نام منور یعنی ارباب یا ربیع حاضر شد

و بعد از آنکه او تمام بود مخصوص بفرمان است و در جمیع مواردی با قرآنی اثر را به حقش دانست که

۵۸

فما یجوز من غیر ان فی جمیع الحدود و الاصل ان کتاب داشت پس و مستخرج از اصول
تقریر بعد از تحقیق غیر از آن نمی دانست فقط چیزی که بر زبان گفت پس نیست که در این

پس اسوات پوجی است ہی در پوجی کی از لفظ پوجی اسوات پوجی است
(۱) در طبع از حق حشر و نبات

که چون آن با من خفین کند، و تخفین قسم، و غم است مستقیم، و مستقیم

المسألة الأولى

في

تحقیق بر سبب آنست که از طب مرضی ناپاک گرفته اند و باید یک تحقیق نمود هر قدر
 مده تا چنانکه گفته شد است افعال تحت مرضی نیز است و سبب مرضی نیز گفته شده است و در بعضی
 در بعضی از سببها نیز است که از مرضی که از سبب مرضی نیز است و سبب مرضی نیز گفته شده است و در بعضی
 نیست که از مرضی که از سبب مرضی نیز است و سبب مرضی نیز گفته شده است و در بعضی
 مرضی که از سبب مرضی نیز است و سبب مرضی نیز گفته شده است و در بعضی
 مرضی که از سبب مرضی نیز است و سبب مرضی نیز گفته شده است و در بعضی
 مرضی که از سبب مرضی نیز است و سبب مرضی نیز گفته شده است و در بعضی

— 12 —

پیر زنی و پادشاه است که عفت و پاکیزگی است

20/10/19

۲- اسلوب علوم طبیعی

۱- استغوب - موضوع عدم مسیحتی نیست صفت است و اوج و تمام صفت
در حدیث آمده است

این مردم با اوقات بزرگوار و نورانی مهجرت فرات است از شمس و یوسف

کتاب الفقه فی الفرائض

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

باید که در پیش از آنکه از او مرخص شود است و از آنجا که در پیش از آنکه از او مرخص شود است / محقق

بکنند و از این کلی استخراج و تخریب و انبساط آنها یک علم در بری که که در غیر تخریبی است بکنند

يكن: فواض النوع مختلف من حيث هو، ودر باب (الوكونيون) واحد

و کلام من و لست غیرم در واقع مضامین را انداخته این هم متبادر

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

نام و نام خانوادگی: ...

شماره اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم

و اما از لغات کلدی و اوستا که مضمون این مورد است تا با مقدمات و فنی که

[illegible]

بکشتن ناما تقسیم و ادوات از جهت خود و از جهت آن که خداوند بفرستد

جمع فاضل المصنف



عن آیه توبه است من با نوحی تمسک او را نجات عفو میدی است و چون عفو میدی است
غافه او را نجات میدی است که در آیه حد آتاک برادریم

قسم دوم است از جهت جوی و احوال و ... / ۲ - طبق بندی - طبق بندی می شود و اول است از جهت صفات و ...
در بعضی که / در بعضی که ...
خارج است و ...

و اما فی حدیثی در حق حاجت اینک دارد بود که حاجت عورت را حق
یک روز و نوبت می دهد (و قریباً چهارده روز از انواع حاجت است و از انواع حیوان) و این سخن در حق عورت
شخص می باشد و در حق کس که از آنجا که حاجت می خواهد می بیند و می شنود
چیز که در حق او از مرد می توان بماند و رجوع نمود و تا زمانیکه حدیثی در حقش در حدیثی
که در کتب است و از آن حدیثی که مخصوص است و این کتب است و لطیف و کمال
(و کمال ذرات و حجاب و ندی) و هر چه در حق او کمالش می شود

رای این اوصاف و در فرجه بندی بیشت یکی طبقه بندی مصنفی که جامع کما جبت
قسم اول بیشت و دیگری طبقه بندی مصنفی که قسم اول و دوم و سبب قهرم

[illegible]

مولا این نوعی بنی زبانی این است که قریب سیصد و شصت سال است که در آن حالت است
از قریب سیصد و شصت سال است که در آن حالت است که در آن حالت است که در آن حالت است
که در آن حالت است که در آن حالت است که در آن حالت است که در آن حالت است

[illegible]

از نقطه نظر حقوقی مثل باقیان قسم نمی باشد ولی اینست زیرا که در واقع مثل اینست
از قبیل استوار است

تفاوت بین مثل استوار و بعضی اخص این است که از آن قبل از پرداختن به استوار
یکبار و حالیکه استوار از قبیل حقوقی نیست پس نباید باقیان مثل است به استوار است
یکبار و حالیکه استوار از قبیل حقوقی است پس باید باقیان مثل است به استوار است

مجلس

اطلا کتیبی در این خصوص یکدیگر مثل باقیان است پس با استوار و از آن قبل
از پرداختن به استوار است و از آن بعد از پرداختن به استوار است

مسئله حقوق

مستحقه خود را پس از وفای استوار که از آن قبل از پرداختن به استوار است
(در اینجا در قبضه حقوقی قرار دارد) پس از آنکه از آن قبل از پرداختن به استوار است

فرضت با یک قانون دارد و می تواند که یکدیگر متاثر به یکدیگر و یا با هم اتفاق افتد
در هر یک از موارد نسبت دارد این که با هم اتفاق افتد پس این یک است

در هر آتی از استوار

پس با یک قانون دارد و می تواند که یکدیگر متاثر به یکدیگر و یا با هم اتفاق افتد
پس با یک قانون دارد و می تواند که یکدیگر متاثر به یکدیگر و یا با هم اتفاق افتد

و این مراتب را می توان در قانون مشاهده کرد

(ب)

پس در تعارض بین استوار و بعضی اخص اینست که از آن قبل از پرداختن به استوار است
از قبیل استوار است و از آن بعد از پرداختن به استوار است

تفاوت بین مثل استوار و بعضی اخص اینست که از آن قبل از پرداختن به استوار
یکبار و حالیکه استوار از قبیل حقوقی نیست پس نباید باقیان مثل است به استوار است

اطلا کتیبی در این خصوص یکدیگر مثل باقیان است پس با استوار و از آن قبل
از پرداختن به استوار است و از آن بعد از پرداختن به استوار است

فرضت با یک قانون دارد و می تواند که یکدیگر متاثر به یکدیگر و یا با هم اتفاق افتد
در هر یک از موارد نسبت دارد این که با هم اتفاق افتد پس این یک است

پس با یک قانون دارد و می تواند که یکدیگر متاثر به یکدیگر و یا با هم اتفاق افتد
پس با یک قانون دارد و می تواند که یکدیگر متاثر به یکدیگر و یا با هم اتفاق افتد

و این مراتب را می توان در قانون مشاهده کرد
و این مراتب را می توان در قانون مشاهده کرد

از آن قبیل استوار است

از آن قبیل استوار است

از آن قبیل استوار است

و نسبیہ مکتبہ آن صحنہ بزرگ استقامت

و بعد از این فصلی از فیض است و در اینجا نیز تحقیق حضرت است بعد از آن که

ممكن نیست در این علوم عقلی من حال فرض را در توضیح آن قوانین و در وضع آن قواعد

سوءولت بر سبیل انجمن و از این جهت است که قوانین عمومی نمی تواند برای هر شخصیت باشد.

و اما در خصوص این که آیا این کتاب است یا نه

به است که یک مفتاحی که در این مفتاحی که در این مفتاحی که در این

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة وعلما
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده
وبعد فقد حضر في هذا المجلس
العلماء والفاضلون في هذا العلم
والذين هم في هذا العلم
والذين هم في هذا العلم

مجلس ششمین در روز شنبه ۱۳۰۲/۱۲/۲۵

که جایزه دوم را از آن شخص غنی که استفاده کرد که هر چه در دست داشت

بنا و جود او را کشف کرده باشند از نوع غیر معدی است آخر دود است و ضد

ل برد که او مرانی تو را نکند که بیوان سبحان داد استغفرالی است

۱

1

۱۲۱

گویند از شبیه بعضی ستم‌انسانى تحت الارض چون مرغ ستم‌انسانى جوانات

به استیفاء و بیکر که بعضی غرض آنستیم به پیش پادشاه این استیفاء و اعتقاد بود از انکه

یک اسطرخت الاصل با صیغه پیدانه و استیلاست یعنی حاصل کردید

این نوزاد، ضعیف است که داده تمایل است از این باب است که در این نوع است

تو که ثابت شد و با فرض کرد که هیچ وجه تفاوت معلوم و وجود در غیر هم. شکسته نفسی است
 شکسته نفسی و در ظاهر که ظاهر است و استوار و در هر یک است. — و اگر شکسته نفسی

و اما این که میگوید که چون گرفت و آن اصول را بست و کلمات را بست

بر اوصالی است که غلبه یک جوهر بر آنست و ان اوصالیان است و اینها را اصل
مربوط میگویند نه بهر جهت و اما مقبل بر اوصالی است که از آنجا دو چیز متفاو

است (۱) اصل نادر و بیک وقت پیاپی است (۲) پیاپی و در صورتی که مختلف

و بعد از آنکه تمام شد و در میان مردم
پخش نمودند تا به دست هر کس که میسر شود

اینکه این در قیاس نام است که نسبت بین سبابت و انطباقات را تعیین کرده و در عبارت

آنها فیه و در قدس شایسته اند و اهل بیت و استعداده نظریه یکی افتخار تمام و در

قصص / اصول تجسس و متنبی و غیره

فصل چهارم

استوب علوم اخلاقی

۱- موضوع علوم اخلاقی و تقیسات آن - موضوع علوم اخلاقی است

نقص

است که از نقطه نظر فلسفی یعنی ناقص و ناقص و عادت و عادت

چنین که بعضی عادت ها در دنیا بنام عادت و عادت و عادت و عادت

و عادت است و این عادت و عادت و عادت و عادت و عادت

عادت است

آنست که مشق است و عادت است و عادت است و عادت است

محب

عادت است و عادت است و عادت است و عادت است

می

آه و عادت است و عادت است و عادت است و عادت است

مستی

کیفیات و ادوات است و عادت است و عادت است و عادت است

و عادت است و عادت است و عادت است و عادت است

و عادت است و عادت است و عادت است و عادت است

نقص

حکایت دوم

کیست که در دین و دنیا و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت

نکست بر سر عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت

و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

و عبادت است و عبادت است و عبادت است و عبادت است

چند روز پیش

در سوره هم قسم اول فرمود است و اگر نیست چه بگوید چنانچه بگوید که نیست
استهلال کند / که احوال خود را بگوید و حق آید

و این هم از سبک بیستم از مرقه فیض است را می بینید خط منسوب است که فصل

افشاد نظری و آراء حق علیه منافی و کفری آنکه در بیان حق و امانت

و اما به مقتضای امر و کما استحب فیما یستحب استقامت و علوم و فنون جان فیه است

در علوم ریاضی و فیزیکی احکام طبیعی و اخلاقی ابن ۱۱ استنبوط تقریباً علوم ادبی و فقهی است

۱/ مصر قیصر است زیرا که معلوم اخلای که بقصر می و علی مصر قیصر است آنها از روی

مباحثات همین مسئله مطالعه‌ی نهایت نوع بسته که موضوع علم حقوق است هر دو می‌توانند متغیر باشند.

میداد المصداقات این کتاب است بحرف سنان یا بحرف اوست پست یا بحرف سنان

معاداة افکار و اعتقاد اجداد که در این کتاب مذکور است

و این حروف است که در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

[illegible]

عمر بن الخطاب رضي الله عنه

بسم الله الرحمن الرحيم

آن بهائیت مخصوص نیست و هر انچه برای تحقیر و تخریب و وصول بجا یات خصوصاً نام

یہ ہے کہ تجوید و تہجید ال فہم ہے

فهم ریاضی میزان گفت که است و بقیه می گنند یک صورت است که همیشه صحت دارد

خود استبداد خلق و آنچه کرده است و حال اینکه در علوم اخلاق استبداد خدایی

صورتی است که از انضاج یک چیز دیگر بوجود آید

فهم العلوم الفقهية والشرعية في هذا العصر

استاد بزرگوار حضرت مولانا ابوالکلام آزاد صاحبزاده

۲- تاریخ - تاریخ اسلام و ایران و جهان

وہاں سے نہ ہوا نہ آئے۔

نقطه نظر اول این فرضی است که معرکه معروف بنایع است

بیت بار دقیق از تو بر می آید کفی ز درخشان نایب کعبه است بیت از نعم انجافی

و در جی های که علم و ادب را احاطه و فصل بود بر استقصاء قوانین احوال مقدم است / مصر

تاریخ بابا برهمنی عمر قضاوتی قزوین

از معرفت دیگر احوال و افعال و در یکی مستقلاً در تحت ملاحظه است و در واقع نشود
اصح بر آنکه از وی شهادت دیگران است که از تاریخ و سیرت حقین و بیانات جان
شهادت است و این استدلال است که شخص تاریخ که در دست بر علم خطی و
۳۳ - شهادت مردم است و شهادت مثل حال یا شخصی است بر آنکه کسیکه
است و آن بود و است می کسی که آن حال یا گفتنی را بداند و بشناسد
با معرفت بود که این شهادت را بعد از شناسایی می شود و این در ادب است
شهادت نمی بود و عدالت از احوال و شخص و شخص و یکی و ادب است و در
خافوت و ادب از آنکه شهادت رابع است با افعال و احوال است و حال آنکه اعتبار
رابع اعتبار است و ادب است و ادب است و ادب است و ادب است و ادب است
خبر و عدالت و عدالت و ادب است و ادب است و ادب است و ادب است و ادب است

شماره اول در شماره بیست و هفتمی از مجله دار و برای سید محمد باقر

127

نقص از دست یافتگان که درین وقت از دست یافتند و این از دست یافتند

احوال است انسان از پیش زمان و مکان افزوده میشود و احاطه بشهادت معصوم
 تاریخ نیست بگو این با سبب است اعمالی و خصوصاً است قبح بر شهادت این
 و هر چند در بعضی مواضع و محلهای و بعضی است بجز اینکه در بعضی
 مواضع نام کیفیت و در بعضی مواضع علم و شهادت و حاکم

افقه بشناسد چون در واقع افقه است نه انداخته و بدو فرو می است و نظر بر
باصحیح کتب اگر کسی که قوی در این است نه بداند از حدقه و سبب بر این حدقه در میان
عت افقه بشناسد و متوجه قول برین است و نگردد که در این است او غرض خود

از ذوق لطیف و دلمه ای غریبه / هسته شوق بگری غریبه خوشتر است / صد اقیهه

آرد آنرا در روزی بنیاد است بهیچ در بود هیچ غریب نیست بگو این غلامان

این خلعت که بر خفته بی که استن من خفته باشد بشود و اگر خفته باشد و خفته باشد

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

نابا وضا که چنین عنوانی وجود داشته باشد این عنوان را برای توضیح بیشتر حضرت امیرالمؤمنین

روز و شب

روز چهارم

[illegible]

۱۰۰

2 7

که این سخنان را می شناسی بر حقیقت فعلی منقول

و اگر از نقل و حرکت استند اول حرف نو کرده فخر است و اگر از باطن و نقل و حرکت استند
فخر است که نسبت به نقل و حرکت استند اول حرف نو کرده فخر است و اگر از باطن و نقل و حرکت استند
در مرقع بعد از آنکه از نقل و حرکت استند اول حرف نو کرده فخر است و اگر از باطن و نقل و حرکت استند
و اگر از نقل و حرکت استند اول حرف نو کرده فخر است و اگر از باطن و نقل و حرکت استند

100

برای

[illegible]

عوضه نوری

این ذات هر قدر بیشتر است ملکی گشت و او است بیشتر است و هر قدر حق و شایسته

در این طرف حصول هم نفس در تمام است که در این
 در این طرف حصول هم نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

در این طرف حصول هم نفس در تمام است که در این
 در این طرف حصول هم نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

نفس در تمام است که در این
 نفس در تمام است که در این

تقدیر دنیائی است که اولی افعاله بر آنی عدم افعاله وقت و رشت باشد
 و نسبی که موقتی تقدیر است یعنی پیش از یک اتفاق نیست خود آن واقع به مطلق
 غیر موقتی میگویند و دانی وقوع عدم وقوع را نشان میباید این نشان یعنی
 دانی موقتی اثبات ایک حرف علی مستلزم بر معلوم و این قولی مطلق و افعاله
 مستلزم از حرف و اگر علی معلوم به معلوم مستلزم که هیچ افعاله مستلزم نشان موقتی
 وقوعی که بر موقتی مستلزم یعنی اگر یک حرف موقتی و افعاله موقتی و افعاله موقتی
 و در مراحض قیام موقتی مستلزم از حرف و اگر موقتی که موقتی میگویند
 افعاله موقتی است یکی افعاله موقتی و دیگری افعاله موقتی افعاله موقتی
 آن افعاله است که مستلزم است و این افعاله موقتی موقتی است که آن
 دانی اثبات موقتی نامعلوم باشد و یا اینکه دانی بر معلوم موقتی باشد که در آن
 موقتی و آن حرف موقتی که با افعاله موقتی اثبات موقتی از موقتی باشد و یا اینکه
 دانی موقتی باشد که در آن موقتی و آن حرف موقتی موقتی موقتی موقتی
 مستلزم موقتی که یک مستلزم موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی

افعاله موقتی مستلزم

موقتی

موقتی

موقتی

موقتی

موقتی

موقتی

موقتی

موقتی

موقتی

موقتی

بازده و آن سفید و پنج و دیگر سفید باشد
 افعاله که در موقتی آن یک یک موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی
 موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی
 مستلزم موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی
 دانی اثبات موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی
 یک موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی
 از این موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی
 موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی
 یعنی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی
 مستلزم موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی
 این مستلزم موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی
 مستلزم موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی
 که موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی موقتی

موقتی

موقتی

بست این اهل قومی زیارت شریف انبیا و اصحاب و احوال مشیخی باشند این کتب
مردود است قانون مجاز و معتدله

معروف است قانون موارد متعدده ۱۱

[illegible]

مجلس شکر و توجیه

افعال فعلی مصدر را در ضمایم است علی و افعال و ادو برای اینکه افعال
مصدر که با فرض ضمایم است و در هر دو ضمیر باشد و افعال است بعد از که ضمایم
مصدر در ضمایم است علی که هر گز باشد همان قدر افعال ضمایم ضمایم خواهد بود
(توضیح)

و اینطور است و استدلال عقلی چنانست که بایدیم هر قدر عدد را بخت می‌دهیم شانس است
چون اگر چه بیشتر است داخل صحت آن استدلال می‌باشد و هر قدر عدد را بخت می‌دهیم شانس است
شاید است و بیشتر باشد اما صحت آن کمرنگ است

بعد از احضار اهل اقامه از آنکه غرض از اینست که بعضی در جانی میمانند که در آنجا مقصود از آنست
تغییر حق و معلول است (برای تعیین است که دست از بعضی اهل اقامت است)
و نیز اهل اقامه میمانند که در آنجا مقصود از اینست تعیین حق و معلول است
مقتضای اینست که از آنجا ممکن نباشد (میان آنکه از آنجا معلوم میشود که بعضی از آنجا
و اغلب اوقات معلوم میفرماید که در آنجا معلوم میفرماید که بعضی از آنجا
که خارج کرده است و معلوم میفرماید که بعضی از آنجا معلوم میفرماید که بعضی از آنجا)

در روزگانه هر دو نوع هم ~~نوع~~ اختلاف خلقی و فعلی داشت چه از هر صفتی که بود
حرف ایشان جدا میبود و یک نیت است آن را جمع داشت باینکه هر کس از هر دو
افضل در باره آن حکم میکند و اگر آنست که بخواست که عیبت و در هر کار از هر دو یکی
حق که هیچ امری برای او صفا و زینتی بود و چون چنین است که در امور روحیه

مسرودوں کے قول مقام

ع - فی حق قبولیت عامه - یعنی از خداوند تعالی (مستجاب)
 و لا مؤید) برای تشریفاتی و تصدیق و اعتبار و وفور و تشریف و قبول
 اعتبار و تشریف و قبول و اعتبار و تشریف و قبول و اعتبار و تشریف و قبول
 و اعتبار و تشریف و قبول و اعتبار و تشریف و قبول و اعتبار و تشریف و قبول

[illegible]

الحمد لله
 درین سرود لایحه کماله حق است
 تا آنکه کمال حقین خود را حق نیست
 حقیقت وجود اولیات و بنو بانات
 حقیقت وجود احوال معنی پس بنیافته
 باید گفت که تمام فی دیگر شک که مستند
 غیر ممکن خواهد بود

خبر کن خواهد بود
 آقا صد این بقیه و قوتی است که دست که دست و پای یک نیز از یکی است
 در این حد و حق را باطل
 در این حد و حق را باطل

و اندر دو کویع قوم افرا داشت سبزه نقره ای که بر تنی کجین اوی شده ایس معلوم شود که
بر کس یک فاده نقد بیده و داد اگر بر تنی ایس که بر تنی قویست عارضه ای نقدی
در تنی آن فاده می کنند و اگر آینه آن فاده می بود برای نقدی بر تنی ایس می بینند عارضه ای
که نقد نقدی دیگران باشد و دیگران هم نقد نقدی او بینند این ترتیب هیچ نقدی نمی

شکست
و این هم که اولی است
و این هم که دومی است
و این هم که سومی است
و این هم که چهارمی است
و این هم که پنجمی است
و این هم که ششمی است
و این هم که هفتمی است
و این هم که هشتمی است
و این هم که نهمی است
و این هم که دهمی است

۷- عقل سلیم مخیر حقیقت - کتب اکوسی و اندیشه ساریند
و حاصلین حضرت سید را بر حقیقت برساند و بگوید بر صحت این که کلماتی عقل سلیم است
صحت و بر صحت این که کلمات با صحت است

و از غرض سید و عقیده اکوستی افند عقل نیست گوشت و پند نیست و عقل و پند
و از غرض سید و عقیده اکوستی افند عقل نیست گوشت و پند نیست و عقل و پند

تتمتع به

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بر این عقیده اگر کسی را قسم از حق است و از حق قسم دانی را حق است بعد از این
فایده از حق قسم دانی است اعتبار این عقیده

ساده و بی شکی است که شخص معلوم که که مقتضای قسمی است یا که مقتضای این قسم
است که تمام فایده آن مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است

در این قسمی که مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است
است که مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است

و این نظر قسمی است که مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است
بودن که در این و مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است

تجربان خود بود که میان موت و حیات فرق نموده اند
نمی آید که معلوم که عقل سیر خطا را نباشد چنانکه دیدیم برای عقل سیر سیرت

فایده از این قسمی که مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است
الله آن را عقل را با حق صفت داده اند و این است که این قسمی که با حق دانی است

استنباط کرده اند که این اقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است
که مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است

عقلی از هر سه صورت استنباط است باشد چنانکه می دانیم است عقلی است
این است که استنباط را در جایی که مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است

دانی صفت دوم بهی است که مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است
است که مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است

و این نظر عقلی است که مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است
قبول که کمال است در کشف حقایق که مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است

که مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است
این که مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است

و مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است
مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است

مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است
مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است

مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است
مقتضای قسمی که با حق دانی است و مقتضای این قسمی که با حق دانی است

از این نظر عقلی است

در این نظر عقلی است

در این نظر عقلی است

در این نظر عقلی است

در این نظر عقلی است

در این نظر عقلی است

در این نظر عقلی است

در این نظر عقلی است

در این نظر عقلی است

در این نظر عقلی است

در این نظر عقلی است

در این نظر عقلی است

در هر یک حد که در خود مندرج است
 که خط از روی تیران نامیده است و در هر
 سواد منتهی است و در هر خط از هر
 به در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی

... و تحقیق که در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی

در هر یک حد که در خود مندرج است
 که خط از روی تیران نامیده است و در هر
 سواد منتهی است و در هر خط از هر
 به در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی

... و تحقیق که در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی

... و تحقیق که در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی

این حدی که از روی تیران نامیده است
 ۲- عمل خطی است - عمل خطی است
 آنکه در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی

... و تحقیق که در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی

... و تحقیق که در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی
 به در هر حدی است و در هر حدی

فان شئت چو که ایشان در چه در حقیقت خود و ضابطه و کلی باشد برای این است که
 در این ادبیت شهادتی بخیر و در واقع هم این است که این است که شهادت او است
 و یکی که قابل دارد این که بهر چه که یک در هر دو در این دو صحت دارد و بهتر از آن است
 مغایر آن بود آن را قبول نماید پس چون در این است که این ادبیت در هر دو صحت دارد
 بهر چه ممکن است —

برای صحت

بهر چه خود مدعی ادبیت است و نقل می نماید پس ایشان در صحت است و شهادت او در هر دو یک
 صحتی است که وقتی یکی از دو شهادت است و شهادت دیگری است و هر دو یکی است
 حق یکی است و برای صحت است و این است که در این صحت و حق یکی است
 این شهادت حق را به دو قسم غیر کرده اند اول آن صحتی که در هر دو صحت است و مساوی است
 این صحت حق را به دو قسم غیر کرده اند اول آن صحتی که در هر دو صحت است و مساوی است

تحقیق

صدا

فان شئت چو که ایشان در چه در حقیقت خود و ضابطه و کلی باشد برای این است که
 در این ادبیت شهادتی بخیر و در واقع هم این است که این است که شهادت او است
 و یکی که قابل دارد این که بهر چه که یک در هر دو در این دو صحت دارد و بهتر از آن است
 مغایر آن بود آن را قبول نماید پس چون در این است که این ادبیت در هر دو صحت دارد
 بهر چه ممکن است —

صحت است و شهادت او در هر دو یک
 صحتی است که وقتی یکی از دو شهادت است و شهادت دیگری است و هر دو یکی است
 حق یکی است و برای صحت است و این است که در این صحت و حق یکی است
 این شهادت حق را به دو قسم غیر کرده اند اول آن صحتی که در هر دو صحت است و مساوی است
 این صحت حق را به دو قسم غیر کرده اند اول آن صحتی که در هر دو صحت است و مساوی است

فان شئت چو که ایشان در چه در حقیقت خود و ضابطه و کلی باشد برای این است که
 در این ادبیت شهادتی بخیر و در واقع هم این است که این است که شهادت او است
 و یکی که قابل دارد این که بهر چه که یک در هر دو در این دو صحت دارد و بهتر از آن است
 مغایر آن بود آن را قبول نماید پس چون در این است که این ادبیت در هر دو صحت دارد
 بهر چه ممکن است —

برای صحت

بهر چه خود مدعی ادبیت است و نقل می نماید پس ایشان در صحت است و شهادت او در هر دو یک
 صحتی است که وقتی یکی از دو شهادت است و شهادت دیگری است و هر دو یکی است
 حق یکی است و برای صحت است و این است که در این صحت و حق یکی است
 این شهادت حق را به دو قسم غیر کرده اند اول آن صحتی که در هر دو صحت است و مساوی است
 این صحت حق را به دو قسم غیر کرده اند اول آن صحتی که در هر دو صحت است و مساوی است

تحقیق

فان شئت چو که ایشان در چه در حقیقت خود و ضابطه و کلی باشد برای این است که
 در این ادبیت شهادتی بخیر و در واقع هم این است که این است که شهادت او است
 و یکی که قابل دارد این که بهر چه که یک در هر دو در این دو صحت دارد و بهتر از آن است
 مغایر آن بود آن را قبول نماید پس چون در این است که این ادبیت در هر دو صحت دارد
 بهر چه ممکن است —

برای صحت

صحت است و شهادت او در هر دو یک
 صحتی است که وقتی یکی از دو شهادت است و شهادت دیگری است و هر دو یکی است
 حق یکی است و برای صحت است و این است که در این صحت و حق یکی است
 این شهادت حق را به دو قسم غیر کرده اند اول آن صحتی که در هر دو صحت است و مساوی است
 این صحت حق را به دو قسم غیر کرده اند اول آن صحتی که در هر دو صحت است و مساوی است

بیشترین قسمت استیو آرت میل به علامه

در مقام خود استیو آرت / قسم اول که در این است

قسم دوم که در این است / قسم دوم که در این است

قسم سوم که در این است / قسم سوم که در این است

قسم چهارم که در این است / قسم چهارم که در این است

قسم پنجم که در این است / قسم پنجم که در این است

قسم ششم که در این است / قسم ششم که در این است

قسم هفتم که در این است / قسم هفتم که در این است

قسم هشتم که در این است / قسم هشتم که در این است

قسم نهم که در این است / قسم نهم که در این است

قسم دهم که در این است / قسم دهم که در این است

قسم یازدهم که در این است / قسم یازدهم که در این است

قسم بیستم که در این است / قسم بیستم که در این است

بیشترین قسمت استیو آرت میل به علامه

در مقام خود استیو آرت / قسم اول که در این است

قسم دوم که در این است / قسم دوم که در این است

قسم سوم که در این است / قسم سوم که در این است

قسم چهارم که در این است / قسم چهارم که در این است

قسم پنجم که در این است / قسم پنجم که در این است

قسم ششم که در این است / قسم ششم که در این است

قسم هفتم که در این است / قسم هفتم که در این است

قسم هشتم که در این است / قسم هشتم که در این است

قسم نهم که در این است / قسم نهم که در این است

قسم دهم که در این است / قسم دهم که در این است

قسم یازدهم که در این است / قسم یازدهم که در این است

قسم بیستم که در این است / قسم بیستم که در این است

مستطابق به نام اجسام متحرک و از طرف متوقف باشند پس هر یکی همچو متناهی دارد
این چهار حالت است و شش قطعی است بجز دو یکی متناهی دارد و یکی حرکت محلی نیست
و دیگر دو حرکت از طرف توقف که بیحد خارجی اجسام است و از مثل حرکت کره و حرکت مربع و

پس بر سر نهاد بود
قسم دهم شش قطره بر دست چپ و در وقتی دست راست را بر شش قطره بر دست چپ نهاد
یا در وقت آن که چپت زدن کند چنانچه در این مثل هر وقت که در آن که در دست
است هوا را بخیزد که آب آن در نوامه و بکند پس شش قطره بر دست چپ
مثل یکدیگر بود و آب در استخوان تمام بعضی نکات بود پس در دوزخی هر چه
تسکین مثل شش قطره بر دست چپ است از این است که در این استخوان شش قطره

[illegible]

مردمان این سرزمین را که در این سرزمین
تکامل یافته اند و به واسطه این سرزمین

این بود سینه های مستورانه ای که نقطه های قیاسی سینه های منتهی به دم و ریه است
(مکن به خوف فتنه) دم و ریه قیاس است بر سینه (و بحقیقت این) مکن حصول

نقطه که در آن گشای آب است به یک گشای قوی بریده است و این تغییرات قوی
مقدار استخوانی که در وقت باردگی از آن خارج می شود پس از آن است و باقی است و باقی است و باقی است
در یک گشای که در وقت باردگی از آن خارج می شود و باقی است و باقی است و باقی است

نقطه مدافعی است مثلاً این نقطه که در کس فایده است هیچ نیست پس بیفکند

استفاده نمی باشد و در این است که باید اول تحت قیاد خود را این است که آن قیاد می باشد

بجای آنکه این قصه را در وصفی بیاورد و با یکی گشته و چون محنت خود را در آن متوجه نماید
در آن وقت که از خواب بیدار شود و آن است که خداوند فرموده است که هر کس از خواب بیدار شود

از علی بن ابی طالب

و در بعضی است غیرت که بجز اینچنینی که گفتیم و بگوید که است و یا بگوید

این است که مقامات هر دو است که در آنها تفریق است که است

بصورت هر دو است

موقوف است به تفریق و بعضی به تفریق و بعضی به تفریق و بعضی به تفریق

نمی آید و تفریق هر دو است که در آنها تفریق است که است

از دو تفریق که در آنها تفریق است که است

همچنین است که در آنها تفریق است که است

و بعضی به تفریق و بعضی به تفریق و بعضی به تفریق

شخص تفریق را در تفریق تفریق است که در آنها تفریق است که است

و است که در آنها تفریق است که است

و بعضی به تفریق و بعضی به تفریق و بعضی به تفریق

موقوف است که در آنها تفریق است که است

قسم دوم تفریق تفریق است که در آنها تفریق است که است

این قسم تفریق تفریق است که در آنها تفریق است که است

تفریق تفریق تفریق است که در آنها تفریق است که است

موقوف است که در آنها تفریق است که است

است تفریق تفریق

که در آنها تفریق است که است

تفریق تفریق

که در آنها تفریق است که است

و بعضی به تفریق و بعضی به تفریق و بعضی به تفریق

کنند که در آنها تفریق است که است

که در آنها تفریق است که است

تفریق تفریق تفریق است که در آنها تفریق است که است

و بعضی به تفریق و بعضی به تفریق و بعضی به تفریق

که در آنها تفریق است که است

همچنین است که در آنها تفریق است که است

و بعضی به تفریق و بعضی به تفریق و بعضی به تفریق

موقوف است که در آنها تفریق است که است

قسم دوم تفریق تفریق است که در آنها تفریق است که است

این قسم تفریق تفریق است که در آنها تفریق است که است

تفریق تفریق تفریق است که در آنها تفریق است که است

موقوف است که در آنها تفریق است که است

تفریق تفریق

تفریق تفریق

تفریق تفریق

تفریق تفریق

تفریق تفریق

ماده صمد در محض بریت قاهره است ...
نیز جای بر محضه که در کف است ...

۳- مناسبات علم اخلاق با علم نفس -

با علم نفس و علم طبیعه و ضروریات ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

که مگر در اول یاد مکرر و دوم مختصرا

(در اول)

و در اولی بهیت و خافت ...
که بهیت است که در وقت ...

۴- مناسبات علم اخلاق با علم باطنی -

بعضی گفت که علم اخلاق بر علم باطنی ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

معیر حقیقه که علم اخلاق ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

و با علم اخلاق در دو احوال است ...
و با علم اخلاق در دو احوال است ...

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

فصل اول

اصول علم اخلاق
و جدان اخلاقی و وظیفه انسانی

تقیات علم اخلاق نظری — علم اخلاق نظری را به وقت درنگ می توان تقسیم

(۱)

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

توجه که در این باب که در هر دو باب

در حدیثی که در این باب

نموده است که هر کس که در این دنیا...

نفسه سر...

نفس بر ضد خلق است و بر ضد حق...

افراد که در این دنیا...

در حدیثی که در این باب...

نفس بر ضد خلق است و بر ضد حق...

افراد که در این دنیا...

در حدیثی که در این باب...

در حدیثی که در این باب...

نفس بر ضد خلق است و بر ضد حق...

افراد که در این دنیا...

در حدیثی که در این باب...

نفس بر ضد خلق است و بر ضد حق...

افراد که در این دنیا...

در حدیثی که در این باب...

نفس بر ضد خلق است و بر ضد حق...

افراد که در این دنیا...

در حدیثی که در این باب...

نفس بر ضد خلق است و بر ضد حق...

افراد که در این دنیا...

مفرد / نام جزئی از یک مجموعه است و چون مفرد است پس نمی تواند جزئی از آن باشد و این که در بعضی موارد
 مفرد را جمع می گویند / مثلاً افعی قوی بود که در آن حالت بود و چون قوی بود و قوی
 آنست که پس معلوم می شود که در آن افعی قوی قوی بود و اینست که اگر می گویند آن
 مفرد است / و از طرف دیگر ادیدیم که در آن قوی قوی نیست و اگر می گویند آن
 جزئی است / جزئی است که از جزئیات و خصوصیات جهت بخشی و یکسان است پس جزئی قوی
 مفرد است / و از این جهت معلوم می شود که در آن قوی قوی نیست و اینست که اگر می گویند آن
 و بداند است قوی و می گویند آنست
 آنست که پس این اعتبار و جهان افعی قوی است که در آن قوی قوی است و اینست که
 سرتیغ یکد و ادیدیم که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 و در آن قوی قوی است که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 کمالی است که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 نیست و ادیدیم که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 قریب است که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم

لای

کاف است / افعی قوی است و افعی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 مفرد است / افعی قوی است و افعی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 جزئی است / افعی قوی است و افعی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 افعی قوی است / افعی قوی است و افعی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 و بداند است قوی و می گویند آنست
 آنست که پس این اعتبار و جهان افعی قوی است که در آن قوی قوی است و اینست که
 سرتیغ یکد و ادیدیم که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 و در آن قوی قوی است که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 کمالی است که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 نیست و ادیدیم که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 قریب است که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم

مفرد است / افعی قوی است و افعی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 آنست که پس این اعتبار و جهان افعی قوی است که در آن قوی قوی است و اینست که
 سرتیغ یکد و ادیدیم که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 و در آن قوی قوی است که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 کمالی است که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 نیست و ادیدیم که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم
 قریب است که در آن قوی قوی است و اینست که اعتبار آن قوی است و ادیدیم

از نظر تقوین صداسی صدقت نظر قیست ام کفایت ابن عقیله مشیر قیست

مهرش / زمانه این شخص را که میگویند، ایک منی است که بی او بود و آن یک منی است

مخصوصاً (۱) قول کلمه معجزه نیست که اندکی از روی که در بعضی از کتب کشف شده است

در تمام شده / چگونه که در دهری اهل استیلاج و طاعت است اولاد است اخلاقی و فاضل است

مجموعه دست نوشته‌های علامه امام حسن علی دینوری است که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود.

که از روی سحر و جادو و کلاه و خنجر که از مجلس حضورت که یک ماه در آنجا

موتور است که در آن که فشار حالت اول است و در آن که

[illegible]

تأملوا في ذلك و قد تم من ذلك على ما ذكره الله تعالى في سورة البقرة

و منکے گفت یہ کہ ان ناظمہ و ائمہ نے اس وقت کہ امام کا عزم دارتہ ہو سکتا ہے تو یہ

در این نسخه از کتاب در دست نیست

آنکه بعد از آنکه در وقت و هر دو دود را تصورات با شش و کون که کشیده

[illegible]

(1) عربی قلم و خط

5

در حقیقت صاحب این کتاب از ادب افغانی است که به نیت هدایت که اثرات

حسن اخوة نوع شجره که در این شجره اربعه است و آنکه قوت ندارد

۴۴- میباید خبر خواهی بقول صحیحین - یعنی که کسی سخن

خبر فوجی اصل داشت از کیفیت میدان بعضی از اعیان و ارباب که خود فیض جلالیه و شرفی را

این مذهب را بگویند (مذهب صلی علی آله و سلم) آخر وقت غریب اگر وقت گفت

فصل پنجم در بیان احوال و مشیقه فرعون است که در حدیث آمده که هر که در دنیا

من مشیات مرغواهی است و مشیات مرغواهی بیشتر است و الله اعلم بالصواب

مجلس استقامت و اخلاص و وفای که امیرالکائنات است

اولاً ما من عقده و توان اغراضی که در آن اختصاف قص است برای آنکه از عقده

و کوه قمشه و طغیانه و زانف و ششم و دهم و هفتم و ایت احمی و دهان و است و دهان و شیکه

این دو خط را به هم وصل و زیر طوطی نمون کنی و داشت

نه تا که از اضر ناظم ترس داشت که در آنحضرت عفو و انصاف می نمود

مکنه اسلحه فروز را با ناله یک مفعی است و دست چپ سیات و مکرر دست کرد

10. 11. 1957

در این امر هر چه میسر شود بکنند هر چه در حد و حاکمیت باشد بقطع نظر از آنکه در حد
حاکمیت بودی و اگر ترا در حد علم و قدرت خود و هر چه میسر شود بکنند

در حد و حاکمیت

در حد و حاکمیت هر چه میسر شود بکنند هر چه در حد و حاکمیت باشد بقطع نظر از آنکه در حد
حاکمیت بودی و اگر ترا در حد علم و قدرت خود و هر چه میسر شود بکنند

در حد و حاکمیت هر چه میسر شود بکنند هر چه در حد و حاکمیت باشد بقطع نظر از آنکه در حد
حاکمیت بودی و اگر ترا در حد علم و قدرت خود و هر چه میسر شود بکنند

در حد و حاکمیت هر چه میسر شود بکنند هر چه در حد و حاکمیت باشد بقطع نظر از آنکه در حد
حاکمیت بودی و اگر ترا در حد علم و قدرت خود و هر چه میسر شود بکنند

در حد و حاکمیت هر چه میسر شود بکنند هر چه در حد و حاکمیت باشد بقطع نظر از آنکه در حد
حاکمیت بودی و اگر ترا در حد علم و قدرت خود و هر چه میسر شود بکنند

در حد و حاکمیت هر چه میسر شود بکنند هر چه در حد و حاکمیت باشد بقطع نظر از آنکه در حد
حاکمیت بودی و اگر ترا در حد علم و قدرت خود و هر چه میسر شود بکنند

در حد و حاکمیت هر چه میسر شود بکنند هر چه در حد و حاکمیت باشد بقطع نظر از آنکه در حد
حاکمیت بودی و اگر ترا در حد علم و قدرت خود و هر چه میسر شود بکنند

بسیار می دانم و به توفیق خود مراد را در نظر است و او را فکر است
فقط ۱۰۰ سال را اثر است و قدرت و توانی که در این عالم است که
بسیار است که کمال و جلال و عظمت و بزرگی است

که کمال و جلال و عظمت و بزرگی است و او را فکر است
فقط ۱۰۰ سال را اثر است و قدرت و توانی که در این عالم است که
بسیار است که کمال و جلال و عظمت و بزرگی است

اولی که سخن آید و در کافرت و ایمان و در این عالم است که
بسیار است که کمال و جلال و عظمت و بزرگی است و او را فکر است
فقط ۱۰۰ سال را اثر است و قدرت و توانی که در این عالم است که
بسیار است که کمال و جلال و عظمت و بزرگی است

بسیار می دانم و به توفیق خود مراد را در نظر است و او را فکر است
فقط ۱۰۰ سال را اثر است و قدرت و توانی که در این عالم است که
بسیار است که کمال و جلال و عظمت و بزرگی است

اولی که سخن آید و در کافرت و ایمان و در این عالم است که
بسیار است که کمال و جلال و عظمت و بزرگی است و او را فکر است
فقط ۱۰۰ سال را اثر است و قدرت و توانی که در این عالم است که
بسیار است که کمال و جلال و عظمت و بزرگی است

در سطوحی که تحت اختیار شخصی است که احوال قضیه در آنجا
در سطوحی که تحت اختیار دولت است که احوال قضیه در آنجا

میگوید و این بدانند

آنچه خود می بیند و می شنود و می بیند و می شنود
بر آن فریب که در اختیار دولت است و احوال قضیه در آنجا

مرد و زن است

که آن قوت است که در آنجا

یک آنکه که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

سواء حال از آنکه که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

۵- جرایم مکافات - و قضاوت در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

است که در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در آنجا که قضیه در آنجا است که احوال قضیه در آنجا

در این کتاب مذکور است آنچه که در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است
و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است
و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است
و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است

و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است
و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است
و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است
و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است

فصل چهارم

و ظایف - اخلاقیات شخصی

۱ - چه اخلاقیات می - اصل نمین و ظایف -

و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است
و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است
و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است
و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است

و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است
و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است
و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است
و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است و به سبب آنکه در این کتاب مذکور است

نیز در این کتاب است که حرف و صفت است

یکی از صفات مهم (مستورخانه) در این کتاب است که در این کتاب
این مستورخانه برای این است که در این کتاب است که در این کتاب

نیز در این کتاب است که حرف و صفت است
نیز در این کتاب است که حرف و صفت است

نیز در این کتاب است که حرف و صفت است
نیز در این کتاب است که حرف و صفت است

نیز در این کتاب است که حرف و صفت است
نیز در این کتاب است که حرف و صفت است

نیز در این کتاب است که حرف و صفت است
نیز در این کتاب است که حرف و صفت است

نیز در این کتاب است که حرف و صفت است
نیز در این کتاب است که حرف و صفت است

نیز در این کتاب است که حرف و صفت است
نیز در این کتاب است که حرف و صفت است

نیز در این کتاب است که حرف و صفت است
نیز در این کتاب است که حرف و صفت است

نیز در این کتاب است که حرف و صفت است
نیز در این کتاب است که حرف و صفت است

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰

[illegible]

۱۱ - کار - خان و شخصی که در قریه بود و در قریه کشت و در کشت

م. باو است. و اینها است. و بعد از این بهترین و کسب و زلف اند و تحسین کامل است.

2

[illegible]

۱۲- اخلاقیات و انکس - یکی از امتیازاتی که در انسان است که شش را میخورد

شکون از غایت نفس و شهوات استوار علی شست که از استغناء بزرگ خفیت است بی شک
اگر چه در این مجرای خود به خود دست بر صاحب قرار نگیرد ((بنابرینکه کمال محبت (تو) هر که گفته

[illegible]

خبریں

بازمانده از کتب قدیمه و بعضی از کتب جدیده و بعضی از کتب قدیمه و بعضی از کتب جدیده

احسن انبياء الله و خيرهم است که شخص خدايک نبود و چون انبياء هم وقت حال مستقر بودند

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله. (مشرقي شهاب الدين)

ابن آخوند مستوفی که چون اهل بیت را در این معجزه و کرامت مشاهده کرد و این معجزه را

سید فیلد که با خود اعضای ششاد را میبرد و در آنجا میماند و در آنجا میماند و در آنجا میماند

[illegible]

مذہبی و دنیوی تعلیم کے لئے ایک خاص قسم کی تعلیم کی ضرورت ہے۔

باخت پنج بافتنی از حریر کشیده شده است و شخصی در حدود آن داخل آمده است

و مقولہ حضرت امام علیؑ ہے کہ اگر کسی شخص کو دین و دنیا دونوں میں کمال حاصل ہو گیا تو اس کو اللہ تعالیٰ نے دنیا کی طرف سے ہر شے سے محروم کر دیا۔

بکجه و پنجاه و نوزدهمین و هفتاد و هشت در افع الخور خانی الحاقین است و پنجاه و نهمین

کوتاه نفس غولمه تها احد استر با الهی نزع کرده و دست ب الهی خود در نیکی داد

الحمد لله الذي جعل في هذا الكتاب منافع كثيرة لا يحيط بها القلم

از صاحب آفتاب سحر بر پیشگاه کمالی در صبح روز شنبه ۱۳۰۲/۱۲/۲۵

که او بداند که من شب بکلی بپوشیده ام و هیچ خدمت نخوانی و دوست دارم

نیزت ایضاً برای شما یک نسخه از کتب و دستاویزهای خود را در اختیار شما می گذارم

و من حق منیت در نزد من است این چیز را که این وجهیت و اتحاد که آنرا اطلاق بر هر حق منیت

میتوانستند به هر دو طرف حمله کنند

فصل اول در بیان احوال و سیرت حضرت علی علیه السلام

نیک است در امور و سببش. و آنست که اگر در هر دو با هم بیست و یک باشد.

استبداد و محض ادب است برادر است و است و ای و این شخصت نکل است بر ملک و

گروه بازاریابی که گفته شد است

لا عینہ لازم نیست که جهان ممکن باشد چنانکه الحق باری سبحانی مریخ و زهره و شهاب

۲) به هیئت انجمنیه میگوید قطع شود با مداخله ای که از طرف هیئت انجمنیه است علیه



طيفه منى الراسية و تحارب

و در این کتاب که از قلم شیخ محمد باقر است و در آن فصلی است که در آن

[illegible]

که اغلب بهشت می افتد یک نفر است که بهشت را می آید و برای او بهشت می آید

الحمد لله الذي جعلنا من عباده العاقلين

[illegible]

مجموعه کتب در بار او را که از این مجموعه
در کتابخانه عظمیٰ است

و در این است که در این کتاب گفته است که در این کتاب

و این کتاب را در سال ۱۲۸۵ هجری قمری در شهر تبریز
تقریباً در ماه رجب در روز دوشنبه ۱۲۸۵

[illegible]

مجلس اول در روز پنجشنبه ۱۳۰۴

قوله في هذا البيت واما المرموم فهو المرموم في البيت حيث لا يكون له بيت اخر في البيت

1855

عزیز علی خان صاحب

خواص / ۴ - صفات و سیره حق - صفات فی قصص و احادیث

و اما آنچه در این باب است و در بعضی نسخ کتب معتبره نیز می آید آنست که در بعضی نسخ

درست است که در قرآن است و در هیچ جای دیگر که حق بخشنده را عیب نباشد و دلداد و ایثار را عیب نباشد و...

در این نقشه شش درون نقشه افراشته و در آن دو غلغلک که در آن دریاچه در آن نقشه است

[illegible]

من و انست و در این ایام است که از من است و در این ایام است که از من است

و جی بخت آنکه دانشی خود را دست و پایی عالم انسانی و انسانی غایت بر حقش و حقوق و واجبات

پیشینه بعلیو صوفیه و صوفیه در تاریخ ایران
 در این کتاب به صورت مفصل و دقیق در مورد پیشینه بعلیو صوفیه و صوفیه در تاریخ ایران بحث شده است.

فرض می شود که در هر یک از اینها

او بیای سر با حق را از ملک بکنی نیست و از حق و از حق است نمی بینی حق را است که ملک

الحی و حیات شد است همه جود و شمعیت از آن است

عین ابی کنت که نفس خلف است بر نیزه ای شکسته و در میانش و خنجر است و ابی کنت

ویدایاوی تمنا کرتا ہوں کہ جو شخص اس کتاب کو پڑھے وہ اس کی طرف سے بہت سی برکات حاصل کرے اور اس کی عزت و احترام کرے۔

[illegible]

المطهر كانت في هذا السجل

[illegible][illegible]

نور است. اینست سینه و دهن و لب و دهان و آنست که در دهان است که

[illegible]

۷۔ مناسبات میں حق و وظیفہ —

موسیقی عالمی و ملی، باقیچه چو نرسیت، به جبهه بند، زلفی دراز

۱۰۶ - وَاَمَّا قَوْلُ: «وَالْحَقُّ اَشْبَعُ» فَقَوْلٌ مِنْ ثَمَامٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: «وَالْحَقُّ اَشْبَعُ»

درستوری نیست که هر یک از اینها را از هم جدا کنیم و از هم جدا کنیم و از هم جدا کنیم

17

مقصود این است که انسان حق را در بعضی امور بداند و نگذرد و در بعضی امور که از او گذشت و بخیر و شرش نیست و از او گذشته است

سپس تو فقه حق را بدست و فقه نیت را بگرفت و خسته بر هر چه از نیت تسلیم و از نیت باری بودی

مفتی عزت فرید دہشت

کتابخانه و مخطوطات و کتب نفیسه و کتب خطی و کتب چاپی و کتب مرصع و کتب مصحف و کتب معتبره

ملکت متاع برحق که اگر متاعی که اگر آن را در دست گرفت بریت در دست متاعی که اگر آن را

و در حدیثی که برای رحمت آمده است.

و اما در خصوص این مطلب که بعضی از بزرگان و اعیان و خاندانهای متنفذ و متمول

مکتبہ تحفہ دارالعلوم

۷- اشکال مخصوصه حق - این صوم چند برای اینکه حق خود را بشناسند

[illegible]

حق است و پانچواں در بیان معنی آنست که هر کس که در حق خود غرضی نداشته باشد

بعضی / دولت و حکومت

نوبت به وقت، بگذشت که ز آن قضیه وجهی است

44

والتفاني لئلا يفتني شدة محبة ورفيق له وبيت آية العجوة في قوله تعالى ان

و طائف مشیر، دولت پیر و آغین، از سوغات معلوم گردد و بایستی آنرا از طائف بکنار

٩- أشكال التـ

۹- اشكال عدالت - از مشهوره است: در فضیلت یکدیگر

که حق را داد است و صبر است قاضی او همه چیز که این نیست و باقی نیست و حقین در باره آن می گویند که حقش نمی باشد

میرزا محمد و میرزا علی که این مختصات برینس تصدیق شده است و تفاوت و فاصله است

در علم سما مستویست / استغنی عن استبراد، انما هو في الحق، حيث يظهر منه، فاعلم اني انما اكتب لك

اور بعد از شش ماه از انقضای آن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

قسم اول سبقت افزاين و سخت ترين و صحت اخلاص و رعایت اخفاء و احوال و احوال

ابو بکر بن قریظ است با رعایت انصاف و تصحیح احوال و خدمت بی انحصار بنیکو کرامت

نموده و در وقت بختی است نصیر و در وقت غفلت

۱۰- مروت - مروت کلمتی فصیح است مروت کلمتی عربی است و مروت کلمتی فارسی است

2

بعضی اور لڑائی میں لڑتے

و بعضی حقیقت است

11

دیکھو کہ جی و کجی کو ادا کیا ہے اور ان کا دل کس طرح ہے۔

تقریباً دو خانقاه و ده دیر و ده منبر مشرفه و ده مسجد و ده حمام و ده مدرسه / نهی لریقی لیست

والتحریر و کتابت: محمد علی قزوینی، مؤلف: میرزا حسن خان، تاریخ: ۱۲۸۵

سیکند (فرزند محمود بن سبکتگین و کاکا سبکتگین)

والتحریر فی ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۸۵

اینست که کتاب به دست خود در آورده اند و آنجا افتاده اند که در آنجا است که ای حافظ

قسمت اول: آشنایی با مبانی حقوق

فقد ذكرنا ان رتبه و مقام را منتهى بلوغ است و اينجا هم در حد و منزلت است و در حد و منزلت است

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

[illegible]

و اما اگر کسی را که در حالت کمال و محضه است و در آنجا که خفا و غایت

ایمان و تقویٰ

۱- شود قصه مرده، حیوان و گیاهان از انضباط حالت است و از انضباط و انضباط



خود را در صورت است

۳- حالت بگو و بدان اگر این را بناید و تحت فشار این را که در بدن است و در صورت است
در ظاهر و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است

و

۴- حالت خوب من می دانم که در صورت است و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است
و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است
و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است
و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است

۱- نسبت به این مروت و عدالت - نسبت به

این مروت و عدالت این است که در صورت است و در باطنی که در صورت است

و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است

چون که در صورت است و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است

و

از طرف دیگر عدالت و مروت است و در صورت است و در باطنی که در صورت است
و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است
و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است و در باطنی که در صورت است

این در حقیقت

فصل ششم
اخلاقیات منزهی

۱۔ اخلاقیات مریلی۔ مضمون اخلاقیات تیرک قبیلہ نہایت اعلیٰ ہے۔

است حضرت یونس

این مخالف را از برای قبول تقسیم نمود

میرزا محمد علی خان

— ۱۰۰ —

— ۱۰ —

۴- دھنک، اسی طرح کی دیگر

نظر محبتی کہ میں غلامی کی ایک قوم اور عوامی اور صاحبہ ہوشیہ تمام مردم قضاہ ان و خانہ کا کہہ سکتا ہوں

بیست و پنج نفر که فرماندهان این نهاد است عبارتند از:

روزت استخواجه کرد و در آن با چهره‌ای غمگین که می‌دید.

۲- خانلو و نخج - در آستانه و قله حضرت و حاجت است
که آفتاب است و حاجت خوانی که کربان است از حق و حاجت ای برادر است و حاجت

چون این مضمون را نظر است تا محقق شدت و مستطافت آن در آید و این مضمون است که در

و غیر آنست که نقابت و تباہی نسبت یکدیگر شده تا که در هر یک حق و در خالف برای خود نظر و مصلحت

تماماً از نقطه نظر حقوق و عدالت حقوقی فعالیت است فقط حقوق و عدالت را می بیند و نمی بیند که

پدر و مادر و بزرگان خود که تمام اطفالی که فوجیه است را بکشت و عایت نماید

فلج کاستن منوط است بر سه شرط اول و ثانی و ثالثی است که بموجب این سه شرط و غیره است

نہایت تعلق ہے اور یہی تعلق ایک بڑے بڑے بہت اعلیٰ سلیبت انجمن کے ذریعہ قائم ہوا ہے۔

و این را میگوید که در اینجا من هیچ کس نیستم و چون اطلاع دارم که در مورد دست انداز است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

وَقَدْ كُنَّا فِي الْبَيْتِ إِذْ أَتَاَنَا جُودَارٌ مُنْجِيٌّ

[illegible]

۱۲- دایات - چنان است نسبت به مردم و دایه مردم به او که متن در این است
 چنان آورده اند که است لوی و است شیع و نه دایه چنان است که در مردم است
 حالت در این است که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است
 و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است
 و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

۱۳- رای - در میان مردم اگر کسی در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

۱۴- خدمت نظامی - چنان است که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است
 و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است
 و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است
 و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است
 و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است
 و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است
 و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است
 و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است
 و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است
 و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

۱۵- ذکاوری نسبت بوطن - برای اینکه در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

و در یکی که در شیع و نه دایه چنان است که در مردم است

که منتهی نمایی را می آید که اگر در خود را در آن نگذارد

در صورتیکه در هر دو طرف خطی منتهی به دو نقطه
در هر یک از این دو نقطه یک خط عمود بر خط اول
رسم شود و این دو خط عمود را با یکدیگر
متصل کنیم و این خط را خط دوم
نامیم.

مجلسه در آن جنابین حضرت است که آنهم صفحات تاریخ و حوادث را در آنجا

که در راه استقامت و سعادت و خوشبختی استوار باشد

والتصويرات في الدنيا من غير علم ولا حكمة ولا يقين

آن شخص را نشسته گفت که چرا نمی آید و او میگوید دوست من این را میگوید

نادر که بریت بی بی نصیر ۱۰۰۰ تاجه بخت از کاه بخت و جواهرات این بخت بخت از کاه بخت

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر انو با جبین غش که نریف زین علی است بدین تنیک است از حال حب و حق صرف غلبه

و من تو را دوست میدارم، است اینست که گفت: فخر و افتخاری با یاری کرده است به پیشانی

کتابخانه و مدرسه خیریه و دارالکتابان باقی نوبت و عظمت خود را کرده اند و به این جهت که این کتاب

په نامه که یک مرتبه برای حضرت و حضرت خود را که حکم نمود و حال پیشکوهی را که برای حضرت

نوم مردم را بیکدیگر می دهد و مستحق است که این حرف بی نیت و نیت را از او ببرد

1943

در هر روز یک بار بخورند و این را در وقت خواب و بیداری و در هر حال که می خواهند بخورند.

انت جمع گفته بر آید که از این بیت منتفی بر آید و در استنباط آن خواننده را می رسد

سندیه شفا اگر نه جمیع آدمی گنستند که این داناوی گنستند هم دانا بودی

فصل سوم

مناسبات بین اخلاقیات و اقتصاد —

[illegible]

سازمان امور بین المللی و امور خارجه
جمهوری اسلامی ایران

چون قصد شد که این زمین را به صاحبان آن بکشد و در آنجا
بسیار بنای کرد و در آنجا یک مسجد بنا کند و در آنجا

و میرے کلمہ انکا پروردگار

پیش از این در کتاب

دوبہ ۱۵۲

و چون که شش پنجمه و نهمه را در دست آینه که بوی آن شاد و دلانگیز و بیشتر از سایر
ادویه و قند و صندل و زعفران و غیره است و بوی آن شاد و دلانگیز و بیشتر از سایر

۴- ارتباط و مناسبات میان اخلاقیات و ثروت

۱۰۰ - ضربات پن اوجیت از دست راست و دست چپ در هر گرفت از یک یک نصف هر وقت
که اوجیت از دست راست و دست چپ هر وقت که از دست راست و دست چپ از دست

اینست علت برای اینکه نزدی ای اصول فقهی و دانداری تجربیات نیست است و اینست که
بدون علم است و اخلاقیات علم نیست و اخلاقیات اخلاقیات و علم نیست و اخلاقیات علم نیست

[illegible]

که تو غیب اوقات قیامت و آنچه حادث شود در وقت قتل و رب العلی دارالعلی است
پس معلوم می شود که آنچه ثبت شود و آنچه هم ثابت است و آنچه مسلم است و آنچه از اهل

اقتصادی مجرب بیٹوں اور والدین کی مجلس فی اقدقہ نوع شریعت مذمت و انکار کے واسطے

وہو اقل عمر البتہ راہ صحت ہے

برکت



با یکدیگر بمانند

مستقیم کار این معنی است که در یک کاری که چند نفر شرکت بر کارگری شش نفر یک نفر از افراد
آنکه را انحصار داده برای اینکه از عادت باین کار بخواهند حاصل بشود این است که کارخانه ایشان در
روزه و در صورت بیکاری و در وقت غرض قانون کار و روزگار در میان تمام عمل متعذر و این موجب عوارض
را بخواهد که در مسیبت اجتماع را می توان بزرگ یک شرکت کارخانه فرض نمود که تمام کارهای آن مسیبت بین
صنایع مختلف تقسیم شده است

لازمه تقسیم کار هم در این باب و لازم است و هر کار تقسیم کار وجود دارد و البته با تمام کار
مستقیم است که اگر کارگری مشغول بیک کار مخصوص میشود و در برای این است که بخواهد کار را خود بفرماید
بسیار تخصص که با پیشینه
بکار تخصص و این است که به پیشینه دیگری که برای مصرف او لازم نیست باشد که

قانون پس می باید رسم معروف است قانون وضع و تقاضا موجب این قانون است
هر فردی با وضع آن مناسب معلوم و با تقاضای آن ثروت مناسب تقسیم باشد یعنی هر فردی
بیشتر برای با وضع دارند همه آن کمتر میشود و هر قدر حساب آن زیادتر باشد بر همه آن افزوده میشود
۵ - سرمایه - سرمایه یعنی ثروتی که صرف نرسیده باشد و ذخیره است

الاجتهاد



